چاپ سوم

سیری در تاریخ

آذربایجان

صمد سرداری نیا

سیری در تاریخ
آذربایجان

○ صمد سرداری‌نیا

سر شناسه	: سرداری‌نیا، صمد، ۱۳۲۶ -
عنوان و پدیدآور	: سیری در تاریخ آذربایجان / صمد سرداری‌نیا.
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	: ۲۴۸ ص
شابک	:978-964-517-076-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
یادداشت	: کتابنامه:ص.۲۳۹؛همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: آذربایجان - - تاریخ.
رده بندی کنگره	:DSR۲۰۰۱/ز۴۵س۴۴
رده‌بندی دیویی	:۹۵۵/۳
شماره کتابخانه‌ملی	: ۱۰۶۳۱۳۰

نشر اختر

سیری در تاریخ آذربایجان

مؤلف: صمد سرداری‌نیا

چاپ اول ۱۳۸۶/ ۱۵۰۰ جلد/ قطع رقعی/ ۲۴۸ صفحه

شابک: ۷-۰۷۶-۵۱۷-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-517-076-7

مرکزپخش :تبریز، اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی

تلفن : ۵۵۵۵۳۹۳ (۰۴۱۱) ویا ۰۹۱۴ ۱۱۶ ۶۸۹۷

E_mail: akhtar_pub@yahoo.com

۲۸۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۵
دیباچه ۷
در اهمیّت تاریخ ۱۴
آذربایجان گاهواره تمدّن اوّلیّه انسان ۲۰
آذربایجان در دوران پیش از اسلام ۳۲
آذربایجان در دوران پس از اسلام ۵۱
بابک خرّم‌دین ۶۱
روادیان ۶۹
آذربایجان در عصر سلجوقیان ۷۶
تشکّل قومی و تکامل ادبیّات شفاهی و مکتوب ترکی آذری ۸۳
اتابکان آذربایجان ۹۵
آذربایجان در حمله مغول ۱۰۴
آذربایجان در عهد ایلخانان ۱۱۰
ایلکانیان (آل جلایر) ۱۲۵
آل چوپان ۱۳۳
آذربایجان در عصر تیموریان ۱۳۷
آذربایجان در دوران قراقویونلوها ۱۴۸
آذربایجان در عهد آق‌قویونلوها ۱۶۰
آذربایجان در عصر صفویّه ۱۷۱
آذربایجان در حاکمیّت نادرشاه افشار ۱۸۷
آذربایجان در دوران خان‌نشینی ۱۹۵

آذربایجان در عهد قاجاریّه ۲۰۲
تبریز شهر اوّلین‌ها ۲۰۵
نهضت تنباکو درآمدی بر انقلاب مشروطیّت ۲۱۴
آذربایجان منجی مشروطیّت ۲۲۸
منابع و مآخذ ۲۳۹

پیش‌گفتار

پیشینه‌ی پرافتخار آذربایجان، زمینه‌ای بس گسترده‌تر دارد، به طوری که در مورد هر برهه‌ای از آن، کتاب و کتاب‌هایی باید تألیف گردد. کتاب حاضر چنان که از عنوانش پیداست مروری است بر گذشته این خطّه پرحادثه، از آغاز تا عصر مشروطیت. مؤلّف به منظور تصویر شمای کلّی از تاریخ زادگاهش، این اثر را تألیف و به پیشگاه علاقه‌مندان و دانشوران محترم تقدیم می‌نماید و امیدوار است که در آینده، تاریخ اجتماعی مردمان تمدن‌ساز این سرزمین حادثه‌خیز که پیشینه‌اش پر از رخدادهای تلخ و شیرین است، در دوران‌های مختلف تدقیق گردد و در آن صورت است که مجد و عظمت و چهره واقعی این دیار تاریخ‌ساز عیان می‌گردد.

نتیجه این تدقیقات که در درجه اوّل خودشناسی است، برای شناخت آذربایجانی‌ها از خود، گام مؤثر و اساسی خواهد بود و به قول اندیشمندی: «کسی که نداند خودش کیست، ادّعای او در مورد شناخت دیگران بوی نادانی می‌دهد.»

هر چند که تاکنون آثار ارجداری توسّط محقّقان محترم در این زمینه نشر گردیده است، ولی نه تنها کافی نیست، بلکه برای رسیدن به این مقصود، پژوهشکده‌ای لازم است که قلم به دستان چیره‌دستی در آن گرد آیند و این مهم را به انجام رسانند.

در دفـــتر زمـــانه فـــتد نـــامش از قـــلم
هر ملّتی که مـردم صـاحب قـلم نـداشت
در پـــیشگاه اهـــل خـــرد نـیست مـحترم
هر کس که فکر جامعه را محترم نـداشت

این اثر با همت جناب‌آقای آسیابی مدیر محترم انتشارات اختر به زیـور چـاپ آراسته گردید، با تقدیر و امتنان از ایشان، از دیگر عـزیزان زحـمت‌کش نـیز کـه در حروف‌چینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی این کتاب، متحمل زحمات گردیدند تشکّر و سپاسگزاری می‌نمایم.

همچنین از آقایان سدادی، فیض‌خواه، محدودی و فرید اسلامی سپاسگزارم کـه لطف فرموده، برخی از تصاویر کتاب را در اختیارم قرار دادند.

صمد سرداری‌نیا

تبریز ـ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۶

دیباچه

آذربایجان را دروازه مشرق‌زمین نامیده‌اند و این سخن حاکی از اهمیّت سوق‌الجیشی این خطّه می‌باشد. این موقعیّت حسّاس سبب گردیده که آذربایجان محل وقوع رخدادهای بسیار تاریخی گردد.

آذربایجان از مناطق زرخیزی است که یکی از تمدّن‌های باسْتانی و درخشان بشریّت در آن تکوین یافته است. به گمان قوی، این خطّه توأم با اراضی حاشیه مدیترانه و شمال آفریقا، مناطقی بودند که نیاکان بشر در آنجا زندگی کرده‌اند و در این نواحی، انسان به صورت یک واحد اجتماعی تشکّل پیدا کرده است. جای جای آذربایجان، هر کدام نمایشگاه تاریخ، فرهنگ، علم و ادب و هنر چندین هزارساله این مرز و بوم است.

این خطّه، کانون ظهور زردشت، پیامبر داهی و اندیشمند بوده که شاگردانش معلّمان سقراط و فیثاغورث بودند و اقوام این دیار اندیشه و مدنیّت، نه تنها مربیّان اقوام مهاجری بودند که از سرزمین‌های دوردست به این خطّه آمده و تحت تأثیر مردمان متمدّنش قرار گرفته‌اند، بلکه دیگر ملل جهان نیز وامدار تمدّن‌های درخشان آن بوده‌اند.

آذربایجان محل پیدایش کشاورزی و دامداری بوده و مردمانش در ایجاد سیستم کار اجتماعی و تغییر بافت جامعه از نظام مادرسالاری به پدرسالاری سهیم بوده‌اند.

در دوران پیش از ظهور اسلام، قرن‌های متمادی، آذربایجان، محل زندگی اقوام بافرهنگی بوده که خالق تمدّن‌های پیشرفته‌ای بوده‌اند که زبان‌شان از گروه زبان‌های اورال آلتاییک و یا التصاقی بوده است. پس از ظهور اسلام نیز، اکثریت قریب به اتّفاق

سلسله‌های حاکم را ترک‌ها تشکیل داده‌اند. مرکز حکومت اغلب آن‌ها که آذربایجان بوده، از این دیار بر سراسر ایران زمین فرمان رانده‌اند. از جمله ویژگی آن‌ها حاکمیّت غیرمتمرکز آنان بر سراسر مناطق حکمرانیشان بوده است، چنان که تا به قدرت رسیدن سلسله ستمشاهی پهلوی، کشور ایران به صورت ممالک محروسه اداره می‌شد.

جالب توجّه است که اغلب این سلسله‌های ترک‌زبان که در دوران پس از اسلام، امپراطوری‌های مقتدری را در ایران به وجود آورده‌اند، قلمرو پهناور خود را با وضع قوانین مترقّی اداره کرده‌اند. به طوری که قوانین مترقّی انسانی، اجتماعی و اخلاقی غازانی، ناظر به تأمین نظم کشوری و لشکری و تأمین عدالت اجتماعی و رفع ظلم و اجحاف عناصر دیوانی و تصفیه دستگاه قضاوت و... در ادوار تاریخی ایران کم‌نظیر و اعجاب‌انگیز است.

همچنین قانون‌نامه اوزون حسن آق‌قویونلو که نوعی قانون اساسی بود، نه فقط در رفاه مردم، عامل تعیین‌کننده‌ای بود، بلکه از شرایط ضروری حیات اقتصادی سالم نیز به حساب می‌آمد و در واقع «قانون‌نامه اوزون حسن» سالیان بعد در مناطق امپراطوری ترکمانان به وسیله عثمانیان و نیز در ایران به کار می‌رفت. این قانون‌نامه تا اواسط قرن ۱۶، یعنی سال ۱۵۵۷ که قانون‌نامه جدیدی از سوی شاه طهماسب صفوی ارایه گردید، اعتبارش را حفظ کرده بود.

پذیرش دین اسلام از سوی آذربایجانی‌ها، صفحه نوینی را در تاریخ این منطقه ورق زد و سرنوشت و هویّت این مردمان را تغییر داد.

مردم آذربایجان، در عین حال که اسلام را پذیرفته بودند، لکن در برابر ستمگری خلفای اموی و عبّاسی دست به خیزش‌هایی می‌زدند.

اواخر ماه مه ۸۷۹ میلادی ابوالساج دیودست، آذربایجان را از حاکمیّت خلیفه عبّاسی وقت (المعتمد) خارج ساخت و احیای استقلال ایران را از آنجا آغاز نمود.

اگر در خراسان، طاهر ذوالیمینین، پرچم استقلال برافراشت، در آذربایجان، حکومت مقتدر مرزبان و نهضت بابک خرّم‌دین که خود طلیعه جنبش‌های دیگر بود،

پایه‌های خلافت ستمگر عبّاسیان را به لرزه درآورد.

تشکیل دولت صفویّه، یکی از رخدادهای مهم تاریخی ایران و منطقه خاورمیانه می‌باشد. شاه اسماعیل صفوی، در اوایل قرن دهم هجری، با از بین بردن حاکمیّت‌های محلّی، ایران متّحدی به وجود آورد. وی بر اساس عقاید و افکار مذهبی ـ سیاسی و با رسمیّت دادن به مذهب تشیّع، پس از قرن‌ها گسیختگی اداری ـ سیاسی توانست با کمک هفت طایفه ترک قزلباش، اساس دولتی را پی‌ریزی کند که بنیادهای مذهبی ـ سیاسی و دیوان محلّی آن حتّی پس از سقوط نیز همچنان ادامه یابد و به صورت الگویی برای دولت‌های بعدی باقی ماند.

استقرار سلسله صفویّه در تبریز به سال ۹۰۷ هـ. ق، تأثیر عظیمی بر توسعه هویّت مردم منطقه و وقایع آن زمان گذاشت. در حکومت صفویان، ایران به حاکمیّت ملّی و مرزهای بزرگتر پیش از اسلام خود بازگشت و موقعیّت خود را به عنوان قدرت مهم منطقه بازیافت.

شایان دقّت است که شاه اسماعیل خطایی، در رسیدن به اهداف خود که همانا رسمیّت یافتن مذهب تشیّع و تحکیم وحدت ملّی ایران بود از زبان مادریش ترکی آذری کمک گرفت، چرا که در شرایط آن روزگار، از وسایل ارتباط جمعی امروزی خبری نبود، ولی مساجد و تکایا نقش بس مهمّی را در این زمینه ایفاء می‌کردند. بنیانگذار سلسله صفوی که خاستگاهش سرزمین آذربایجان و زبان مادری مردم این دیار نیز ترکی آذری بود، این مرد نابغه با استفاده از این موقعیّت، ادبیّاتی را تقویت نمود که ادبیات شیعه‌اش می‌نامند. وی با سرودن اشعاری به این زبان فاخر که از باقاعده‌ترین زبان‌های دنیاست و به شکل دیوان‌هایی به دست ما رسیده است این گام اساسی و تاریخی را برداشت. شاهزادگان و دولتمردان دیگری هم در این زبان به طبع‌آزمایی پرداختند و در نتیجه هزاران شاعر دیگر نیز با سرودن شعر در زبان ترکی آذری، تاریخ ادبیات این سرزمین را غنا بخشیدند و در این راستا نهضت فرهنگی ـ ادبی شاه خطایی پا گرفت.

از دیگر شاهان ترک‌زبان نیز که به زبان مادریشان عشق می‌ورزیدند همچون جهانشاه قراقویونلو با تخلّص حقیقی آثار گران‌سنگ منظومی به زبان ترکی آذری از خود به یادگار گذاشتند.

آذربایجان که مهد دانش، فرهنگ، هنر و ادب می‌باشد، رجال نام‌آوری را در این زمینه‌ها پرورده و به جهانیان تقدیم نموده است. مقبرةالشعرای تبریز، بیش از چهارصد شاعر و عارف نامی را در دل خود جای داده و تبریز تنها شهر در روی کره ارض است که از قرن‌ها پیش، گورستان اختصاصی برای شعرا دارد. علّت روی‌آوری بسیاری از آن شاعران سترگ به تبریز و درگذشتشان در این شهر، عظمت و اهمیّت این شهر را نشان می‌دهد. به قول مرحوم‌پروفسور رستم علیوف: «فیل‌ها هنگام مرگ، خود را به مکان بخصوصی رسانده و در آنجا می‌میرند.»

صفی‌الدین اُرموی و عبدالقادر مراغه‌ای در زمینه موسیقی شاهکار آفریده‌اند و میرعلی تبریزی نیز مبتکر خطّ نستعلیق، عروس خط‌های جهان اسلام می‌باشد.

هنر نگارگری نیز در این خطّه اوج گرفته، مکتب اوّل در دوره ایلخانان و مکتب دوّم در عصر صفویان. کمال‌الدین بهزاد و سلطان‌محمّد تبریزی شهرت جهانی دارند. مکتب مینیاتور تبریز نه فقط در آذربایجان، بلکه در پیشرفت مکتب مینیاتور خاورمیانه و نزدیک هم نقش مهمّی ایفاء کرده بود. تربیت‌شدگان این مکتب، اساس مکتب نقّاشی هندوستان، ترکیّه، آسیای میانه و خود ایران را پی‌ریزی کرده بودند. تبریز وطن یک نوع نقّاشی، خطّاطی، تذهیب‌کاری، جلدسازی، زرکوبی، کتاب‌شناسی و هنر موسیقی بود. قوام‌الدّین مجلّد تبریزی برای نخستین بار هنر منبّت را در تجلید کتاب ابداع کرده است.

نظام‌الدّین شامی از محلّه شامقازان تبریز، میرزامهدی‌خان استرآبادی پدربزرگ محمّدعلی تربیت، ابن‌بزّاز، حسن‌بیگ روملو و نامدارانی دیگر در زمینه تاریخ‌نویسی خدمات ارزنده‌ای ارایه داده‌اند.

در اغلب برهه‌ها حرکت سیاسی ـ اجتماعی آذربایجان به همراه حرکت فرهنگی،

از مرزهای جغرافیایی گذشته و به اکناف گسترده‌تری توسعه یافته بود. محقّقان به این نتیجه رسیده‌اند که نخستین فرهنگ لغات فارسی را شاعر بزرگ آذربایجان «قطران تبریزی» مرتّب کرده است و از دیگر سو نخستین فرهنگ لغات ترکی آذری را «حسام‌الدین خویی» تدوین نموده است. یکی دیگر از فرهنگ‌های آذربایجان در قرن هفتم و هشتم به نام «صحاح‌العجم» اثر هندوشاه نخجوانی است. فرهنگ لغاتی که هم تداوم زبان ترکی را از قدیم تا آن تاریخ نشان می‌دهد و هم مشخّصات ترکی آذری را عیان می‌سازد.

پس از پایان دوران خان‌نشینی و استقرار سلطنت قاجاریّه، کشور ایران، تحت عنوان «ممالک محروسه ایران» اداره می‌شد و ایالات مختلف، دارای اختیارات داخلی بودند. در این دوران نیز تبریز به علّت اهمیّت تاریخی و موقعیّت برجسته‌اش به عنوان شهر ولیعهدنشین، نقش کانون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران را ایفاء می‌کرد. محیط مترقّی این شهر، در آن سال‌ها مرکز پرورش و عرض اندام رجال نخبه‌ای مثل عبّاس‌میرزا، میرزاعیسی و میرزاابوالقاسم قایم‌مقام فراهانی، میرزاتقی‌خان امیرکبیر، میرزاصالح شیرازی و... بود.

نتایج خفّت‌بار جنگ‌های ایران و روس که ناکارآمدی ساختار سنّتی حکومت قاجار را به وضوح عیان ساخت، منضّم شدن ۱۷ ولایت زرخیز آن سوی ارس به قلمرو امپراطوری روسیّه و دو نیمه شدن سرزمین آذربایجان با شمشیر بی‌عدالتی، مردم آگاه آذربایجان را به این نتیجه رساند که باید بساط کهنه را برچید و طرحی نو درانداخت. به همین علّت، در فاصله یک قرن، از جنگ‌های ایران و روس تا انقلاب مشروطیّت، تبریز مرکز تجدّدخواهی و اصلاح‌طلبی گردید و مردم بافرهنگ این شهر با ابتکارات، نوآوری‌ها و حماسه‌آفرینی‌های خود توانستند تحوّلات شگرفی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در سراسر کشور به وجود آورند و تبریز به شهر «اوّلین‌ها» شهره گردد.

در فاصله آن یک قرن پس از جنگ‌های ایران و روس، بر اثر تجدّدخواهی و

اصلاح‌طلبی آذربایجانی‌ها، آگاهی مردم بیشتر گردیده و توانستند به حرکت‌های ضدّ استبدادی بزرگی دست یازند. از جمله پیشگامی تبریزیان در نهضت تنباکو بود که نه تنها درآمدی بر انقلاب مشروطیّت بود، بلکه تحرّک‌ساز دیگر ملل استعمارزده آسیا نیز گردید.

در روند نهضت تنباکو که برای اولین بار، افکار عمومی در ایران شکل گرفت و مردم شروع به دخالت در اموری کردند که به آن‌ها مربوط می‌شد. این زایش روح جدید در مردم سبب گردید آذربایجانی‌ها که در این نهضت پیشگام و پرچمدار بودند تصمیم گرفتند با حفظ آمادگی و ادامه مبارزه، ریشه استبداد را برکنند، چون به این نتیجه رسیدند تا روزی که دربار و حکومت فردی هست، استعمار می‌تواند به آسانی برگردد.

پیشگامان و منوّرالفکرهای آذربایجان، در طول ۱۵ سالی که نهضت تنباکو، منجرّ به انقلاب مشروطه گردید، از راه‌های گوناگون به شیوه‌های مختلف، مبارزه با خودکامگی را ادامه دادند.

این آمادگی و هوشیاری بود که سبب گردید، پس از کودتای محمّدعلی‌شاه که در عرض یک روز در دوّم تیرماه ۱۲۸۷ مشروطه را از سراسر ایران برچید، ولی آذربایجان این مهد دلیران، نه تنها به این سرنوشت شوم تن درنداد، بلکه با مقاومت و پایداری، دژخیم قاجار از تخت سلطنت به زیر کشیده شد و دموکراسی به سراسر ایران بازگشت.

این وجیزه را با سخنان نغز زنده‌یاد «آن ماری شیمل» به هنگام دریافت جایزه صلح ۱۹۹۵ ناشران آلمان به پایان می‌برم که بی‌نیاز از هر گونه شرح و بسطی است. این بانوی دانشمند آلمانی می‌گوید:

«متأسّفانه امروز واژه «تفاهم» ظاهراً برابر شده است با قبول و پذیرش غیرمنتقدانه و تساهل کلّی. با این حال، تفاهم واقعی، از درک وقایع تاریخی سرچشمه می‌گیرد و بسیاری فاقد چنین دانشی هستند. شرایط روانی و سیاسی، در حقایق تاریخی ریشه دارد که هر فردی بیش از آن که بتواند قضاوتی درست از شرایط داشته باشد، باید بر

آن‌ها وقوف یابد.»

قدّیس اگوستین می‌گوید: «شناخت هر چیزی موجب دوست داشتن آن می‌شود.»(۱)

مقبرةالشعرا - تبریز

۱ - دنیای سخن ـ شماره ۶۸ ـ بهمن و اسفند ۱۳۷۴ ـ ص ۴۰.

در اهمیّت تاریخ

آن کـــه نـــیاموخت ز تـــاریخ پـــند
بـــاز نســـنجیده درافـــتد بـــه بـــند

آموختن تاریخ برای هر انسان اجتماعی و هر ملّت طالب ترقّی و سرفرازی ضروری و واجب است، بالاتر از این به قول فرزانه‌ای: «هر ملتی که بخواهد به حیات خود ادامه دهد، پس از زبان مادریش، باید تاریخ خود را بداند.»

مردمانی هم که بخواهند آینده خود را آن گونه که می‌خواهند بسازند، باید از پیشینه خود آگاهی داشته و آینده را بر روی آن بنا کنند. مرحوم‌مهندس‌مهدی بازرگان در خاطرات خود (ج ۱ ـ ص ۲۴۵) می‌نویسد:

«در مدرسه سانترال فرانسه، هنگام ورود به سرسرا، به خطّ درشت نوشته شده بود: فقط با گذشته می‌توان آینده را ساخت. یک سرزمین بدون مردگان یا میراث گذشتگان، زمینی غیرقابل سکونت است.»

گذشته پایه و بنیان حال و آینده است
سوابق است که هر شغل را نظام دهد
به کارنامه پیشینیان نگر بد و خوب
که تلخکامیت آرد پدید و کام دهد

«ملک‌الشعرای بهار»

نلسون ماندلا، اندیشمند و مرد سیاسی شماره یک آفریقا، پس از تحمّل سی سال زندان و مشقّت، وقتی به قدرت رسید گفت: «می‌بخشیم، امّا فراموش نمی‌کنیم!» هدف اساسی نبرد او تلاش برای مصالحه و آشتی بود تا بتواند دولتی را بر اساس خواست

مردم بنیان نهد.

به نظر او بخشش ضروری است، امّا فراموش کردن هولناک است. آن‌هایی که گذشته را فراموش کنند، بسیار محتمل است که به آن بازگردند.

جواهرلعل نهرو نیز گفته است: «ملّتی که از تاریخ گذشته خود آگاهی نداشته باشد، ناگزیر اشتباهات گذشته را تکرار خواهد کرد.»

«آرنولد توین بی» مورّخ بزرگ، روزی این پرسش را مطرح کرد، مگر ممکن است کسی بدون آگاهی از گذشته جرأت کند درباره مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، ورزشی و دانش امروز سخن گوید؟ که اگر بگوید یاوه‌سرایی کرده است.

مرا این روزگار آموزگار است　　کز این به نیست‌مان آموزگاری

«ناصرخسرو»

«ارنست رنان» درباره اهمیّت مطالعه تاریخ گفته است: «در سرزمینی که مردم آنجا تاریخ می‌خوانند خردسالانشان همانند سالخوردگان می‌اندیشند و در کشوری که مردمش تاریخ نمی‌خوانند، سالخوردگانشان مانند خردسالانند.»

به دنبال این سخن است که روزی «فرانسو امیتران» که چهارده سال رئیس جمهوری فرانسه بود گفت: «تاریخ، کلید گنج خردمندی و آگاهی ملّت‌هاست. اهمیّت تاریخ برای نسل جوان برتر از ریاضیّات است. زیرا آگاهی از گذشته، وحدت ملّتی را در برابر هجوم بیگانه حفظ می‌کند، ولی ریاضیّات تنها در رشته علوم کاربرد دارد.»

در این راستاست که هر ماه فقط در زمینه تاریخ در غرب، هزاران ماهنامه منتشر می‌شود و رسانه‌های همگانی هر روز برنامه‌های ثابتی در زمینه رویدادهای تاریخی دارند. به راستی که درست گفته‌اند: «تاریخ چراغ راه آینده است.»

«تاریخ‌شناسی در واقع همان خودشناسی است. هر جامعه‌ای در آینه تاریخ می‌تواند خود را ببیند و بسنجد. انسان و جامعه بدون آینه تاریخ، همان گونه که گذشته و آینده‌ای ندارد، بود و نبود هر ارزش و اندیشه و اختراع و اکتشاف و ترقّی نیز برایش

یکسان خواهد بود.

با تاریخ زیستن، انسان را تاریخی می‌کند. بدان معنا که هر کس را بر آن می‌دارد که گوهر انسانی خویش را با تلاش و ترقّی به کار گیرد و بکوشد گامی از گذشته پیش‌تر نهد، بدون شناخت تاریخ، تشخیص این که گامی به جلو برداشته‌ایم یا خیر ممکن نیست.»[۱]

جبار باغچه‌بان بر این باور بود که انسان قبل از هر چیز، باید خود را بشناسد. وقتی انسان خود را شناخت، تمام مشکلات او حل خواهد شد. در این باره گوید:

گر خود نشناسد انسان، انسان نبود　　گر خود بشناسد انسان، این‌سان نبود
بشناخت هرآن‌که خود بشرد وست‌شداو　　افسوس که خود شناسی آسان نبود

انسان اگر خود را بشناسد، دنیا برای او بهشت خواهد بود:

دیروز چه‌خوش گذشت با ساقی‌ومی　　می‌خواند همی مطرب با ناله می
می‌گفت گر انسان بشناسد خود را　　انسان ملک است‌واین‌جهان‌جنّت وی

ولی انسانی که خود را نشناخته باشد زبون و اسیر دیگران خواهد بود. و این مطلب را در رباعی زیبایی ادا می‌کند:

پرسیدم از آن ماهوش شیرسوار　　بستی به سر شیر چگونه افسار؟
گفتابه‌جهان هرآن‌که خودرا نشناخت　　آوردن او سهل بود زیر مهار

محمدبن‌جریر طبری معتقد است که تاریخ «امّ‌العلوم» محسوب می‌شود و این سخن را هزار سال بعد کارل مارکس، عیناً تکرار کرد که «تاریخ مادر دانش‌هاست» به همین دلایل و هزاران دلیل دیگر، مورّخان، بزرگترین جامعان تجارب ملل و دول‌اند.[۲]

۱- گنجینه تاریخ، نشریه دانشجویی دانشگاه آزاد اسلامی شبستر، خرداد ۱۳۸۲، ص ۷۴، صدیقی، ارتباط تاریخ با زندگی انسان.

۲- امید مسعودی، بازسازی ساخت‌ها در تاریخ مطبوعات ایران، روزنامه ایران، ۱۳۸۰/۸/۲.

اگر رویدادهای تاریخی، همان گونه که رخ داده‌اند نوشته شده و درست مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، نسل‌های بعدی برای تشخیص نیک از بد و خادم از خاین، آن را همچون آینه‌ای تمام‌نما پیش روی خود قرار داده و ضمن خودشناسی، آن را راهنمای خود قرار می‌دهند. آن‌ها با عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان، راه را از چاه تشخیص داده و توطئه‌های خائنانه استعمار و استبداد را نقش برآب می‌کنند و به همین علّت است که «فرانتس فانون» در کتاب «دوزخیان روی زمین» نوشته است که یک نقش مهم سلطه استعماری غرب این بوده که «به گذشته قوم تحت ستم روی می‌آورد و آنرا تحریف، قلب و نابود می‌کند.»

«میلان کوندرا» نیز در کتاب «خنده و فراموشی» خود نوشته است: «نخستین گام برای از میان برداشتن یک ملّت، پاک کردن حافظه آن است. باید کتاب‌هایش را، فرهنگش را، تاریخش را از میان برد. بعد باید کسی را واداشت که کتاب‌های تازه‌ای بنویسد، فرهنگ تازه‌ای را جعل کند و بسازد، تاریخ تازه‌ای را اختراع کند، کوتاه زمانی بعد ملّت آنچه هست و آنچه بوده را فراموش می‌کند. دنیای اطراف نیز همه چیز را حتّی با سرعت بیشتری فراموش می‌کند.»[۱]

در این راستا، مردم آذربایجان که تاریخ پرفراز و نشیبی دارند، نسل امروز و نسل‌های آینده، برای بهتر زیستن می‌توانند از این گنجینه گرانسنگ خوشه‌ها چینند و تجربه‌ها بیاموزند. این صفحات زرّین، در عین حال که پر از افتخار و حماسه است، نکته‌های بس عبرت‌آموزی هم دارد که به عنوان یک آموزگار، آگاهی‌های گرانبهایی به دانش‌آموزانش می‌آموزد. تاریخ این مرز و بوم چنان پر از سلحشوری و سرفرازی است که بازگویی هر بخش از آن، در هر آذربایجانی غرور می‌آفریند و اشک شوق از دیدگانش جاری می‌سازد.

این در حالی است که هنوز در تاریخ این خطّه زرخیز، کاوش‌های علمی و

۱- روزنامه ایران، ص ۱۵، ۱۳۸۳/۸/۲۰.

تحقیقات اساسی انجام نشده تا آثار تمدّن‌های درخشان این دیار در معرض دید همگان قرار گیرد. در آن صورت است که عظمت و شایستگی نیاکان متمدّن و تاریخ‌ساز مردم آذربایجان برای جهانیان بهتر شناسانده خواهد شد. دکترمحمّدجواد مشکور در این زمینه می‌نویسد:

«آذربایجان با وجود اهمیّت و قدمت تاریخی که در تمدّن مشرق قدیم و ایران دارد و از روزگاران کهن از طریق دربند، باب‌الابواب و آسیای صغیر، سر راه اقوام مختلف و پلی بین ماورای قفقاز، ایران و بین‌النهرین بوده است و اقوام از یاد رفته و به یادمانده‌ای چون آشوری‌ها، اورارتو، مانناییی، میتانی، سکایی، کیمری، هیتی، کاسّی، مادی و پارسی در آن می‌زیستند، هنوز آنسان که شایسته است در آنجا کاوش و تحقیقات علمی به عمل نیامده است و با آن که گنج‌هایی از ذخایر و آثار مدنی و هنری پیشینیان به تحقیق در زیر خاک آن پنهان است متأسّفانه تاکنون مانند بیشتر نقاط ایران، تاریخ قدیم آن در طاق نسیان مانده است...»[۱]

به عنوان مثال، حفّاری‌های محوّطه مسجدکبود تبریز در سال‌های اخیر که از سوی شهرداری تبریز نه برای اکتشافات علمی، بلکه جهت ساختمان‌سازی انجام می‌شد، سبب کشف مقابر متعدّدی گردید که قدمت تاریخ تبریز را تا بیش از ۳۵۰۰ سال پیش برد.

---

۱ - تاریخ مردم اورارتو، ص ۳۹.

یکی از گورهای کشف شده در محوطه مسجد کبود تبریز

آذربایجان گاهواره تمدّن اوّلیّه انسان

آذربایجان از کانون‌هایی است که یکی از تمدّن‌های باستانی و درخشان بشریّت در آن تکوین یافته است. به گمان قوی، این خطّه توأم با اراضی حاشیه مدیترانه و شمال آفریقا، مناطقی بودند که نیاکان بشری در آنجا زندگی کرده‌اند و در این نواحی، انسان به صورت یک واحد اجتماعی تشکّل پیدا کرده است.

پیدایش «غار آزیخ»[1] در کناره شمالی رود ارس، نزدیکی شهر فضولی و کشف دیگر غارها از این دست، در اراضی همجوار، در چند سال اخیر، کاوش‌های دقیق باستان‌شناسان در آن غارها، دستاوردهای علمی گرانبها را در دسترس دانشمندان قرار داده است.

در سال ۱۹۶۹ چانه انسان در غار آزیخ کشف شد و این رخداد به عنوان پنجمین حادثه جهانی به ثبت رسید. انسان آزیخ یا «آزیخ آنتروپ» و پیرامونیانش، خالق یکی از کهن‌ترین تمدّن‌های تاریخ بشریّت بودند که باستان‌شناسان، آن را تمدّن قوروچای نامیده‌اند.

ساکنان بالاترین طبقه غارهای آزیخ و تاغلار، ابعاد مهمّ تکنیکی دوره عهد سنگی (پاله‌ئولیت) را به عنوان قدیم‌ترین اقامتگاه دسته‌جمعی انسان‌های اوّلیّه در این غارها تجربه کرده و در هزاره‌های ۵ ـ ۴ قبل از میلاد به عهد مس ـ سنگ که از دستاوردهای مهمّ بشریّت بود قدم گذاشتند. بدین ترتیب، در دو حادثه بزرگ که مخصوص مراکز

---

۱ - آزیخ در زبان ترکی باستانی به معنی خرس بود (بهزاد بهزادی، فرهنگ آذربایجانی، فارسی، ص ۹۵).

تمدّن‌های کهن دنیا بود شرکت جستند. یکی از آن‌ها ایجاد سیستم کار اجتماعی و دیگری تغییر بافت جامعه‌از نظام مادرسالاری به پدرسالاری است.(۱)

علاوه بر این کشف آتش که از بزرگترین کشف‌های بشر می‌باشد، در این سرزمین پرحادثه اتّفاق افتاد و سبب تحوّلات شگرفی در زندگی انسان‌ها گردیده است. بر اساس شواهد موجود، آتش در حدود یک میلیون و ۲۵۰ هزار سال پیش کشف شده است.(۲)

به همین علّت است که نشانه‌های تقدّس آتش، هنوز در بسیاری از افسانه‌ها و قصّه‌های آذربایجانی به جا مانده است. به عقیده برخی از پژوهشگران، واژه آذربایجان با آتش‌پرستی مردم این سرزمین بی‌ارتباط نیست.

گروه‌های انسانی که در این نقطه از کره ارض می‌زیستند، رفته‌رفته به قبایل و عشایر تقسیم گردیده و بالاخره با پیدایش فلزّ، گسترش جوامع شهری و توسعه سوداگری، ساکنان این دیار، دست به تشکیل دولت‌ها و حکومت‌ها زده‌اند.(۳)

در دوره میانه پاله‌ئولیت اولیّه در آذربایجان، انسان‌ها به شکل دسته‌های کوچکی زندگی می‌کردند که قدیم‌ترین فرم سازمان اجتماعی انسان را نشان می‌دهد. این دسته‌بندی‌ها در نتیجه نیاز انسان‌ها به کارهای تولیدی دسته‌جمعی به وجود آمده بودند. کار اساسی این انسان‌ها عبارت بود از شکار حیوانات، جمع‌آوری میوه‌ها و ریشه‌های خوراکی.

مردم دوره نئولیت در قوبستان از ضربه‌زن‌های سیلیکاتی، از کاردهای سیلیسی، نشترهای نوک‌تیز، از متّه‌های سنگی و اسگنه و از ابزار سوراخ‌کن نوکدار شبیه مداد استفاده می‌کردند. در دوره نئولیت، انسان‌ها تهیّه ظروف سفالی و سفال‌پزی را یاد

۱- رشید گویوشوف، قره‌باغین کنچمیشینه سیاحت، ص ۸.

۲- ضمیمه روزنامه اطّلاعات، ۱۳۷۴/۲/۲۴.

۳- برای اطّلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «قره‌باغ در گذرگاه تاریخ»، ص ۳۷-۳۱ به همین قلم.

گرفته بودند. تهیّه ظروف سفالی، غذاپزی را آسان‌تر نمود. چنین ظروفی در «یانیق‌تپه» در نزدیکی تبریز، در «فیروزتپه» در نزدیکی روستای حسنلو واقع در ساحل جنوب غربی دریاچه ارومیّه، در قصبه خانلار و قوبستان کشف شده است.(۱)

این کشفیّات درباره این تمدّن درخشان، در این سوی ارس نیز به منصّه ظهور رسیده است. در سال‌های اخیر حجّت‌الاسلام‌آقای‌محمّد حافظ‌زاده در منطقه قره‌داغ به آثاری از این دست، دست یافته‌اند که نشانگر وجود تمدّن اوّلیّه انسان در این خطّه نیز می‌باشد. ایشان درباره حاصل تحقیقاتشان، کتابی تحت عنوان «قره‌داغ خاستگاه تمدّن اوّلیّه انسان» به رشته تحریر درآورده‌اند. در پیش‌گفتار این اثر آمده است:

«کوهستان‌های شمال غربی ایران، یعنی آذربایجان، ظاهراً به استناد اکولوژی گیاهی و حیوانی و سایر شرایط فعّال موجود، به عنوان محل احتمالی پیدایش کشاورزی و دامداری مطرح شده است که به نوبه خود ویژگی علمی، خصوصیّات جغرافیایی باستانی منطقه را تأیید می‌کند. سرزمین پررمز و راز قره‌داغ (ارسباران) به عنوان منطقه‌ای که تمدّن انسان‌های اوّلیّه از آن جا آغازیده است، مورد توجّه دانشمندان و اهل تحقیق و قلم می‌باشد. و امروزه با آن همه ذخایر تاریخی و منابع طبیعی خود، چون ستاره‌ای در آسمان نیلگون ایران باستان می‌درخشد و بر افتخارات فرهنگی، تاریخی، طبیعی و انسانی آن می‌افزاید و سیمای تابناک این آب و خاک را پررمز و رازتر می‌نمایاند.

نویسنده، ضمن کارهای تحقیقی خود، در بهار و تابستان سال ۱۳۷۶ در قسمت‌هایی از خطّه قره‌داغ، به آثار زیادی از تمدّن انسان‌های اولیّه دست یافت که تا این تاریخ ناشناخته و دور از دسترس و دیدرس محقّقان بود. نقاشی‌ها، کنده‌کاری‌ها و نقرها روی این تخته‌سنگ‌ها، آشکارا ثابت می‌کند که سرزمین پررمز و راز «قره‌داغ» به دلیل وجود امکانات و استعدادهای خدادادی فراوان، یکی از معدود سرزمین‌هایی

---

۱ - تاریخ آذربایجان، ترجمه دکترنصرالله اسحقی بیات، ج ۱، ص ۹

است که انسان‌های اوّلیّه در آن پیدا شده و تمدّن‌های نخستین را بنا نهاده‌اند. این مدارک باارزش تاریخی، آشکار می‌سازند که پیدایش جامعه و تمدّن در «قره‌داغ» به چند هزار سال قبل از میلاد مسیح(ع) برمی‌گردد. لذا نویسنده طی چندین مرحله سفر به مناطق سونگون، لیقلان و تهقهه، اندوخته‌های خود را جمع‌آوری و قسمت‌های اولیّه آن‌ها را در روزنامه وزین مهد آزادی چاپ و منتشر کرده و عین همان مطالب، به اضافه مطالب تازه و یافته‌های نو، اینک به صورت کتابی به علاقه‌مندان... تقدیم می‌گردد.»

این کتاب با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد:

«چنین به نظر می‌رسد که انسان هنرآفرین اولیّه در این سرزمین، در غارها و یا محل‌های مناسب و مطمئنی پناه می‌گرفته‌اند و به صورت دسته‌جمعی برای شکار و یافتن غذا و... در کناره‌های رودخانه پربرکت درّه‌رود، فعّالیّت می‌کرده‌اند و با توجّه بر این که، منطقه یاد شده بهترین محل برای این کار به حساب می‌آمده، لذا، آثار هنری و جادویی و مذهبی خود را بر روی سنگ‌های مرغوب گرانیت، در این مرز و بوم نقر کرده‌اند و به نسل‌های بعدی امانت گذاشته‌اند. و با این حرکت تاریخی خود، بر ارزش و اهمیّت تاریخ کشورمان افزوده‌اند.

اگر کارهای تحقیقی زیاد و کاوش‌های علمی و کارشناسانه دامنه‌داری در این مناطق، انجام گیرد، به طور مسلّم، اطّلاعات مستند تازه‌ای نصیب کاوشگران و محقّقان خواهد شد.

به طور خلاصه، ذکر موارد زیر، خالی از فایده نخواهد بود:

۱ ـ این آثار اهمیّت زیادی دارند، زیرا اوّلین بار است که در سرزمین کهن آذربایجان ایران، چنین نمونه‌هایی مشاهده و کشف گردیده است. از طرفی شباهت‌های نسبی نقش و نقر مناطق مورد بحث و آثار پیدا شده در قوبستان می‌توانند نکات مهمّ و حسّاسی را روشن نماید و اطّلاعات علمی، تاریخی، جغرافیایی و... را به دست دهند از جمله این که در دوره پیش از تاریخ، موزه فرهنگی آذربایجان ـ چه آن سوی ارس و چه این سوی آن ـ را از نظر محدوده زمانی ـ مکانی، می‌تواند تا اندازه‌ای مشخّص نماید

و ما را به موقعیّت جغرافیایی ـ سیاسی و انسانی آن دوره آذربایجان رهنمون سازد.
۲ ـ نقش و نقر پیدا شده در منطقه سونگون، لیقلان (علی‌آبادچای، زیللی دره و گوورداغی) و قبقهه از نظر مضمون، کاملاً قابل طبقه‌بندی هستند. به عنوان مثال، تصاویر حیوانی که خود دارای اقسام و انواع است، می‌تواند از لحاظ نوع، با تصاویر دیگر به دست آمده در محل‌های مختلف از همین نظر هم مقایسه شود. و یا شکل‌های انسان که از نظر جنسیّت و حالات، قابل طبقه‌بندی هستند. و یا علایم مختلف دیگر، از جمله گردونه خورشید، شکل ستاره، آفتاب، خطوط گوناگون، نقطه‌های مختلف که همه قابل طبقه‌بندی بوده و برای مطالعه بیشتر و شناسایی کامل، به وقت و امکانات زیادی بستگی دارد.»(۱)

در مورد محل پیدایش کشاورزی و دامداری، دکتر محمدتقی سیاهپوش پس از استناد به منابع متعدّد می‌نویسد:

«مجموع مراتب بالا طبعاً شمال آذربایجان ایران را از نظر بررسی‌های مربوط بر اوّلین و قدیمی‌ترین کشت گندم در جهان به عنوان یک سرزمین بسیار جالب معرّفی می‌کند و مسلّماً به اتّکاء چنین مقدّماتی است که دایرةالمعارف بریتانیکا نیز تحت عنوان «آسیا ـ باستان‌شناسی» پس از شرحی که درباره مرحله حجر جدیدی در جریکومی دهد می‌نویسد:

«زندگی تثبیت شده اجتماعی که به واسطه چنین بقایایی منعکس می‌گردد به طور وضوح مستلزم یک شرط قبلی‌تر یعنی وجود کشاورزی و دامداری باشد، چنین به نظر می‌رسد که این دو در فلات ایران و یا ارتفاعاتی که در شمال غرب آن وجود دارد پیدا شده‌اند.» و بدین طریق با در نظر گرفتن مقدّماتی که گذشت، این احتمال قویّاً وجود دارد که کشت و زرع گندم در شبه‌جزیره قره‌داغ به عنوان ستون فقرات کشاورزی مربوط به یک زمان بسیار باستانی است ولو این که تخم آن از «جنوب قفقاز» به دست

---

۱ - محمد حافظ‌زاده، قره‌داغ، خاستگاه تمدّن اوّلیّه انسان، ص ۱۳ و ۷۰.

آمده باشد.»[۱]

وجود کتیبه‌هایی در این سرزمین، سابقه این تمدّن درخشان را نشان می‌دهد. دکترمحمّدجواد مشکور تحقیقات ارزنده‌ای در این زمینه انجام داده و رساله‌ای تحت عنوان «تاریخ مردم اورارتو و کشف یک سنگنبشته به خطّ اورارتو در آذربایجان» به رشته تحریر درآورده است. وی در این زمینه می‌نویسد:

کتیبه سقین‌دل

۱ - دکترمحمدتقی سیاهپوش، پیدایش تمدّن در آذربایجان، ص ۲۹۳.

«موضوع این رساله کوتاه، گزارش کشف سنگنبشته‌ای است به خطّ اورارتو در آذربایجان و تاریخ مختصر قومی به نام اورارتو یا آرارات که از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد، در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناطولی و آذربایجان و قفقاز سلطنت داشتند و با دولت نیرومند آشور معاصر بودند و از رقیبان و دشمنان سرسخت آن قوم به شمار می‌رفتند و در عصر خود واجد تمدّنی درخشان و پیشرفته بودند و در آبادانی جهان، سهم بزرگی را دارا شدند و در حفر قنوات و انهار و کولاب‌ها و استخرها برای آبیاری اراضی و تبدیل زمین‌های بایر به دایر مهارت خاصّی داشتند. چنان که هنوز برخی از رودخانه‌های فرعی که در نواحی مزبور روان است یادگار همّت بلند ایشان است.

این مردم به مقتضای آن که هر امّتی را مدّتی است، سرانجام به ناتوانی گراییدند و در برابر تاخت و تاز ارمنی‌ها که قومی جوان و تازه‌نفس بودند جای بپرداختند و خانه و سامان خود را به آنان واگذاشتند و کم‌کم از صحیفه روزگار برافتادند و از یادها برفتند و از ایشان جز نام «آرارات» که همان کلمه اورارتوست به خاطرها نماند و آن اسم به کوهی اطلاق شد که گردن کشیده شاهد عظمت و انحطاط آن قوم بود و پس از دوهزار و ششصد سال هنوز بر آثار و اطلال آن نگران است.»

دکتر مشکور درباره مشخّصات کتیبه و محل آن نیز می‌نویسد: «کتیبه در کوهی به نام زاغی یا «غیه» که درد و کیلومتری شمال «سقین دل»[۱] واقع است بر تخته‌سنگی به شکل مخروط ناقص که مولد آن پنج متر و محیط قاعده‌اش چهار متر و نیم است قرار دارد و فقط یک طرف آن که به سوی جنوب غربی است صاف و کتیبه‌ای به طول ۱۱۵ و عرض ۴۷ سانتی‌متر در ۱۰ سطر در آن نقش شده است.

در بالا و پای آن کوه و تپّه‌های اطراف، آثار تمدّن‌های قدیم به نظر می‌رسد و به ویژه آثار ماقبل تاریخ در آن‌ها مشاهده می‌شود بخصوص قبوری در آنجا نبش شده که آن‌ها

---

۱ - Segendel جزء دهستان ازومدل و از توابع شهرستان ورزقان و در دو کیلومتری جاده تبریز به اهر است.

را در محل «گابور قبری» یا قبر گبر یا کافر می‌خوانند و در برخی از آن‌ها اشیاء مردم ماقبل تاریخ چون ظرف‌های سفالین و لعابی و ساده و آلات مفرغی به دست می‌آید.

چنان که دو ظرف سفالین ساده از آن قبیل در این سفر توسّط نگارنده از آثار آنجا به موزه دانشکده ادبیات [تبریز] اهداء گردید.

دیگر از آثار آن حوالی، بقایای قنوات و تنبوشه‌های بلندی است که کشاورزان غالباً در هنگام شخم زمین از زیر خاک می‌یابند.

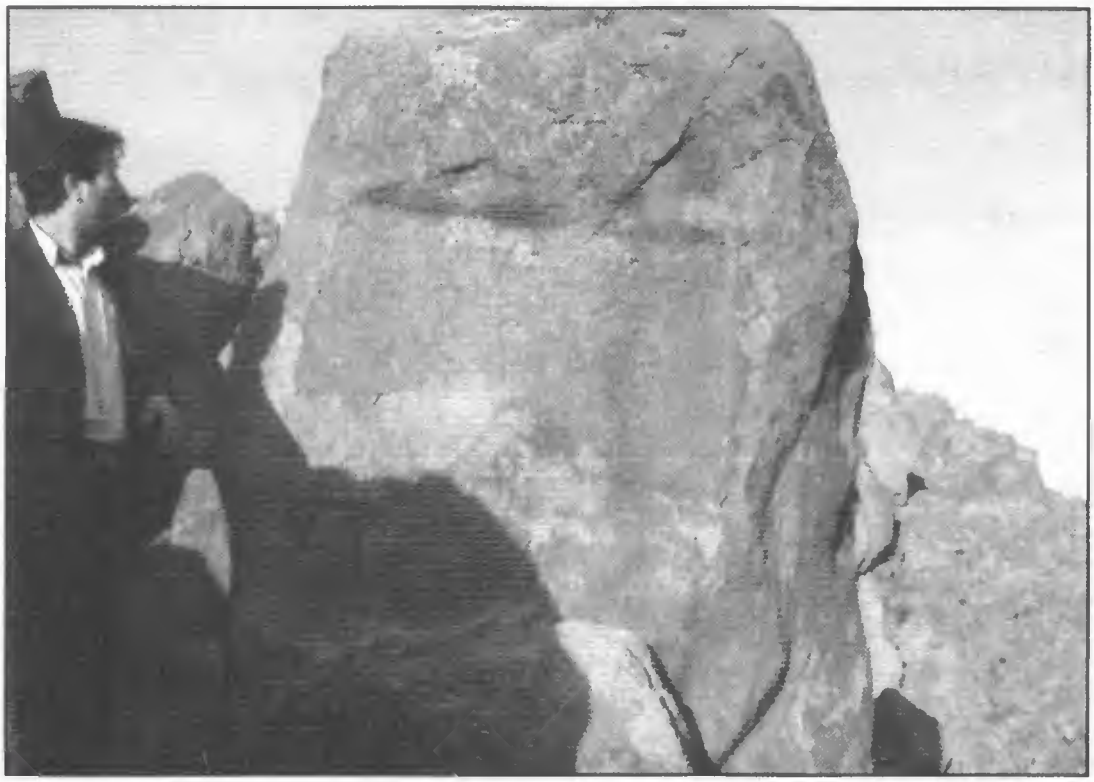

کتیبه سقین‌دل

اندکی فراتر از کتیبه، در بالای کوه، حفره بزرگی است که اثر دست انسانی در آن مشاهده می‌شود و گمان می‌رود سابقاً پناهگاهی بوده است. در یک طرف آن گودال، سوراخی به نظر می‌آید که چون نقبی به پایین کوه ارتباط دارد و اکنون از سنگ و خاک آکنده شده و ظاهراً در روزگار پیشین به جای دالانی از آن استفاده می‌شده است.

در بالای کوه، آثار پایه‌های دیوار قلعه و در جهت شمالی خلف آن که در جنوب صومعه دل قرار می‌گیرد، توده‌های خاکستر مخلوط با خاک مشاهده می‌شود.»[۱]

در این زمینه، مطلبی هم در هفته‌نامه «حیدربابا» تحت عنوان «قدیمی‌ترین سنگ نوشته ایران در شهرستان ورزقان به حال خود رها شده است» بدین شرح درج شده است:

«قدیمی‌ترین خطّ تصویری ایران حجّاری شده بر روی سنگ، در شهرستان ورزقان در استان آذربایجان شرقی به حال خود رها شده است.

مجموعه نقوش سنگی سونگون در محلّی به نام قوشاداش در ۴۰ کیلومتری شمال شهر ورزقان قرار دارد. این تصاویر منقوش در منطقه معروف «قوشاداش» روی سنگ‌ها و دخمه‌های سنگی در قالب صورت حیوانات و انسان نقش بسته است.

به گفته دکتر رفیعی‌پور استاد دانشگاه تهران و چند تن از کارشناسان میراث فرهنگی استان، این تصاویر ۱۲ هزار سال قدمت دارند. این در حالی است که قدیمی‌ترین سنگ‌نوشته در خاورمیانه ده هزار سال قدمت دارد.»[۲]

در اینجا، اشاره به یک نکته اساسی نیز لازم است و آن این است که تاریخ هنر این سرزمین نیز همزمان با پیدایش تمدّن‌های درخشان یاد شده آغاز و همراه با آن‌ها به حیات خود ادامه داده است. چرا که هنر جدا از انسان نیست و انسان همواره با هنر زندگی کرده است.

---

۱ - تاریخ مردم اورارتو، ص ۳.

۲ - حیدربابا، ۱۳۸۵/۸/۲.

آثار به دست آمده در غار آزیخ، قوبستان، قره‌داغ و دیگر نقاط آذربایجان، حاکی از آن است که مردمان این دیار در آفرینش هنر در رشته‌های موسیقی، نگارگری، معماری، مجسّمه‌سازی، سفال‌سازی، اسلحه‌سازی و... لیاقت و توانمندی خود را نشان داده‌اند به قول دکتر باغبان کریمی:

«این هنرها در آذربایجان ما، تاریخی به بلندای تاریخ مردمش دارد و از فرهنگ، ذوق و هنر مردم این خطّه آب خورده است. بی‌تردید با پیدایش نخستین طوایف ساکن در این خطّه، هنر این مردم نیز در طرز معیشت، اندیشه، کار و خلاقیّت آنان تأثیر داشته است و در هر کاری از این هنر بهره گرفته‌اند. هر چه درک هنری جامعه و مردم ترقّی کرده و به همان اندازه، هنر به زندگی انسان‌های آن جامعه عشق و معنا بخشیده است و این، نخستین و اساسی‌ترین هدفی است که انواع هنرها برای رسیدن بدان به وجود آمده‌اند تا زندگی انسانی را نور و صفا دهند.

آثار کشف شده در جای جای آذربایجان، نشان می‌دهد قدمت بسیار بالایی در این خطّه وجود داشته که ۳۷۰۰ سال پیش از این، مردم این دیار توانسته‌اند جام زرّین را که در تپّه حسنلو کشف شده است بسازند. مردم به آن چنان درجه‌ای از تمدّن رسیده بودند که دوهزار سال پیش از میلاد مسیح(ع)، انواع سفال‌هایی که امروزه از آذربایجان کشف شده و در موزه‌های مختلف دنیا در معرض تماشای جهانیان قرار دارند بسازند.»[۱]

۱ - تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۵۷.

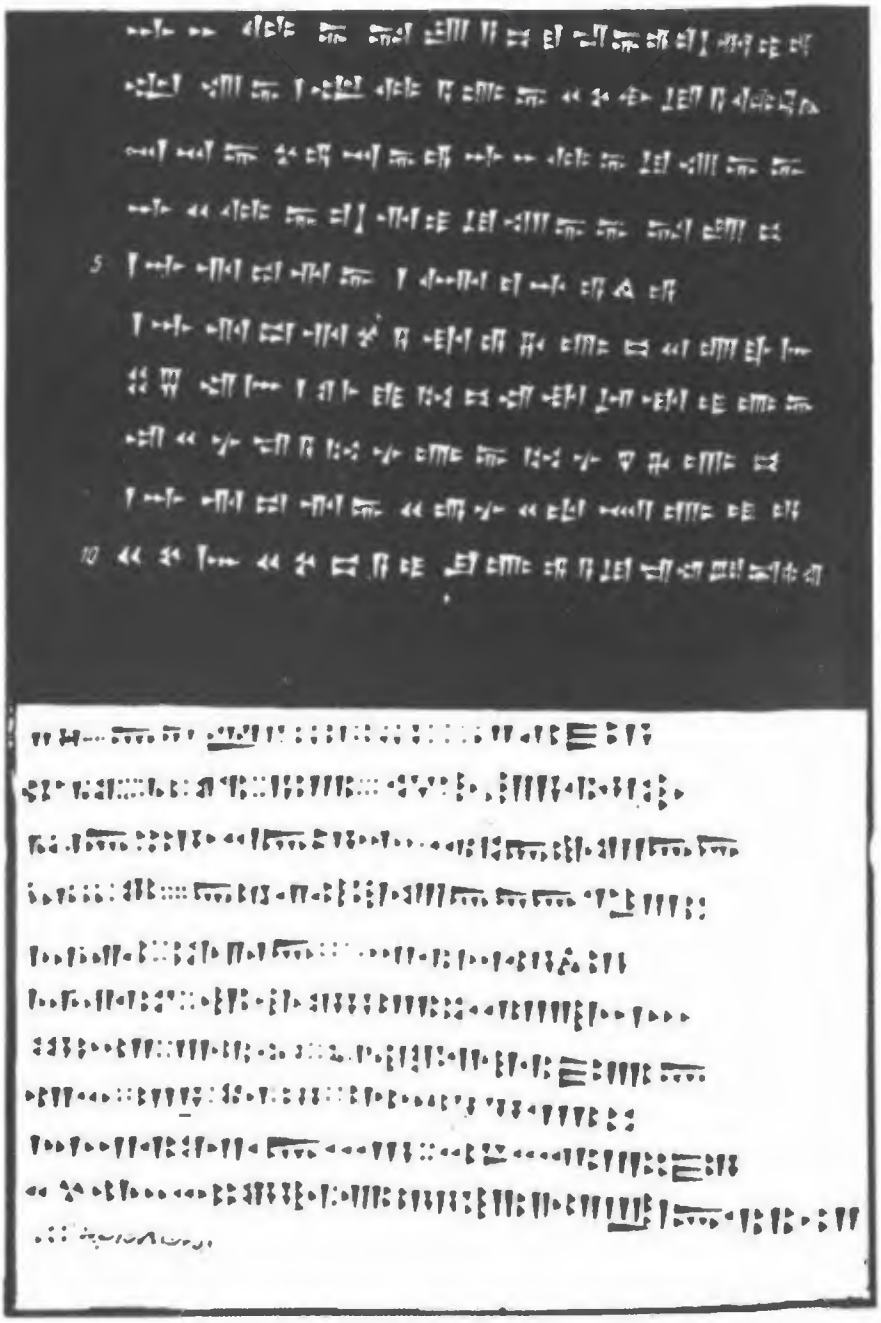

کتیبه میخی ستین دل از تاریخ اورارتو، از صفحه ۵۹ تاریخ اورارتو،

دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۴۵

۱- عرابه جنگی [خدای] خالدی به راه افتاد.

۲- آن به کادیااونی[۱] پادشاه [کشور] پولو آدی[۲] حمله کرد.

۳- [پولو آدی] ناحیه‌یی کوهستانی است. بیاری خالدی توانا.

۴- در عرابه‌ی جنگی نیرومند خالدی این لشگرکشی [توسط]

۵- سردوری[۳] پسرارگیشتی[۴] صورت گرفت.

۶- سردوری گوید: من بیست و یک قلعه را گرفتم.

۷- من در یک روز چهل و پنج (یا چهل و چهار) شهر را تصرف کردم، لیب‌لی‌اونی.[۵]

۸- شهر پادشاه و شهر مستحکم را در جنگ گرفتم.

۹- سردوری پادشاه مقتدر، شاه بزرگ.

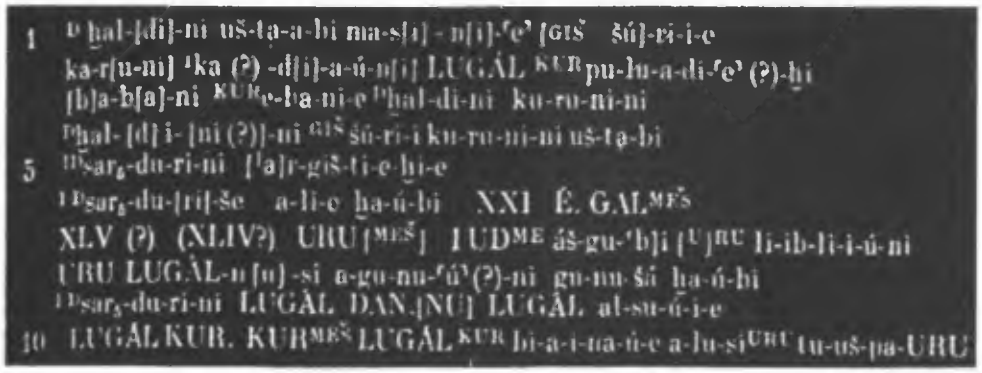

لوح ۲- رونویس انگلیسی کتیبه از تاریخ اورارتو، تلفظ کتیبه میخی اورارتو، توسط میلیکشویلی نقل از صفحه ۶۱ تاریخ اورارتو، دکتر محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۴۵.

1- Kadiaini

2- Puluadi

3- Sarduri

4- Argishti

5- Liblaini

آذربایجان در دوران پیش از اسلام

به طوری که دیدیم، آذربایجان مهد یکی از تمدّن‌های دیرین و اوّلیّه بود و گروه‌های انسانی که در آنجا می‌زیستند، رفته‌رفته به قبایل و عشایر تقسیم گردیده و بالاخره با پیدایش فلز، گسترش جوامع شهری و توسعه سوداگری، ساکنان این دیار، دست به تشکیل دولت‌ها و حکومت‌ها زدند.

در دوره‌های باستانی تاریخ، تیره‌های گوناگونی در این سرزمین می‌زیستند. تیره‌های «لولوبی» و «گوتی» در هزاره‌های دوّم و سوّم پیش از میلاد، در بخش‌های جنوبی و خزرها یا کاسپی‌ها در غرب و جنوب غربی بودند که نام سرزمینشان نیز کاسپانا بود. دریای خزر، خود به همین نام خوانده شده است. کاسپی‌ها جامه پشمی شبیه پیراهن، به تن می‌کردند و نیزه‌های کوتاه داشتند و از نی، تیر می‌ساختند.

تیره‌های مختلفی که در آن برهه‌ها در این سرزمین زندگی می‌کردند، در شکل‌گیری فرهنگ و تاریخ آذربایجان، آثار خود را بر جای گذاشته‌اند.

بنا به نوشته رقیّه بهزادی: «لولوبیان در نقاط غربی و گوتیان در نواحی شرقی سکونت داشتند. تصوّر می‌رود که عنصر قومی سوّمی نیز که در همان منطقه سکنی داشتند مهرانیان بودند. ناحیه جنوب‌غربی را کاسیان در اشغال داشتند و همچنین در برخی درّه‌های غربی زاگرس، عناصر قومی حوریانی می‌زیستند. مدارک کم و بیش موثّقی درباره زبان اقوام در دست است که نشان می‌دهد که زبان آن‌ها منحصراً به عیلامی مربوط بوده است.»[1] که التصاقی و از گروه زبان‌های اورال ـ آلتائیک بوده

---

۱ - رقیّه بهزادی، قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، ص ۲۶۴.

است.

«به استناد یافته‌های باستان‌شناسی، حوری‌ها اوّلین قوم مشخّص صاحب دولت در آذربایجان بودند. اقوامی که به زبان حوریانی از زیر گروه زبان‌های التصاقی، هم‌خانواده با زبان ترکی سخن می‌گفتند چهار هزار سال قبل (هزاره دوّم قبل از میلاد) در آذربایجان، آناطولی و شمال بین‌النهرین پراکنده بودند.

حوری‌ها سالیان بعد در اثر تغییر و تحوّلات سیاسی و اجتماعی به نام «میتانی» تن در دادند و در تاریخ آذربایجان به شکل «میتانی»ها ظاهر شدند. این تغییر و تحوّل اساسی در تاریخ عمومی ترک بسیار رایج است و مثال‌های بی‌شمار دارد. میتانی را هرودوت «ماتی‌تر»، استرابون «ماتیانر» نامیده است. این نام در تورات «میدیان» و در قرآن کریم در سوره اعراف آیه ۸۵ به شکل «مدین» آمده است.»(۱)

«همه اقوام بعدی در سرزمین ایران، مقلدان «شایست» یا «ناشایست» عیلامی‌ها بودند. سلطنت عیلام پس از ۲۲۱۰ سال در ۶۴۰ ق.م منقرض شد، ولی تمدّن و فرهنگ آن تا انقراض سلسله هخامنشی (۳۳۰ ق.م) پایدار ماند. از زبان آن‌ها تا قرن چهارم هجری هم توسّط جغرافی‌نویسان مسلمان سخن رفته است. (ابواسحق استخری ـ المسالک و الممالک ـ ص ۴۳ / ۹۵۰ م، ۳۲۸ ش) درکنار و به دنبال تمدّن عیلامی‌ها، تمدّن‌های دیگری بر دامنه «زاگرس» از خوزستان تا آذربایجان و «سی‌یلک» کاشان و شهر «سوخته» کرمان و... پاگرفت که خطّ عیلامی در آن‌ها رایج بود و زبان‌شناسان، زبان آن‌ها را از گروه زبان‌های التصاقی «پیوندی» دانسته‌اند. از آن جمله‌اند: گوتی‌ها، لولوبی‌ها، مانناها، کاسی‌ها، اورارتوهاو... همین طور دو قبیله از شش قبیله مادها یعنی «بودی اوی‌ها» و «مغ‌ها» مورّخین زبان همه آن‌ها را «آزی‌آنیک» می‌نامند. (کلمان هوار ـ ایران آنتیک ـ ص ۳۳).(۲)

---

۱ - دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، سلماس در سیر تاریخ و فرهنگ آذربایجان، ص ۲۶۱.

۲ - دکتر ضیاء صدر، کثرت قومی و هویّت ملّی ایرانیان، ص ۶۲.

تندیس برنزی حکمران گوتی (مربوط به اواخر هزاره سوم قبل از میلاد)
در موزه شهر نیویورک نگهداری می‌شود.

بنا به نوشته بیژن رضایی: «اوّلین امپراطوری ایران که برای مدّتی حدود ۲۰۰۰ سال دوام آورد، یعنی امپراطوری عیلام، بر ساختاری غیرمتمرکز یا به زبان امروزی «سیستم پادشاهی فدرال» استوار بود و به نظر برخی محقّقان، یکی از علل پایداری آن در برابر قدرت‌های دولت‌هایی چون اکدّ، بابل و آشور، شیوه کمابیش دموکراتیک حکومت و همین شکل فدرالی آن بوده که در چارچوب آن، هر یک از شاهان، ضمن تبعیّت از یک پادشاه واحد، در قلمرو خود وامور داخلی «خودمختار» بودند.»(۱)

بدین ترتیب می‌بینیم، پیش از آمدن آریایی‌ها که ۹۰۰ الی هزار سال قبل از میلاد مسیح(ع) اتّفاق افتاده، سرزمین آذربایجان نه تنها خالی از سکنه نبوده، بلکه مردم این دیار خالق سه هزار سال تمدّن‌های درخشان بودند و تمدّن‌های متعدّدی مثل ایلام، کاسی، لولوبی، گوتی، حوری، مانّا، اورارتو و... را به وجود آوردند. زبان همه اقوامی که

۱- بیژن رضایی، امپراطوری، ملّیت‌ها و ملّت در ایران، کتاب نکته، شماره ۲، پائیز ۱۳۷۶.

ایـن تـمدّن‌ها را بـه وجـود آورده و بـرای ایـران کـنونی، دیـرین‌ترین افـتخارات و سرافرازی‌ها را به ارمغان آورده‌انـد التـصاقی «پـیوندی» و از گـروه زبـان‌های اورال ـ آلتاییک بوده است. جالب توجّه است که آریایی‌ها پس از ورود به آذربایجان تحت تأثیر تمدّن مشعشع مردم این خطّه قرار گرفتند. بنا به نوشته خانم رقیّه بهزادی که از هموطنان فارس زبانمان هستند: «آریایی‌ها هنگامی که به ایران غربی رسیدند، در میان مردمی اسکان یافتند که دارای تمدّنی عالی و درخشـان بـودند، بـدین تـرتیب، ایـن جهانگشایان، از مغلوبان زیردست خویش چیزهای بسیاری فراگرفتند و در واقع این مطالب، در تاریخ تکامل نورسیدگان که رشـدشان کـمتر بـود مـؤثّر واقـع شـد... در آذربایجان و مغرب ایران، مادها و دیگر ایرانیان تازه رسیده با اکثریت بومیانی که به زبان غیرهند و اروپایی سخن می‌گفتند مانند اورارتوها، حوریانی‌ها، مانناها و دیگران برخورد کردند.»[۱]

محاصره قلعه مانّا توسط سپاهیان آشور (سده هشتم قبل از میلاد)

۱ - رقیّه بهزادی، قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، ص ۲۷۰.

این تمدّن‌های درخشان در سرزمین آذربایجان، نه تنها اقوام آریایی تازه وارد را تحت تأثیر قرار داده و آنان را به سوی مدنیّت رهنمون گشتند، بلکه به یکی از منابع الهام و اقتباس تمدّن پارس (هخامنشی) تبدیل گردیدند.

بنا به نوشته حسن پیرنیا(مشیرالدوله): «وقتی که آریایی‌ها به سرزمین ایران آمدند، مردم بومی را دیوان گفتند و آن‌ها را می‌کشتند. دیوان به پادشاه آن‌ها (طهمورث) پیشنهاد می‌کنند که آن‌ها را نکشد، در مقابل خطّ و دانش به آریاییان بیاموزند.»

حکیم‌ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه، این رخداد تاریخی را این گوه به تصویر می‌کشد:

که ما را مکش تا یکی نوهنر — بیاموزی از ماکت آید به بر
کی نامور دادشان زینهار — بدان تا نهانی کند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند او — بجستند ناچار پیوند او
نبشتن به خسرو بیاموختند — دلش را به دانش برافروختند

دکترمحمدجواد مشکور نیز تحت عنوان «تأثیر تمدّن اورارتو در اقوام مادی و پارسی» می‌نویسد:

«از مطالعه آثار باستانی ایران در پاسارگاد و تخت جمشید، رابطه و شباهت تامّی بین آن‌ها و آثار بجا مانده اورارتو مشاهده می‌شود. سبب آن، اقامت طولانی اقوام ماد و پارس در همسایگی و سرحدّات اورارتو بوده است. عصری که آشور رو به ضعف نهاد و اورارتوها فرصت یافته مادها و پارس‌ها را چون اقوام دیگری که در ایران می‌زیستند زیر تسلّط و نفوذ خود درآوردند. قبایل مادی و پارسی، سال‌ها به طور چادرنشینی یا سکونت در روستاها و شهرها تحت سلطه قوم اورارتو بودند و در طیّ این مجاورت و همنشینی، ممیّزات و اختصاصات تمدّنی آنان را فراگرفته و با خود به ماد و پارس بردند و در آنجاها با اقتباساتی که از آن‌ها کردند تمدّن جدیدی را که ذوق و سلیقه و نفوذ تمدّن‌های دیگر چون بابل، آشور و مصر در آن دخالت داشت پی‌افکندند. قوم اورارتو در آموختن رموز تمدّن خود به مادها و پارس‌ها حق تعلیم داشتند. ما از زمانی

که ایرانیان در تحت سلطه اورارتو بودند بی‌خبریم، ولی از رابطه مستقیم بین آثار آن دو قوم، به این سلطه پی می‌بریم. این نفوذ در معماری هخامنشی بیش از دیگر آثار بارز است. باری در همان هنگام که مادها و پارس‌ها در کنار قوم اورارتو و در تحت نفوذ و تعلیم آن‌ها می‌زیستند رموز و اسرار تمدّن ایشان را در مکمن خاطر خود رسم و مجسّم کردند و در مهاجرت‌های چادرنشینانه خویش به سوی مناطق جنوبی همراه برده و آن تخم تمدّن را در مزرع مدنیّت خود بکاشتند تا پس از چندی بر نیکو داد و آثاری عظیم و شگرف چون پاسارگاد و تخت جمشید از آن به وجود آمد که صدره از پدر نخستین استوارتر و کامل‌تر بود.»[۱]

سرباز ملبّس به لباس مادی (حاکم آتروپات؟) به جنگجوی یونانی ضربه وارد می‌کند.

۱ - دکترمحمدجواد مشکور، تاریخ مردم اورارتو، ص ۳۸.

در این زمینه در روزنامه ایران در تاریخ ۷۹/۸/۲ آمده است: «برنامه گمانه‌زنی، ساماندهی و حفاظت محوّطه تاریخی حسنلو در شهرستان «نقده» یکی از مهم‌ترین محوّطه‌های شمال غرب پس از ۲۳ سال از سر گرفته شد.

این محوّطه تاریخی که پیش از انقلاب اسلامی، پنج نوبت مورد حفّاری باستان‌شناسی قرار گرفته، دارای لایه‌های ارزشمند متعلّق به عصر آهن می‌باشد که از آن زمان تا دوره مادها تداوم حیات داشته است.

به گفته دکترحمید خطیب‌شهیدی سرپرست گروه باستان‌شناسی «حسنلو» از این محوّطه باستانی بیشتر مجموعه تالارهای ستون‌دار دوطبقه از قدیمی‌ترین نمونه‌های تالار ستوندار و ایواندار در ایران به دست آمده است.

این تالارها که کارشناسان آن‌ها را پیش‌نمونه کاخ‌های هخامنشی در آپادانا می‌دانند به عنوان ساختمان‌های رسمی، حکومتی و مذهبی که ارگ شهر را تشکیل می‌دادند مورد استفاده قرار می‌گرفتند.»

علاوه بر این، دیگر ملّت‌های آن روز دنیا نیز از این تمدّن‌های پرفروغ بهره‌مند شدند. مثل ورزش‌های المپیک که یونانی‌ها از تمدّن ماننایی در آذربایجان فرا گرفتند.

«هنگامی که (بارون پیردوکوبرتن) در سال ۱۸۹۶ میلادی، ورزش‌های یونانی متداول در دشت نزدیک به کوه‌های المپ را به نام المپیاد متداول گردانید، پژوهشگران و عالمان همواره در مطبوعات و سخنرانی‌ها دو پرسش اساسی از وی می‌نمودند که تا ۶۵ سال بعد و هنگام به دست آمدن جام زرّین حسنلو بی‌جواب مانده بود. نخست آن که از چه تاریخی این ورزش‌ها در یونان متداول گردیده است و دیگر آن که آیا ورزش‌هایی که با نام المپیاد باستانی یونان متداول بوده، یونانی‌الاصل می‌باشند و یا از اقوام و ملّت‌های دیگر الهام گرفته شده‌اند. از تصادف خوش ایّام، پیدا شدن جام زرّین حسنلو به هر دو پرسش پژوهشگران پاسخ داد.

و پروفسور کارال دیم در کتاب (تاریخ ورزش در جهان) چنین نوشته است که ورزش‌های متداول در المپیک یونانی خیلی زودتر از سال ۷۷۶ قبل از میلاد متداول

بوده و ناگهان و یک باره از یونان برنخاسته است، زیرا باید برای ورزش‌های شنا، دو، سوارکاری و پرش از موانع، میدان‌های بزرگ و ساختمان‌های ویژه ورزشی برای مردان و زنان ساخته باشند و یونان در ۷۷۶ قبل از میلاد با اقتصاد ناچیزش نمی‌توانسته چنین سازمان داشته باشد.

پیدا شدن جام زرّین حسنلو در سال ۱۹۵۸ میلادی (۲۳ مرداد ۱۳۳۷ شمسی) در دهکده حاجی‌آباد از توابع سولدوز (نقده) در استان آذربایجان غربی با قدمتی سه‌هزار ساله که صحنه‌های ورزشی تیر و کمان، مشت‌زنی، کشتی‌گیری، چوگان‌بازی و ارّابه‌رانی به طور برجسته و با ظرافت تمام در بدنه خارجی آن نمایانده شده است، معلوم می‌دارد در آن روزگاران در آذربایجان سرسبز و پرآب، این ورزش‌ها آن چنان مورد توجه بوده که شهر یاران مقتدر «مانّا» ضمن تجسّم آن بر جام طلا، همواره آن را در کاخ سلطنتی مدّ نظر داشته‌اند.

پروفسور کارال دیم بزرگترین مورّخ ورزش و رئیس دانشکده ورزش آلمان و برگزارکننده المپیک ۱۹۳۶ برلین، هنگامی که در اکتبر ۱۹۶۱ برای تماشای جام زرّین حسنلو به تهران آمده بود، با مشاهده جام زرّین اعلام داشت: پیدا شدن این جام زرّین که ۹۵۰ گرم وزن و ۶۰ سانتی‌متر دهانه آن است، هیجان خاصّی را در اذهان صاحب‌نظران ورزشی جهان پدید آورده است. زیرا صحنه‌های ورزشی کشتی، چوگان‌زنی، ارّابه‌رانی، مشت‌زنی و تیراندازی را به طور برجسته و با ظرافت تمام در بدنه خارجی جام نمایانده و کیفیّت آغاز مسابقات و صحنه تقسیم جوایز را مجسّم گردانیده است. معلوم می‌دارد سه هزار سال پیش که این جام را از طلای خالص ساخته و در کاخ پادشاهان مانّا نهاده‌اند، رشته‌های ورزشی یاد شده در آذربایجان رایج بوده و پیشگامی این ورزش‌ها به یونان نادرست بوده است.»[۱]

۱- مجلّه دانشمند، سال ۲۲، مهرماه ۱۳۶۳، شماره مسلسل ۲۵۲، ص ۱۲ و ۱۳۱، به نقل از نشریّه نوید آذربایجان، شماره ۳۶۰، ۱۳۸۳/۴/۲۳ مقاله «آذربایجان مهد ورزش‌های المپیک باستانی یونان» به قلم اصغر رشتبری.

جام حسنلو

دربارهٔ موقعیّت و اهمیّت تپّه حسنلو «لورا . آ. تدسکو» (Laura.A. Tedesco) تحت عنوان «حسنلو در عصر آهن» می‌نویسد:

«حسنلو تپّه‌ای باستانی است که مهم‌ترین دوره‌های آن مربوط به اواخر هزارهٔ دوّم و اوایل هزارهٔ اوّل قبل از میلاد در خاور نزدیک می‌باشد. این محوّطه در کنارهٔ جنوبی دریاچه ارومیه در دشت سولدوز در آذربایجان غربی واقع است. حسنلو موقعیّت بسیار ممتازی از لحاظ مسیر تبادلات اقتصادی دارد. چرا که در این منطقه کوه‌های زاگرس با آناطولی (ترکیّه) و بین‌النهرین (عراق) مرتبط می‌شود. آثار مکشوفه حسنلو نشان می‌دهد که اینجا مکانی مرکزی برای ارتباط نزدیک تبادلات تجاری و تولیدات هنری با مراکز سیاسی و تولیدی خاور نزدیک در طول اوایل هزارهٔ اوّل قبل از میلاد

بوده است. موقعیّت جغرافیایی حسنلو باعث گسترش و توسعه آن می‌شد و احتمالاً این امتیازات عاملی بوده که سبب تخریب حسنلو طی ۸۰۰ قبل از میلاد توسّط دشمنان آن بوده است.

سراورل اشتاین، باستان‌شناس انگلیسی، نخستین بار حسنلو را شناسایی کرد و مدّتی بعد در سال ۱۹۳۶ میلادی آن را حفّاری نمود. در سال ۱۹۵۶ پروژه حفّاری حسنلو با حمایت مالی موزه دانشگاه پنسیلوانیا، موزه هنر متروپولیتن و اداره باستان‌شناسی ایران شروع گردید.

تپه حسنلو

پروژه حسنلو تا سال ۱۹۷۷ ادامه داشت و تحقیقات باستان‌شناسی آن نه تنها شامل حفّاری خود حسنلو بوده، بلکه مطالعه و بررسی چگونگی تأثیر و گسترش

فرهنگی و سیاسی حسنلو در نواحی اطراف آن نیز شامل می‌شد. به طوری که حفّاری‌هایی با مقیاس وسیع در خود حسنلو صورت می‌گرفت، بررسی و حفّاری‌های باستان‌شناسی نیز در مقیاس کوچک تحت سرپرستی اعضای پروژه انجام می‌شد. از جمله در محل‌هایی همچون پیزدلی تپّه و حاجی‌فیروز مربوط به استقرارهای نوسنگی، زیویه و دین‌خواه‌تپه مربوط به دوره برنز و آهن، قلعتگاه و عقرب تپه مربوط به استقرارهای اورارتویی انجام می‌گرفت.

به طور قطع، نتایج این تحقیقات، شناخت ما را از پیشرفت‌های فرهنگی آذربایجان از دوره نوسنگی (هزاره ششم قبل از میلاد) تا پایان دوره آهن (سده ششم قبل از میلاد) شکل داده است. قدیمی‌ترین شواهد مربوط به استقرار حسنلو از هزاره ششم قبل از میلاد یعنی دوره نوسنگی است. در این محوّطه به طور مستمرّ از دوره برنز تا ۸۰۰ ق.م سکونت وجود داشته است. در ۸۰۰ ق.م بر اثر تهاجم و آتش‌سوزی، ساختمان‌های آن سوخته و تخریب شده است و ساکنان و اشیای باارزش آن دچار حریق شدند. این تهاجم به وسیله اورارتوها انجام گرفت و باعث تخریب حسنلو گردید. در این زمان اورارتوها یک قدرت امپراطوری در شمال بودند.

در جنوب حسنلو، امپراطوری آشور از لحاظ وضعیّت سیاسی و هنری نفوذ داشت. ما از سالنامه‌های سلطنتی آشور می‌دانیم که در قرن نهم و هشتم ق.م یک رشته تهاجمات نظامی و سیاسی به منطقه حسنلو برنامه‌ریزی و انجام شده است.

سبک‌های محلّی دست‌ساخته‌های هنری حسنلو در خیلی مواقع مشابه و قابل مقایسه با موتیف‌ها و نقش مایه‌های هنری آشوری می‌باشد. شاید این مسئله به دلیل همسانی شیوه‌ای است که به علّت قدرت و نفوذ هنر آشوری در ترسیم صحنه‌های شکار، فتوحات جنگی و مراسم درباری به وجود آمده است. به خصوص این که آثار هنری محلّی به صورت کنده‌کاری روی عاج از حسنلو به دست آمده است و در این آثار به دفعات صحنه‌های مشابه با نقش مایه‌های هنر آشور را نشان می‌دهد.

لایه‌های عصر آهن (۱۵۰۰ تا سده ششم قبل از میلاد) به صورت کامل در حسنلو

مشخّص شده است. بقایای آثار فرهنگی به دست آمده که مخصوصاً یافته‌های آثار هنری در ساختمان سوخته حسنلو لایه IVB (لایه چهارم طبقه ب) در بخش داخلی قلعه پیدا شده‌اند. این آثار شامل هزاران اشیای سفالی، آهنی، برنزی، سنگی، شیشه‌ای، جنس عاج و طلایی می‌باشند. قبرستان محوّطه در شمال قلعه در طول دوره V و IV (پنجم و چهارم) استفاده شده که شامل صدها اشیای هنری عالی می‌شدند. به علاوه در اثر تخریب طبیعی در بناهای آن، دست‌ساخته‌ها و حدود ۲۵۰ محل زندگی انسانی که بقایای آتش‌سوزی در آن‌ها وجود داشت در انباشت لایه‌های آن مدفون شده بودند. این عوامل باعث شده بودند که یک فرصت خوبی جهت حفّاری‌ها اطّلاعات ارزشمندی در خصوص مراحل زندگی و عادات گذشته منطقه بود. اثر منحصر به فردی که در میان آثار ساختمان‌های تخریب شده به دست آمد، کاسه طلایی حسنلو بوده که بسیار مشهور می‌باشد (این کاسه در حقیقت یک جام طلایی می‌باشد). جام در حال حاضر در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. این جام همراه با بقایای سه مرد در ساختمان سوخته I (یک) کشف گردید. دو نفر از آن‌ها نظامی بودند. این که قصد آن‌ها به منظور نجات جام از دست دشمن بود و یا در حال سرقت آن، مشخّص نیست. نمایش تزیینات و ردیف نقوش کاسه به صورت موضوعات مختلط می‌باشد. موضوعاتی که مربوط به صحنه‌های اسطوره‌ای هستند. مفهوم دقیق و اصلی صحنه‌های تصویری جام حسنلو، موضوع بحث علمی دانشمندان بوده است. تاکنون، هیچ نوشته‌ای از حسنلو به دست نیامده است و باستان‌شناسان هیچ مدرکی در مورد پیشینه قومی ساکنان حسنلو ندارند. تفسیرهای مختلفی از مکان صحنه‌های اسطوره‌ای جام حسنلو و ارتباط آن با اقوامی چون اورارتوها، حوری‌ها و یا اقوام هند و اروپایی شده است. در حالی که مفهوم آثار، اغفال‌کننده می‌باشد. باید گفت ویژگی بارز حسنلو در منطقه و غنای فرهنگی آذربایجان در اواخر عصر آهن تنها به خاطر اهمیّت کاسه طلایی

حسنلو نیست.»[۱]

خبر دستیابی باستان‌شناسان در زیوه به انبارهای ۲۷۰۰ ساله غذا را روزنامه ایران، این چنین منعکس کرده است:

«باستان‌شناسان در تپّه هالی زیوه موفّق شدند سیلوهای ۲۷۰۰ سال پیش از این را پیدا کنند. انبارهای باستانی آذوقه در تپه زیوه، به شکل مکعب مستطیل و به عمق ۹ متر در داخل سکّوهای خشتی ساخته شده است و باستان‌شناسان از کف سیلوها بقایای موادّ غذایی پیدا کرده‌اند. باستان‌شناسان از کاوش‌های خود نتیجه گرفتند که انبارهای باستانی غذا در زیر تالار ستوندار قلعه زیوه ساخته شده است. بنا به گزارش واحد اطّلاع‌رسانی سازمان میراث فرهنگی کشور، باستان‌شناسان در تپه‌های زیوه همچنین موفّق شدند بخش دیگری از پلّه‌های ورودی قلعه را پیدا کنند.

قلعه زیوه را قوم «مانناییِ» در ۲۷۰۰ سال پیش ساختند که در پلّه‌ها و ورودی‌های قلعه از سنگ طبیعی خود تپّه استفاده کردند. قلعه زیوه بر بالای تپّه زیوه در ارتفاع ۱۴۰ متری سطح زمین قرار دارد. مانناییِ‌ها در نیمه اوّل هزاره اوّل پیش از میلاد، بین جنوب دریاچه ارومیه و کوه‌های کردستان می‌زیستند.»[۲]

کشف پیکرک سفالی یک زن نیز در معبد قالایچی در هفته‌نامه حیدربابا این چنین درج شده است:

«باستان‌شناسان در تپّه قالایچی بوکان، موفّق به کشف یک پیکرک سفالی بدون سر شدند. باستان‌شناسان اعتقاد دارند مانناییِ‌ها این پیکرک را نذر معبد قالایچی کرده‌اند.

«رضا حیدری» باستان‌شناس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری آذربایجان غربی و عضو هیئت باستان‌شناسی تپه قالایچی بوکان، ارتفاع پیکرک کشف شده را ۲۰ سانتی‌متر عنوان کرد و افزود: «پیکرک لباسی بر تن ندارد. از سفال ساخته شده و

۱- لورا. آ. تدسکو، حسنلو در عصر آهن، ترجمه محمّد فیض‌خواه، هفته‌نامه حیدربابا، ۱۳۸۵/۱۰/۱۲.

۲- روزنامه ایران، ۱۳۸۰/۷/۲۵، ص ۱۱.

دست‌هایش را روی سینه‌اش گذاشته است».

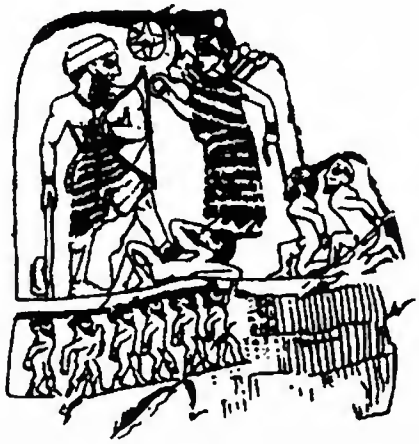

حکمران گوتی لیشیر- پیر

آنوبانی حکمران لولوبی
(نیمه دوم هزاره سوم قبل از میلاد)

وی به میراث خبر گفت: «این پیکرک را که سر آن شکسته است، در کنار یک سکّوی آجری پیدا کردیم. همچنین تعداد بسیار زیادی مهره‌های رنگی به رنگ فیروزه‌ای، زرد و سفید نیز از این منطقه به دست آمد که با توجّه به تمامی شواهد موجود می‌توان گفت به احتمال زیاد این پیکرک را نذر معبد کرده بودند.»

حیدری یکی از دستاوردهای هشت فصل گذشته کاوش در تپه قالایچی را شناسایی معماری مانناها دانست و گفت: «هیئت کاوش تپّه قالایچی، تنها هیئتی است که هشت فصل روی اقوام مانناییی انجام داده و در این هشت فصل، شناختی کلّی از معماری آن‌ها، نوع مصالح به کار رفته در معماری، چگونگی تفکّر آن‌ها در معماری و استفاده آن‌ها از اشکال و رنگ‌ها به دست آمده است».

تمدّن مانناییی‌ها یک پادشاهی عظیم در دوران پیش از تاریخ بوده که بیشتر حوزه شمال غرب ایران را فرا می‌گرفته است.

باستان‌شناسان در جریان بررسی‌های خود کشف کردند که به احتمال قوی «زیرتو» مهم‌ترین پایتخت مانناییها در «قالایچی» بوده است.

تاکنون اطّلاعی از ویژگی‌های مردم مانناییی و چگونگی زیست آنان به دست نیامده است.

پیش از این باستان‌شناسان آمریکایی گمان می‌کردند تپّه باستانی «حسنلو» مرکز حکومت مانناها، پادشاهی بسیار قدرتمند هزاره نخست پیش از میلاد بوده است.»[۱]

«سیصد سال پس از سقوط دولت مانّا در آذربایجان، باز هم حکومت مستقلی به وجود آمد که تقریباً تمام این سرزمین را تحت فرمان خود داشت. بنیانگذار این دولت، آتروپات دولتمرد فعّال بزرگی بود و توانست موضع خود را استحکام بخشد. حتّی در دوره هخامنشی‌ها توانست روابط اتّحاد و یا قرار باجگیری با اتّحادیه‌های اقوام بزرگ شمال برقرار نماید.

سیاست دقیق و دیپلماسی پیش‌بینانه آتروپات، مبارزه نظامی با اسکندر مقدونی را غیرمفید تشخیص داده، راه مذاکره و نزدیکی با یونانی‌های مقدونی را پیش گرفت، او دختر خود را به یکی از سرداران نزدیک شاه مقدونی پردیکوی داده با او قوم و خویش شد و دختر خانم میدیایی «باری باکس» را به اسکندر مقدونی داد و او به منظور احیای دولت هخامنشی در مقابل مقدونی‌های یونانی مقاومت می‌نمود.

هنگام بالا گرفتن مبارزه بین سرداران اسکندر مقدونی، آتروپات برای در دست گرفتن اختیارات اراضی تسخیر شده، از موقع استفاده کرده، نهایت در دوران حکومت سلوکید توانست استقلال حکومت خود را حفظ نماید.

چنین به نظر می‌رسد پایتخت آتروپاتن شهر کازاکا (کانزاک) تعیین شد که در نزدیکی تبریز معاصر در محل تخت سلیمان می‌باشد. این جا مکان مقدّسی به حساب می‌آمد و یکی از سه معبد مهم آتش‌پرستی در همین جا بود که در دوره ساسانی نیز

۱- حیدربابا، ۱۳۸۵/۶/۲۱.

اهمیّت عبادتگاهی خود را حفظ نمود.

آتروپاتن دارای کشاورزی، پیشه‌وری، صنعتکاری، زندگانی شهرنشینی و تمدّن از نوع سطح بالا بوده است. پیشرفت و رشد تمدّن آتروپاتی‌ها در عهد هلنیزم (تمدّن قدیمی یونان) به عمل آمد و تشکیل دولت مستقل، رشد اقتصادی، افزودن نیروهای تولیدی کشور، رواج تجارت، پیشرفت صنعت، سازمان‌یابی شهرنشینی را رونق بخشید. در آتروپاتن، کشاورزی مخصوص به معابد در این دوره پیشرفت زیادی کرد.

... در دوره ساسانی‌ها، آتروپاتن نقش مهمّی بازی می‌کرد و به طور مداوم، وارث مرکزیت آئین زردشتی ـ اوستایی بود. در دوره حکومت آتروپاتن، پیدایش مفهوم آذربایجان صورت واقعی به خود گرفت.»[۱]

این در حالی است که در فرهنگ برهان قاطع، محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی، آذربایجان را یک کلمه مرکّب ترکی دانسته و می‌نویسد:

«گویند وقتی که «آغوز» (اغوز» آن ولایت را گرفت، صحرا و مرغزار «اوجان» که یکی از محلّه‌های ولایت آذربایجان است، او را خوش آمد و فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورند و آنجا بریزند و خود به نفس خود، یک دامن خاک آورد و بریخت، تمامت لشکر و مردم هر یک دامنی خاک بیاوردند و بریختند، پشته عظیمی به هم رسید، نام آن پشته را «آذربایگان» کرده و آن گاه آذربایگان را معنا می‌کند، چه «آذر» به لغت ترکی به معنی بلند است و «بایگان» به معنی بزرگان و محتشمان.» (ج ۱ ـ ص ۲۴)

به نظر میرعلی سیّدوف، «آذ» در لغت به معنی «اغور» و «نیّت خیر» و نام طایفه‌ای ترکی زبان نیز بوده است. «ار» دارای منشاء ترکی و به معنای مرد و جوانمرد است. «بای»، بی، بیک، بگ به معنای توانگر، رئیس قبیله، حاکم، «گان» در زبان‌های ترکی با قبول تغییرات آوایی دارای معانی زیادی چون پدر، خاقان و... .

---

۱ - تاریخ آذربایجان، ترجمه دکترنصرالله اسحقی بیات، (ج ۱)، ص ۳۶.

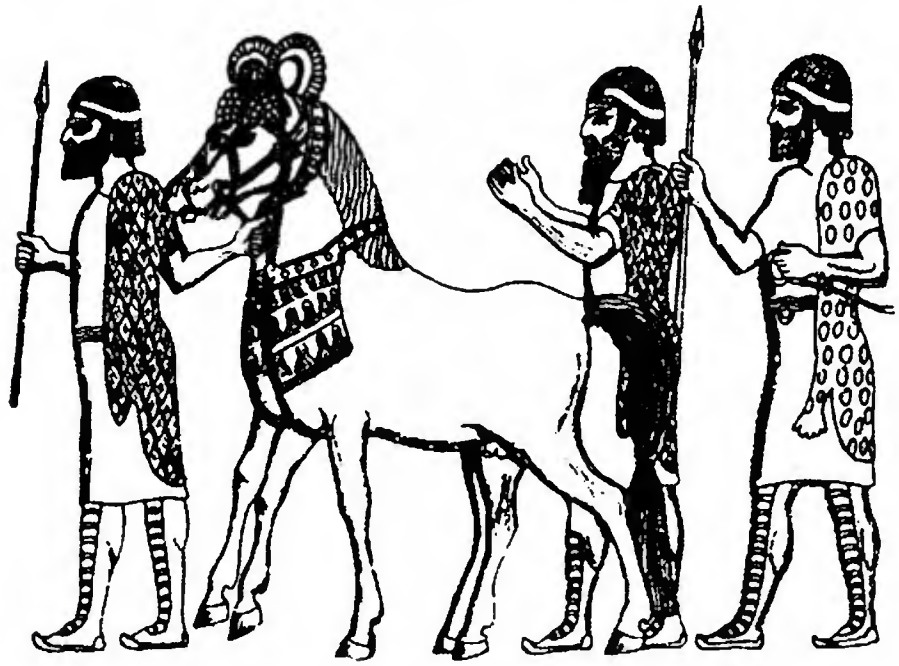

تیپ‌های مانناپی (اواخر سده هشتم قبل از میلاد)

اکنون با توجّه به مراتب یاد شده «آذربایگان» یعنی «آذ ـ ار ـ بای ـ گان» بنا به دریافت سیّدوف به معنی «پدر توانگر انسان آذ» و به عبارت دیگر «پدر توانگر مبارک» می‌باشد.»(۱)

درباره نفوذ معنوی مردم آذربایجان در جهان فرهنگی آن روزگاران، مطالب متعدّدی در کتاب «پیدایش تمدّن در آذربایجان» درج گردیده، از جمله می‌خوانیم:

«به طوری که می‌دانیم، اساطیر ایرانی که خود حاکی از تاریخ‌گرایی بسیار عمیق و دقیقی می‌باشد از طریق متون زردشتی به دست ما رسیده است و به طوری که در کتاب «زردشت پیامبر ایران باستان» به قلم «ا. و .ویلیامز جکسون» در صفحات ۷ و ۲۲۰

---

۱ - منیژه تراب‌زاده، ماهیّت تحوّلات در آسیای مرکزی و قفقاز، از انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۳۳.

می‌بینیم زردشت از طایفه مجوس و از آذربایجان بوده است. ضمناً در کتاب مزبور، جابه‌جا به شهرت مجوس از حیث دانش و خرد باستانی اشاره شده و در صفحه ۸ می‌نویسد: «در عهد عتیق، کلمه‌های مغ و زردشت، کلمات سحرآسا بود» و در صفحه ۱۲۵ به استناد متون اروپایی، اشاره‌ای را به زردشت به عنوان یک منجّم نیز دارد که به عنوان انعکاسی از شهرت مغان به علم مزبور به آسانی قابل درک می‌باشد.

با در نظر گرفتن مراتب بالاتر دیدی نیست که علی‌الاصول باید طایفه مجوس یا مغان را به عنوان وارثین و امنای دانش و خرد مهد تمدّن دانست که لااقلّ تا زمان ولادت مسیح(ع) از نفوذ معنوی عظیمی در جهان فرهنگی زمان برخوردار بوده‌اند و در این زمینه شایان توجّه است که بر طبق متون باستانی اروپایی، سقراط معلّمی به نام گبریاس از مغان داشته و افلاطون نیز قصد سفر به مشرق‌زمین را داشته، ولی جنگ‌های ایران و یونان مانع آن شده است. همچنین است فیثاغورث که در بابل در پیش مغان تعلیم دیده است. در تکمیل تصویر، چنان که از نقش مغان در ادبیّات عرفانی ایران، برمی‌آید آنان تا ازمنه خیلی جدیدتری نیز در پناه «دیر مغان» مشعل دانش و خرد باستانی را همچنان فروزان نگاه می‌داشته‌اند.»(۱)

چنان که گذشت، زبان اقوام مختلف ساکن در آذربایجان آن روزگار، التصاقی و از گروه زبان ترکی بوده است. درباره این واقعیّت تاریخی، منابع و مآخذ متعدّدی وجود دارد. از جمله در کتاب «تاریخ اردبیل و دانشمندان» روایتی از ابن‌اثیر مورّخ معروف عرب نقل شده که خلاصه‌اش این است: «رائش‌بن‌قیس‌بن‌صیفی‌بن سبا پادشاه یمن که با منوچهر پادشاه فارس و حضرت موسی(ع) معاصر بوده، سوارهایی به سرکردگی شمربن‌عطّاف به آذربایجان فرستاد. وی وارد آذربایجان گردید و با ترک‌ها نبرد نمود و آن‌ها را مغلوب ساخت. سردار مذکور مسیر لشکرکشی خود را بر دو سنگ نوشت و به یمن مراجعت نمود. پس از بازگشت یمنی‌ها باز هم مدّت درازی آذربایجان تحت

۱- دکتر محمدتقی سیاهپوش، پیدایش تمدّن در آذربایجان، ص ۳۲۳.

سیطره ترک‌ها بماند....»[۱]

تصویر حکمران مانّا در لباس آشوری بر روی ظرف برنزی (۸۰۰ سال قبل از میلاد).

تصویر تیرانداز مانّایی بر روی ظرف برنزی (۸۰۰ سال قبل از میلاد)

۱- تاریخ اردبیل و دانشمندان، (ج ۱)، ص ۸، تألیف آیت‌ا... حاج‌سیّدنخرالدّین موسوی اردبیلی نجفی.

آذربایجان در دوران پس از اسلام

در اوایل قرن هفتم میلادی، پیامبر اسلام(ص) در شهر مکّه، رسالت خود را اعلام نمود و تولّد دنیای نوینی را نوید داد واین آغاز، صفحه جدیدی را در تاریخ ملل شرق میانه و نزدیک، از جمله مردم آذربایجان ورق زد و سرنوشت و هویّت این مردمان را تغییر داد.

سرزمین آذربایجان در دوران خلافت عمربن‌خطّاب به دست سرداران عرب گشوده شد و از همین سال‌ها که مردم این دیار، اسلام را پذیرفتند، آذربایجان جزو سرزمین‌های مفتوحه مسلمان‌نشین درآمد.

«آذربایجان در آستانه یورش‌تازیان، سرزمین‌های بین زنجان و حتّی همدان و دربند را شامل می‌شده است. چنان که در تاریخ بلعمی، در مقدّمه «خبر گشادن آذربایگان و دربند خزران» حدود آن چنین ترسیم شده است:

«... اوّل حدّ از همدان درگیرند تا به ابهر و زنگان (زنجان) بیرون شوند و آخرش به دربند خزران و بدین میانه اندر هر چه شهرهاست همه را آذربایگان خوانند» و ابن‌حوقل که شخصاً در آذربایجان سیاحت کرده، در نقشه‌ای که از دریای خزر به دست داده، اراضی گسترده شده از دربند تا گیلان را زیر نام آذربایجان آورده است. همین ادّعا را کتیبه‌ای که مرزبان ساسانیان در دربند، در سال ۵۳۳ میلادی (اوایل سلطنت انوشیروان) بر دیوار دژ آن سامان حک کرده اثبات می‌کند.»[۱]

۱- رحیم رئیس‌نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران. (ج ۳)، ص ۳۶۵.

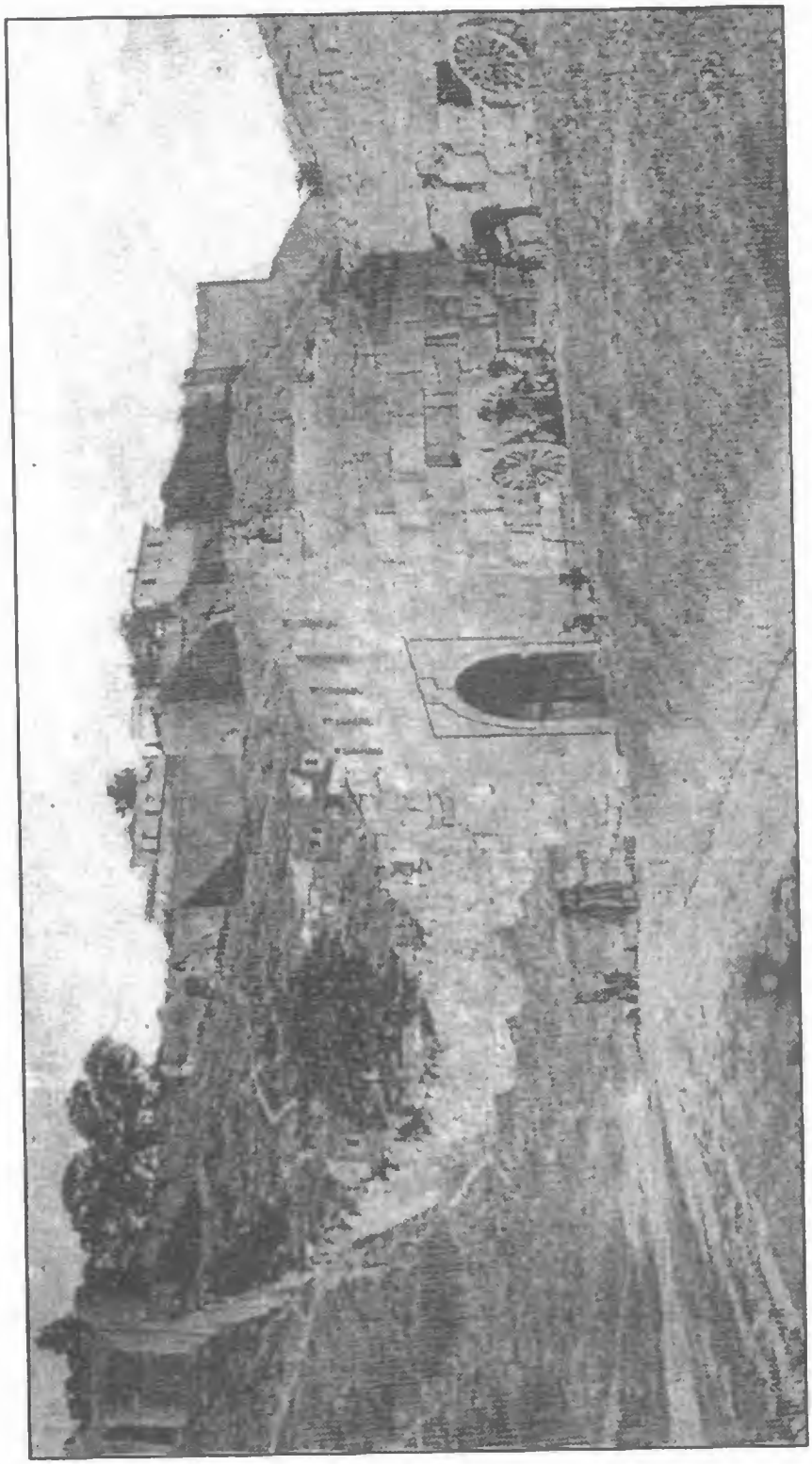

چشم انداز قلعه دربند (دروازه قلعه، بابات قاپی)
مربوط به سده ۱۹

در قرن‌های نخستین اسلامی، از سوی خلیفه یک والی برای مناطق هر دو سوی ارس به نام ایالت آذربایجان تعیین می‌شد که مقرّش شهر اردبیل بود. در دوران خلافت حضرت‌علی‌بن‌ابیطالب(ع) والی آذربایجان، اشعث‌بن‌قیس بود که برای دوّمین بار به این سمت منصوب می‌گردید.

«در نتیجه غلبه اعراب، دولت گسترده‌ای از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند گسترده می‌شود. در کشورهای مفتوحه، سیاست اسلامی کردن به مرحله اجرا درمی‌آید و در اواسط سده هشتم، دین اسلام، آئین رسمی آذربایجان می‌گردد.

دولت عرب، از یک عدّه ولایات (جانشینی‌ها) تشکیل یافته بود که در اراضی آذربایجان در دو ولایت جابه‌جا شده بود که هر ولایتی توسّط امیری اداره می‌گشت و جانشین خلیفه در این ولایت محسوب می‌گردید که دارای تمام اختیارات کشوری و نظامی بود. اجرای سیاست خلیفه در ولایات به عهده پادگان‌های عربی بود که در شهرهای بزرگ و محل‌های پرجمعیّت و مهم در سرحدهای شمالی تشکیل یافته بود. این پادگان‌ها مأموریت قراولی و انتظامی داشتند و مجازات مردم هم به عهده آن‌ها بود. در جمع‌آوری مالیات هم از همین پادگان‌ها استفاده می‌کردند.

در اوایل هجوم اعراب، ولایات زیادی در جنوب رود ارس، در اختیار ساسانی‌ها بود، حال آن که قسمت‌های شمالی، حکومت مستقلی به نام مهرانی‌ها داشت. این سلسله، حکومت خلافت را قبول نموده و تا اوایل قرن هشتم میلادی به حیات سیاسی خود ادامه داد.

ساسانی‌ها پس از آن که در سال ۲۲۴ میلادی به قدرت رسیدند، آتروپاتن را اشغال کردند. پایتخت جانشین ساسانی‌ها تبریز بود.

آذربایجان در دورهٔ خلافت عباسیان

از اواسط قرن هفتم تا آخر قرن هشتم میلادی، مقدرّات آذربایجان نه تنها بسته به خلافت اعراب بود، بلکه به خاقان‌های خزر هم وابستگی داشت. خزرها در سال‌های ۶۲۷ الی ۶۲۸ میلادی تمام قفقاز و از جمله آلبانی را تصرّف نمودند. حمله آن‌ها به آذربایجان در سال‌های ۶۲۹ الی ۶۳۰ ـ ۶۶۵ و ۶۶۸ و ۶۸۴ میلادی صورت گرفته است. خزرها تقریباً نیم سده قسمتی از مناطق شمال رود ارس را تصرّف کردند، پایتخت اساسی آن‌ها شهر قبله بود. آن‌ها به طور مداوم به آذربایجان هجوم کرده تا اردبیل پیش رفته بودند. در سده هشتم رؤسای اردوهای عرب، حملات خزرها را رد کردند و خود حملاتی علیه خاقان‌های آن‌ها انجام دادند.»[۱]

«اعراب چندین بار در فاصله سال‌های (۲۲ الی ۳۲ هـ. ق) از دروازه دربند خزر گذشتند و در صدد برآمدند که با تصرّف شهر «بلنجر» جای پایی در قسمت اروپایی قفقاز به دست آورند. ولی در آخرین جنگی که در سال ۳۲ هجری به وقوع پیوست عرب‌ها شکست خوردند و چهارهزار تن از جمله «عبدالرحمن ربیعه» سردار عرب کشته شدند. در نبردهای دوّم خزرها که پانزده سال طول کشید، خزرها گرجستان و ارمنستان را گرفتند و در سال ۱۱۲ هجری قمری در نبرد اردبیل، شکست سختی به اعراب وارد آوردند.

پس از این فتح، قوم خزر به آذربایجان روی آوردند و به قتل و غارت پرداختند، تا موصل و دیار بکر پیش رفتند، تا این که در سال ۱۱۳ هـ. ق، به دستور خلیفه اموی، لشکریان عرب به سرداری «مسلمةبن‌عبدالملک» به آذربایجان آمدند و پس از جنگ‌های پی‌درپی، قوم خزر را از آذربایجان بیرون راندند.»[۲]

مردم آذربایجان، در عین حال که اسلام را پذیرفته بودند، لکن در برابر ستمگری خلفای اموی و عبّاسی به نهضت‌هایی دست می‌زدند.

۱- تاریخ آذربایجان، ترجمه دکترنصرالله اسحقی بیات، (ج ۱)، ص ۵۸ و ۶۳.

۲- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به آذربایجان غربی، (ج ۱)، ص ۱۴۸.

اگر در خراسان، طاهر ذوالیمینین، پرچم استقلال برافراشت، در آذربایجان حکومت مقتدر مرزبان و نهضت بابک خرّم‌دین که خود طلیعه جنبش‌های دیگر بود، پایه‌های خلافت ستمگر عبّاسیان را به لرزه درآورد. گفتنی است تا اختلاف و فتور، در دولت خاندان عبّاسی رخ نداده بود، حکمرانان همه ممالک اسلامی، از جمله آذربایجان، از طرف خلیفه گمارده می‌شد. ولی از اواخر قرن دوّم هجری که چنین تزلزل و فتوری در بطن پایه‌های تخت لرزان بنی‌عبّاس پدیدار گشت، در آذربایجان هم گردنکشانی قد علم کرده، بنیاد حکمرانی مستقلی گذاردند. حتّی از همان عشیره‌های عرب که در صدر اسلام به آذربایجان آمده و نشیمن کرده بودند، مردانی سرکش قد برافراشتند و خاندان‌هایی از آنان در این سرزمین فرمانروایی کردند. پس در واقع از اوایل قرن سوّم هجری، فرمانروایی آذربایجان و نواحی آن به دست همین گردنکشان بومی بوده و خلفای بغداد، تسلّطی بر این مناطق نداشتند.

اواخر ماه مه ۸۷۹ ابوالسّاج دیودست، آذربایجان را از حاکمیّت خلیفه عبّاسی وقت (المعتمد) خارج ساخت و احیای استقلال ایران را از آنجا آغاز کرد.

کسروی در کتاب «شهر یاران گمنام» نخستین سلسله‌ای را که با استقلال بر سرزمین آذربایجان حکم راندند، سالاریان و شاخص‌ترین فرد آنان را سالار مرزبان معرّفی کرده است، لکن او تصریح می‌کند: «پیش از سالار مرزبان، تنها دو پسر ابوالسّاج (محمدافشین و برادرش یوسف) توانسته بودند به سرتاسر آذربایجان حکم رانده، بر همه این سرکشان تسلّط یابند و مرزبان، سوّمین ایشان بود. بلکه باید گفت مرزبان در زور و نیرو پیشی و بیشی بر پسران ابوالسّاج داشت.

می‌توان گفت که سالار مرزبان شیعه‌مذهب، نخستین کسی است که در آن برهه، نه تنها در آذربایجان با استقلال حکمرانی کرد و نفوذ خاندان عبّاسی را از این مرز و بوم برانداخت، بلکه در برابر روس‌های متجاوز نیز که به ارّان حمله نموده؛ و پس از کشت و کشتار، بردعه را با خاک یکسان کرده بودند، ایستادگی کرد.

در زمان اقتدار مرزبان، پادشاهان و امرای چندی، در این منطقه حکمرانی

می‌کردند و همگی خراجگزار مرزبان بودند. کسروی با استفاده از کتاب ابن‌حوقل، درباره این حاکمان محلّی، معلومات ارزنده‌ای ارائه می‌دهد و نام و حدود قلمرو حکمرانی ۱۳ تن از آنان را قید می‌کند.(۱)

م.کریمی درباره زبان مردم آذربایجان در این برهه می‌نویسد:

«در قرن‌های اوّلیه اسلامی، زبان ترکی آذربایجانی نه تنها واسطه انسیّت و زبان عمومی مردم ترک و غیرترک سرزمین آذربایجان بود، بلکه دایره تأثیر و نفوذ آن در میان ملّت‌های مختلف قفقاز و مردم سرزمین‌های همجوار گسترده می‌شد و در نتیجه وظیفه یک زبان بین‌الخلق را تأمین می‌کرد.

چنین وظیفه‌ای برای زبان ترک منشاء آذربایجان به ویژه در قرن‌های نهم و دهم میلادی به صورت مشخّص‌تر به چشم می‌خورد و دایره استفاده از این زبان، وسعت بسیار می‌یابد. دمیرچی‌زاده در این باره می‌نویسد: «در این دوره، حتّی در فاصله دربند ـ ری ـ بغداد، زبان ترکی صورت عمومی‌تری یافته بود.»

بی‌تردید می‌توان گفت که زبان ترک منشاء آذری چنین وظیفه‌ای را در ازمنه قدیمی‌تر به عهده گرفته بود. به نظر «و.گوکاسیان» زبان ساویرها و خزرها در قرن ششم و هفتم میلادی در میان تمامی خلق‌های قفقاز، زبان عمومی مردم شده بود، اگر بپذیریم که ساویرها و خزرها در شکل‌گیری زبان ترکی آذری نقش مهمّی ایفاء کرده‌اند، می‌توان وظیفه زبان بین‌الخلق بودن ترکی را تا سده‌های پیش‌تر میلادی پیش برد. صرفاً در نتیجه چنین امری است که ریشه‌های زبان ترکی را می‌توان در همه زبان‌های قفقازی یافت، به طوری که نه تنها واژگان بسیاری از ترکی در این زبان‌ها ریشه دوانیده است، بلکه قوانین گرامری و تلفظّی ترکی نیز در این زبان‌ها برای خود جا باز کرده است.

منابع تاریخی مربوط به ملّت‌های ماورای قفقاز نشان می‌دهد که در قرن‌های پنجم الی چهاردهم میلادی، قوانین لکسیکی و گراماتیک جا افتاده در این زبان‌ها از تأثیر

---

۱ - شهر یاران گمنام، ص ۱۰۳، ۱۰۰.

زبان ترکی آذربایجانی برکنار نبوده‌اند.

حتّی بسیاری از محقّقین و متخصّصین این زبان‌ها معتقدند اگر واژگانی از زبان‌های فارسی و عربی وارد این زبان‌ها شده‌اند، این تداخل جز از طریق زبان ترکی آذربایجانی امکان‌پذیر نبوده است. این نظرات، نشانگر این است که به قول ن.ک.آنتونف زبان ترکی آذربایجانی در رشد و گسترش زبان‌های ملل همسایه در طول تاریخ، نقش برجسته‌ای ایفاء کرده است.

زبان‌شناسان و متخصّصان برجسته جهان، از توانمندی بالای زبان ترکی در دوره‌های یاد شده سخن به میان آورده‌اند. از آن جمله و.بارتولد می‌نویسد: «بی‌توجّه به تأثیر فرهنگی ایران، ترکان صاحب نیروی حیاتی بزرگ بوده‌اند و توانستند زبان خود را حفظ نمایند. عادتاً زبان ترکی در برخورد با زبان‌های دیگر، تسلّط و سیطره خود را حفظ کرده و از برتری بالایی برخوردار بوده است».

ر.آچاریان زبان‌شناس ارمنی از تأثیر شگرف زبان ترکی در زبان ارمنی سخن رانده است. دکترمردانیان نیز به این تحقیقات آچاریان صحّه نهاده و نشان داده است که زبان ارمنی با وجود این که جزو زبان‌های هند و اروپایی بوده از تأثیر نیرومند زبان ترکی آذری برکنار نبوده است.

زبان ترکی تأثیر شگرفی بر زبان‌های اسلاو نیز داشته است.

درباره این حقیقت تاریخ ن.آ.باسکاکف می‌نویسد: «زبان ترکی آذری در گروه زبان‌های اسلاوی شرق از جمله روسی، اوکراینی و همچنین بلوروسی تأثیر قابل توجّهی داشته است و در فرم و شکل‌گیری این زبان‌ها تأثیر نهاده است.»[۱]

م.کریمی در اثر دیگرش، درباره ادبیات آذربایجان در این برهه نیز می‌نویسد:

«ادبیات آذربایجان بعد از فجر اسلام رشد یافت. دانشمندان آذربایجانی زبان عربی را خیلی سریع یاد گرفتند و قدّیستی که به خاطر قرآن برای عربی قایل بودند

---

۱ - م.کریمی، مقدّمه‌ای بر تاریخ تحوّلات زبان ترکی آذری، ص ۵۴.

باعث شد این زبان را محترم داشته و برای نگارش آثار علمی ـ فلسفی خویش مورد استفاده قرار دهند و ادبیاتی غنی در آذربایجان به زبان عربی خلق شد. این ادبیات تا سده‌های بعد نیز ادامه یافت و ده‌ها دانشمند و عالم آذربایجانی، آثار گرانسنگی تقدیم عالم اسلام کردند. شاعران آذربایجانی از عربی بهره برده و دیوان اشعاری ترتیب دادند. از میان این شاعران می‌توان خطیب تبریزی و موسی شهوات را نام برد. برخی از این شاعران در آذربایجان ماندند و برخی در ایالات دیگر از امپراطوری اسلام زندگی می‌کردند، امّا هر چند که آثارشان به زبان عربی است امّا بر وطن و هویت خویش تأکید داشته و آن را حفظ کرده‌اند.»[۱]

از آثار گرانسنگی که باید در این بخش از آن یاد کرد کتاب «فضایل‌الاتراک» است. این اثر «کتابی است به زبان عربی از جاحظ. وی آن را در فضایل ترک‌ها و به ویژه شجاعت و علو همّت و خدماتی که در دستگاه خلافت عبّاسی عهده‌دار بوده‌اند، برای فتح‌بن‌خاقان وزیر متوکّل عبّاسی، فارسی‌الاصل (مقتول ۲۴۷ هـ. ق) تألیف نموده است. این کتاب در ۱۸۹۸ در مصر و ایضاً در مجموعه رسایل جاحظ در ۱۳۲۴ هـ. ق طبع شده است.»[۲]

۱- م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۲۲.

۲- محمدعلی طبری(عمادالدّین آذرمان)، زبدةالآثار، ص ۲۹۶.

تصویر برنزی جوانشیر مهرانی

(در موزه ارمیتاژ نگهداری می‌شود)

بابک خرّم‌دین

سن بابک اوغلوسان، اوکی بیرنئی قلم‌کیمی
ظالم الینده چاتلادی، سیندی، اگیلمه‌دی

«سؤنمز»

قیام خرّم‌دینان در آذربایجان و دلاوری‌های قهرمانانه رهبرشان بابک خرّم‌دین، نقطه عطفی در تاریخ آذربایجان محسوب می‌شود، چرا که مبارزات این مردمان عدالتخواه، از حیث مقیاس، پردامنه‌ترین و طولانی‌ترین و از نظر تاریخی تأثیرگذارترین خیزش بر روحیّه مردم این دیار بود که علیه دستگاه ستمگر عبّاسیان در سده‌های نخست هجری به پاخاسته بودند. ۲۳ سال جنگ‌های رودررو و توأم با نبردهای پارتیزانی ما بین خرّم‌دینان در آذربایجان با رهبری بابک و لشکریان جرّار خلفای خونخوار موجب شد، دستگاه خلافت شش بار، والی آذربایجان را به دلیل شکست‌های پی‌درپی تغییر دهند.

تحقیق درباره بابک، به قول دکترمصطفی رحیمی: «کاری است بسیار دشوار، زیرا در هر سند تاریخی که از او نامی هست با افترا و حتّی دشنام همراه است... سپس این باران تهمت، بی‌دریغ متوجّه جمع خرّم‌دینان می‌شود. این تهمت‌ها و دشنام‌ها، به رغم گویندگانش دلیل عظمت بابک و خرّم‌دینان است. آن کس که بزرگ نیست دشمنی هم ندارد. این خشم‌های سوزان که بدین صورت بر اوراق تاریخ جاری شده، از یک سو نشانه بی‌منطقی مخالفان بابک است و از سوی دیگر، نشانه وسعت و عظمت کار

او.»[۱]

این موج تهمت‌ها و دشنام‌ها سبب گردیده بود که چهره واقعی بابک و یارانش در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد. تا این که چند سال پیش، با انتشار کتاب تحقیقی «بابک خرّم‌دین، دلاور آذربایجان» تألیف روانشاد سعید نفیسی، پرده ابهام از چهره شخصیّت تاریخی و واقعی این ابرمرد تاریخ آذربایجان کنار رفت و سیمای درخشان وی هویدا گردید.

زند: یاد سعید نفیسی در آغاز این اثر سترگش می‌نویسد: «در میان این گروه مردان بزرگ، بابک خرّم‌دین از حیث مردانگی‌های بسیار و دلاوری‌های شگفت و سرسختی و پایداری و استواری مردانه خویش جایگاه بلندی دارد. بدبختانه جزئیات زندگی این مرد بسیار بزرگ در پس پرده تعصّب و خودخواهی و خویشتن‌بینی مورّخان از ما پنهان مانده و این کتاب برای آن است که آنچه تا این روزگاران به ما رسیده است در جایی گرد آمده بماند تا در روزهای حاجت، ایرانیان را به کار آید و اگر خدای ناکرده، روزی ایران را باز چنین دشواری‌ها پیش آید سرمشقی و راهنمایی برای از نوپروردن چون بابک، کسی در میان باشد.»

این مؤلف در معرّفی بابک می‌نویسد: «مردان بزرگ چه حاجت دارند که ما از پدر و مادر و خاندانشان باخبر باشیم؟ یگانه چیزی که ما از ایشان می‌خواهیم این است که از کارشان مردم را بیاگاهانیم. به همین جهت، اگر از اصل و نسب بابک خرّم‌دین آگاهی درستی به ما نرسیده است چیزی از مقام بلند وی نمی‌کاهد.»[۲]

دکترمصطفی رحیمی درباره بابک می‌نویسد: «بابک را باید برترین مبارز این سرزمین دانست. هیچ یک از مردان عمل تاریخ وطن ما در دلیری و بزرگی و هوشیاری به پایه او نمی‌رسند. اگر رویدادهای شاهنامه فردوسی از مرز تاریخ باستان می‌گذشت و

---

۱ ویژه‌نامه بابک، روزنامه اختر، ۱۳۸۱/۴/۱۱، ص ۴.

۲ سعید نفیسی، بابک خرّم‌دین، دلاور آذربایجان، ص ۷.

به قرن سوّم هجری می‌رسید، ما در دنباله حماسه ملّی خود، از خلال شعر بلند فردوسی، رستم دیگری می‌دیدیم. رستم راستین، حماسه‌ای در تاریخ، نه در جهان تخیّل. داستان بابک واقعیّتی است همسنگ افسانه.»(۱)

ناصر نجمی نیز در این باره چنین اظهار نظر می‌کند: «در میان گروه مردان بزرگ و برجسته‌ای که از پی استقلال ایران در عهد خلفای ستمگر عبّاسی برخاسته‌اند چهره بابک خرّم‌دین، از حیث مردانگی بسیار و دلاوری‌های شگفت‌آور و سرسختی و پایداری و استواری بی‌مانند، جایگاه رفیعی دارد، خاصّه اگر روزهای مرگ و یا قتل فجیع وی را در آخرین دقایق زندگی، بر آن‌ها بیفزائیم که چه مصایب و عذاب جانفرسایی را متحمّل گردید و همچنان گردن به غرور سرافراز داشت، شاید بتوان گفت در این خصوص، کسی از قهرمانان ایران را یارای برابری با وی نیست. در نتیجه می‌توان گفت که بابک از همه آن مردان بزرگ درگذشته است.

کمتر خواننده‌ای است که وقتی آخرین فصل زندگی بابک را ورق می‌زند و تفصیل مثله شدن وی را در برابر معتصم خلیفه عبّاسی می‌خواند یک باره منقلب و دگرگون نشود و بی‌اختیار سرشگ غم و اندوه از دیده فرو نریزد، خاصّه که وی در آن دقایق وحشتناک در برابر خلیفه گردن افراشته داشت.»(۲)

چنان که جلال برگشاد، در رمان «بابک سیریلمیش قیلینج» با تشریح حالات روحی خلیفه، هنگام اعدام بابک می‌نویسد: «معتصم چشم از چشم افشین برکند و نگاه بی‌قرارش را گرداند و روی تیغه شمشیر جلّاد، نه، شمشیر بابک نگاه داشت و آن گاه درمانده و بی‌تکلیف، سرش را میان دو دست گرفت و روی تختش نشست. «نه، نه، هیچ پیروزی نصیب من نشد. من نتوانستم بابک را درهم بشکنم. سر از تنش جدا کردم، جانش را گرفتم. بابک در بذ شکست خورد، امّا در اینجا، در قصر جوسق

۱- ویژه‌نامه بابک، پیشین.

۲- ناصر نجمی، قیام بابک خرّم‌دین، ص ۴.

سامرّه، او مرا شکست داد!»[۱]

سعید نفیسی با اشاره به برخی از منابع می‌نویسد: «طبری می‌گوید که بابک از تیره مزدک بود که به روزگار نوشین روان بیرون آمد؛ بود. ابن‌الندیم در کتاب الفهرست گوید: واقدبن‌عمرو تمیمی که اخبار بابک را گرد آورده است گفته است که پدرش مردی از مردم مداین و روغن‌فروش بود، به مرزهای آذربایجان رفت و در دیهی که بلال‌آباد نام داشت از روستای میمد جای گرفت و روغن در آوندی بر پشت می‌گرفت و در دیه‌های روستای میمد می‌گشت، زنی اعور را دلباخته شد و این زن مادر بابک بود... نیز واقد گوید که بابک در خدمت شبل‌بن‌منقی ازدی در دیهی بالای کوهی بود و چهارپایانش را نگاه می‌داشت و از غلامانش تنبور زدن آموخت، پس از آنجا به تبریز از اعمال آذربایجان رفت و دو سال نزد محمّدبن‌رواد ازدی بود. سپس نزد مادر بازگشت و نزد وی ماند و در این هنگام، هیجده ساله بود.»[۲]

خرّم‌دینان پیش از بابک، در سال ۱۶۲ هـ. ق، کار خود را آغاز کرده بودند. در آن موقع رهبرشان جاودان‌بن‌شهرک بود.

بابک به جاودان می‌پیوند و پس از او رهبری خرم‌دینان را به دست‌های توانمند خود می‌گیرد. بابک چون از لایه‌های زیرین جامعه برخاسته بود، رنج و آلام مردم زحمت‌کش را خوب درک می‌کرد و برای بهروزی آنان مبارزه می‌کرد و طبیعی است که یاران و همرزمانش نیز از این اقشار محروم تشکیل می‌شد. نویسندگان کتاب تاریخ ایران «پژوهش دانشگاه کیمبریج» در این زمینه می‌نویسند:

«در قیام بابک، حضور روستاییان قابل تردید نیست، متّحدان پایدار بابک، دهقانان بودند که با خرده مالکان قابل تطبیق‌اند در برابر زمینداران بزرگ که آماج جنبش بودند، در گفت و گوی از نخستین اردوکشی بابک می‌گویند که دهقانان با جنگ

---

۱ - جلال برگشاد، بابک، ترجمه رحیم رئیس‌نیا و رضا انزابی، ص ۴۹۴.

۲ - سعید نفیسی، پیشین، ص ۸.

ناآشنا بودند و فنون حمله را در طی کرّ و فرّهای اولیّه آموخته بودند و این گونه شجاعت و دلیری یافتند، تا افول ستاره بخت بابک، دهقانان محلّی طبیعتاً خود را متّحد وی می‌دانستند و بابک نیز نسبت به حمایت آن‌ها حرفی نداشت.»(۱)

«فرستاده‌های بابک، همه جا مردم را به قیام مسلّحانه علیه اشغالگران عرب دعوت می‌کردند. و همه جا مردم را به تشکیل دستجات جنگی کمک می‌کردند. آن‌ها توانستند نه تنها دهاقین، بلکه صنعتگران شهرها را هم علیه اشغالگران بشورانند. بابک بدین ترتیب توانست ۲۵ هزار سوار جنگی و تعداد زیادی پیاده آماده کارزار نماید.

همکاران و همرزمان بابک که از طبقه ندارها بیرون آمده بودند عبارت بودند از: عاصم، معاویه، عبدالله، ترخان، رستم و غیره. جنبش آزادی‌خواهانه خرّمی‌ها به زودی توسعه یافته تمام آذربایجان را فرا گرفت. عدّه‌ای از همکاران و یاران نیمه‌راه که عبارت بودند از فئودال‌ها که در حال نبرد، بابک را همراهی می‌کردند، می‌خواستند به یاری بابک از اسارت اعراب بیرون آمده، خود بر روستاییان حکمرانی نمایند، ولی بعداً با خرّمی‌ها از در منافقت درآمده و در روزهای دشوار از شورشیان روبرگردانیدند.»(۲)

«بابک مدّت بیست و دو سال با لشکریان خلیفه، مردانه جنگید و همه سرداران او را (جز افشین) درهم شکست، این نبردها را باید هفت‌خوان بابک شمرد.

بابک تنها ماند و تنها جنگید. به عبارت درست‌تر، در مدت بیست و دو سال، بیست و دو سالی که دوران اوج عظمت امپراطوری عبّاسیان است، بار واقعی جنگ، فقط بر دوش بابک و بابکیان است. سه سال آخر کارزار، سرداری خلیفه را افشین به عهده دارد و این امر و حساب‌های خاصّ طاهریان، فرمانروایان خراسان که از همان

۱- تاریخ ایران «پژوهش دانشگاه کمبریج» (ج ۴)، ترجمه حسن انوشه، ص ۴۳۷.

۲- تاریخ آذربایجان، ترجمه دکتر نصرالله اسحقی بیات: ص ۶۸.

ابتدا، حساب خود را از بابک و مازیار جدا می‌کنند و اساساً به راه دیگری می‌روند و حتّی به جنگ با مازیار برمی‌خیزند، مانع از آن می‌شود که ایرانیان یک باره بر ضدّ خلیفه به پا خیزند. خلیفه در جنگ با بابک، سیصد هزار مرد جنگی تجهیز می‌کند. در آن دوران حداقل سپاهی که به جنگ گسیل می‌شود، در حدود ده هزار نفر است و حداکثر صد هزار. این جنگ ارقام را تغییر می‌دهد و به سه برابر حداکثر می‌رساند.»[۱]

بالاخره این قهرمان تاریخ آذربایجان، بر اثر خدعه و نیرنگ افشین شکست خورده، از قلعه «بذ» فرار کرده و به قلمرو «سهل‌بن سنباط» ارمنی می‌رود و او نیز بابک را که به محاصره دشمن درآمده و از طریق قلمرو وی قصد رفتن به روم و استمداد از امپراطور را داشت، با برخورد دوستانه مهمان کرده و سپس تسلیم افشین می‌کند.

«بعد از آن به قراری که همه می‌دانیم، بابک، به سامرا برده شد و در حالی که فریاد «بابک، کاری کردی که کسی نکرد و اینک تابی بیاور که کسی نیاورده است» برادر، در ذرّه ذرّه وجودش طنین‌انداز بود، مرگ را در روز ۶ صفر سال ۲۲۳ هـ. ق / ۱۷ دی‌ماه ۲۱۶ شمسی چنان مردانه پذیرفت که دو قرن و نیم پس از آن خواجه‌نظام‌الملک ضدّ نهضت‌های مردمی، غیرمستقیم بر بزرگی‌اش معترف شد:

«چون که یک دستش ببریدند، دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید، همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت: «ای سگ این چه عمل است؟» گفت: (در این حکمتی است: شما هر دو دست و پای من بخواهید ببرید، و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، خون از روی برود زرد باشد، من روی خویش از خون سرخ کرده‌ام تا چون خون از تنم بیرون شود نگویید که رویم از بیم زرد شد.»

مردانگی بابک از لابه‌لای تمام روایات ساخته و پرداخته دشمنان و از سانسور خودکامگان گذشته، چونان گوهر شب‌چراغ به گل آلوده و از پس غبار اغراض قرون

---

۱ - ویژه‌نامه بابک، پیشین.

پرتوافشانی می‌کند.»[۱]

پس از بابک، جنبش وی ادامه می‌یابد. سعید نفیسی می‌نویسد:

«پایان کار خرّم‌دینان درست معلوم نیست، چه قطعاً پس از کشته شدن بابک و برچیده شدن دستگاه وی در آذربایجان نابود نشده‌اند و در زمان‌های بعد نیز گاهی برخاسته‌اند، چنان‌که در زمان واثق‌باللّه (۲۲۷ ـ ۲۳۲) بار دیگر بیرون آمده‌اند.

از نوشته‌های خواجه‌نظام‌الملک پیداست که پس از کشته شدن بابک تا بیش از هفتاد سال دیگر یعنی تا حوالی سال ۳۰۰ این جنبش بزرگ ادامه داشته است و چنان که گذشت باز هم تا اواسط قرن ششم، خرّم‌دینان در آذربایجان بوده‌اند. در این میان، جنبش مهم دیگری که کرده‌اند، در آغاز قرن ششم بوده است، زیرا که محمّد عوفی در جوامع‌الحکایات به قیام خرّم‌دینان در زمان مسترشد باللّه (۵۱۲ ـ ۵۲۹) بدین گونه اشاره می‌کند: «در عهد مسترشد، جماعتی از خرّم‌دینان در بلاد آذربایجان نشسته بودند و فساد می‌کردند و نوایر شرّ و فتنه می‌افروختند. مسترشد از جهت جهاد و قطع فساد ایشان به نفس خود حرکت فرمود و با لشکر جرّار به طرف آذربایجان رفت و طایفه‌ای از ملاحده ناگاه بر وی پیدا شدند و او را بگرفتند و کارد زدند و هلاک کردند.»[۲]

---

۱ - رحیم رئیس‌نیا، ویژه‌نامه بابک، پیشین، ص ۲۶.

۲ - سعید نفیسی، پیشین، ص ۱۷.

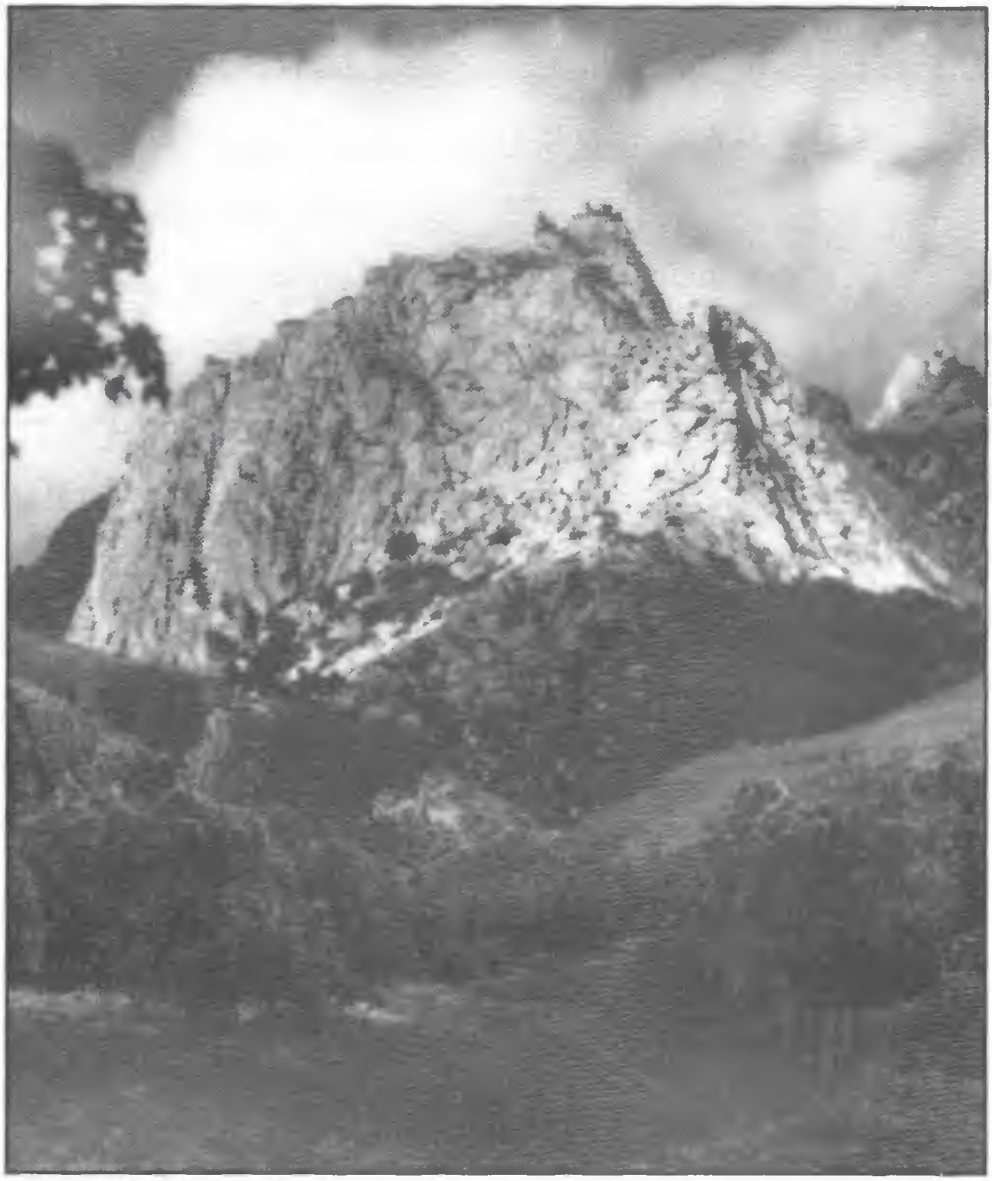

قلعه بذ

روادیان

بر اثر ضعف سالاریان که آل مسافر هم خوانده می‌شدند، روادیان در جنوب و شدّادیان در شمال ارس به قدرت رسیدند.

بنابه نوشته یعقوبی، گذشته از عشیره‌هایی که در آغاز کشورگشایی اعراب، به آذربایجان آمده بودند، در اواخر قرن دوم هجری، مهاجرت‌های تازه‌ای رخ داد و عشیره‌های فراوانی بدانجا آمدند.(۱)

«و. مادلونگ» در این زمینه می‌نویسد: «چون آذربایجان و ماورای قفقاز، مرزهای بی‌دفاعی داشتند، فاتحان عرب ناگزیر بودند نیروهای زیادی در آنجا مستقر کنند. در ایام خلافت عثمان، شمار فراوانی از جنگاوران کوفی در آذربایجان اسکان داده شدند. بالنتیجه قبایل متعدّد عرب از کوفه، بصره و سوریه به آذربایجان کوچ کردند و زمین‌های مزروعی پهناوری را از دست روستاییان بومی بیرون آوردند. حدود سال ۱۴۱ هـ. ق / ۹ ـ ۷۵۸ میلادی که یزیدبن حاتم مهلبی به فرمان منصور، خلیفه عبّاسی، ولایت آذربایجان یافت، گروه‌های قبیله‌ای عرب یمانی را از بصره به آذربایجان آورد و در مناطق گوناگون ولایت، اسکان داد. روادبن مثنّی‌الازدی، نیای دودمان روادی میان بذ و تبریز سکونت یافت و بعدها قدرتی برای خود به هم زد. در شهرهای دیگر نیز رؤسای عرب، قلاع و استحکاماتی جهت خود ساختند و بر ساکنان بومی محل استیلا یافتند. در مرند، ابوالبعیث حلبس از قبیله ربیعه، در ارومیه صدقةبن‌علی از موالی قبیله ازد، در میانه ابوعبداللّه‌بن جعفر همدانی، در برزه طایفه اود، در نریز مرّبن عمرموصلی

---

۱ - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ص ۳۱۵.

طایی و در سراب نوادگان اشعث‌بن قیس کندی، یکی از فاتحان نخستین عرب نشیمن گزیدند.»[۱]

فرزندان رواد هم که غالباً به شیوه رؤسای طوایف فقیر عرب که در ولایات به تصرّف درآمده، ضمن نظارت بر امنیّت راه‌ها، خود نیز به کسب غنایم اشتغال داشتند، در همان نواحی تدریجاً کسب قدرت کردند، تا آنجا که بابک خرّم‌دین هم در جوانی مدّتی در خدمت یکی از پسران وی به نام «محمّدبن رواد» در تبریز بوده است.[۲]

رواد سه پسر داشت: وجناء، محمّد و یحیی. پس از روّادبن مثنّی ازدی، پسرش وجناء که معاصر هارون‌الرشید بود تبریز را مقرّ حکومت خود ساخت. «چنین پیداست که پس از افتادن رشته فرمانروایی آذربایجان به دست روّادیان، تبریز که به جای اردبیل، تختگاه آن سرزمین گردید و مردم انبوهی در آنجا نشیمن گرفتند، شهر به زودی رو به آبادی و بزرگی نهاده، پایتخت و بزرگ‌ترین شهر آذربایجان گردیده بود.»[۳]

کسروی نیز می‌نویسد: «از گفته بلاذری نیز آوردیم که وجناء و برادرانش در تبریز بنیادهایی نهادند و او آن شهر را با بارو استوار ساخت تا مردم بدانجا فرود آمدند.»[۴]

«در دوران فرمانروایی امیر ابومنصور و هسودان‌بن مملان روّادی که در تبریز نشیمن داشت و در آبادی و زیبایی آن سخت کوشا بود، ناگهان زمین‌لرزه‌ای در سال ۴۳۴ هـ ق که دومین زلزله شدید بود فرا رسید [اوّلین زمین‌لرزه شدید تبریز در سال ۲۴۴ هـ. ق به وقوع پیوسته بود] و همه ساخته‌ها و پرداخته‌های او را زیر و زبر کرد.

از نوشته‌ها و اشاره‌های نویسندگان و از شعرهای قطران که می‌گوید:

گذشت خواری لیک این از آن بدتر که هر زمان به زمین اندر اوفتد زلزال

۱- تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، (ج ۴)، ترجمه حسن انوشه، ص ۱۹۷.
۲- دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ص ۳۱۵.
۳- یحیی ذکاء، زمین‌لرزه‌های تبریز، ص ۲۳.
۴- شهر یاران گمنام، ص ۱۵۴.

چنین پیداست که در زمانی نزدیک به یک ماه و چند روز، نه یک بار و دو بار، بلکه بارها خاک تبریز همچنان لرزان و جنبان بوده و دو تای از آن‌ها ویرانی و کشتار بزرگ به بار آورده است.»[۱]

«تبریز از زلزله سال ۴۳۴ ق / ۱۰۴۲ میلادی که قسمت‌های وسیعی از شهر و باروهای آن را ویران کرد به سختی آسیب دید. گویند چهل یا پنجاه هزار تن از سکنه شهر در این واقعه هلاک شدند. کاخ شاهی فرو ریخت، و پادشاه که به هنگام وقوع زلزله در باغ بود آسیبی ندید. وی تلاش بسیار کرد تا تختگاهش را در مدّتی کوتاه بازسازی کند. وهسودان در بیشتر ایّام پادشاهی خود ممدوح قطران شاعر بود و قطران در قصاید بسیاری وی را مدح می‌کند.»[۲]

امیرابومنصور وهسودان‌بن مملان که برجسته‌ترین فرد سلسله روّادی بود با کمک امرای کُرد همسایه خود، نخستین تاخت و تاز ترکمان‌های غز را دفع کرد، اما در سال ۴۴۶ هـ. ق / ۱۰۵۴ میلادی تسلیم طغرل سلجوقی شد. از آن پس روّادیان به عنوان دست‌نشاندگان سلاجقه حکومت کردند تا این که در سال ۱۰۷۱ میلادی / ۴۶۳ هـ. ق آلپ‌ارسلان از لشکرکشی آسیای صغیر بازگشت و مملان‌بن وهسودان پسر امیرابومنصور را عزل نمود.

گفتنی است که اطلاعات موجود درباره سلاطین، امرا، وزراء و شعرای قرون سوّم و چهارم هجری بیشتر مدیون دیوان قطران تبریزی است. مرحوم حاج‌محمدآقا نخجوانی که این دیوان را تصحیح و منتشر نموده است در این باره می‌نویسد:

«دیوان حکیم قطران، غیر از جنبه ادبی، از حیث تاریخ، اهمیت فراوانی دارد، چه، تاریخ آذربایجان در قرن سوّم و چهارم به کلی در تاریکی فرو رفته است و از سلاطین و امرا و وزراء و شعرای آن دوره اگر در بعضی تواریخ نامی هست، خیلی «مختصر»

۱- یحیی ذکاء، پیشین.

۲- تاریخ ایران، پیشین، (ج ۴)، ص ۲۰۷.

است و جز چند نفر معدود، ذکری از آنان نشده است. فقط دیوان قطران است که اسامی جمعی از آنان را تا امروز نگاه داشته و کسروی که در کتاب «شهریاران گمنام» از نام‌های سلاطین آن دوره ـ آن چه ممکن بوده ـ جمع‌آوری کرده است، عمده مأخذ و مدرک‌اش همین دیوان بوده است.»[۱]

گفتنی است که تأثیر زبان ترکی در آثار فارسی این اعصار و قرون شایان دقت است. م. کرمی در این زمینه می‌نویسد: «در تمامی آثار فارسی این دوره از قرن چهارم الی پانزدهم میلادی، هزاران واژه ترکی بوده است و اسامی امیران و مناطق، قوانین مالیاتی و اداری به زبان ترکی بوده است. کتاب‌های تاریخی نوشته شده در این دوره، مملوّ از واژگان ترکی است تا جایی که دکتربهمن کریمی در تصحیح کتب ارزشمند «جامع‌التواریخ» از وجود بیست هزار واژه ترکی سخن می‌راند. تمامی آثار فارسی نوشته شده در این دوره تاریخی، از این اصل مستثنی نیستند، حتّی دیوان شاعران بزرگ فارسی‌گوی به وجود واژگان ترکی آراسته شده است. بسیاری از واژگان از همان دوران، طوری در فارسی جاخوش کرده‌اند که امروزه هم اکثر مردم شاید ندانند که این واژگان از زبان ترکی وارد شده‌اند. اصطلاحات ترکی بسیاری نیز از طریق ادبیّات، وارد زبان فارسی شده است.

از جمله پروفسورحمید آراسلی ۷۰۰ ضرب‌المثل در خمسه نظامی گنجوی را نشان داده است که از زبان شفاهی مردم آذربایجان در آثار جاودانه وارد شده و به ادبیّات فارسی هدیه شده است.»

این نویسنده درباره شکل‌گیری زبان ادبی مردم آذربایجان نیز می‌نویسد:

«همان گونه که گفتیم شکل‌گیری زبان ادبی آذربایجان در قرن نهم و دهم به انجام رسیده بود. مسلّم است که زبان ادبی برای تثبیت خود نیاز به زمانی بیشتر از چند قرن دارد و وقتی آثاری به زبان ادبی به دست می‌آید می‌توان به شکل‌گیری آن در قرن‌های

---

۱ - زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم‌حاج‌محمدآقا نخجوانی، ص ۲۱.

پیشتر نظر داد. پس از آن که زبانی در میان مردم جای باز کرده و واسطه انسیّت عموم مردم باشد و مردم آن را از آن خود نشمارند هرگز نمی‌تواند در تدوین آثار ادبی مورد استفاده قرار گیرد.

بی‌تردید نگارش آثار ترکی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی و رسیدن به آذربایجان، زمینه را برای زبان ادبی آذربایجان آماده ساخته است. وجود ده‌ها کتیبه مهم در اورخون و یئنی‌سئی، ضبط و ثبت صدها شعر بلند و کوتاه ترکی در دیوان لغات‌الترک (سال نگارش این اثر مهم دنیای ترک ۴۶۶ هـ. ق می‌باشد) نشانگر زبان ادبی هزارساله ترکان است. به ویژه نظر محمود کاشغری نویسنده کتاب مذکور درباره ترکان آذربایجان شعر و آثار مردم این دیار و آوردن نمونه‌هایی از این آثار حایز اهمیّت است.»[۱]

«سده‌های ۱۱ و ۱۲ دوره شکوفایی تمدن آذربایجان است. در این دوره است که آذربایجان، اشخاص متفکّر، هنرور، شاعر و استاد تقدیم جامعه انسانی نموده که بین این‌ها، فیلسوف بهمنیار، دانشمند بزرگ ابوعلی‌سینا و دانشمند فلسفه خطیب تبریزی که استاد معروف‌ترین دانشگاه قرون وسطایی نظامیّه بغداد بود، مورّخ معروف مسعودبن نامدار، استاد مشهور قطران تبریزی، شاعره بی‌همتا مهستی گنجوی که رباعیّات روح‌انگیز وی مشهور است. همچنین معمارهای خارقه آفرین آذری مثل محمّدبن ابوبکر، عجمی ابوبکر، امیرالدین مسعود، ابومنصوربن موسی که کارهای ساختمانی آن‌ها تا امروز نگه داشته شده است. و در این دوره در آذربایجان است که مکتب (دبستان) مدرسه (دبیرستان و دانشکده) وجود داشته است.»[۲]

«نباید فراموش کرد که حرکت سیاسی ـ اجتماعی آذربایجان به همراه حرکت فرهنگی، از مرزهای جغرافیایی گذشته و به اکناف گسترده‌تری توسعه یافته بود.

---

۱ - م. کریمی، مقدمه‌ای بر تاریخ تحوّلات زبان ترکی آذری، ص ۵۶.

۲ - تاریخ آذربایجان، ترجمه دکتر اسحقی بیات، (ج ۱)، ص ۸۱.

محققّان به این نتیجه رسیده‌اند که نخستین فرهنگ لغات فارسی را شاعر بزرگ آذربایجان «قطران تبریزی» مرتب کرده است و از دیگر سو نخستین فرهنگ لغات ترکی را «حسام‌الدّین خویی» تدوین نموده است. این فرهنگ لغات منحصر به زبان ترکی آذری است وگرنه محمود کاشغری با نگارش دیوان لغات‌الترک در ده قرن پیش، نخستین گام در راستای دایره‌المعارف‌نویسی را برداشته است.

در میان فرهنگ لغات نوشته شده، اثر «حلیة‌الانسان و حبلة‌الانسان» از ابن‌مهنّا در قرن هفتم هجری جلب توجه می‌کند. ابن‌مهنّا اثر خود را بر اساس زبان‌های ترکی، فارسی و مغولی به کار رفته در آذربایجان به رشته تحریر کشیده است. ابن‌مهنّا در فرهنگ خویش، زبان ادبی آذربایجان را تحت عنوان «بیزیم مملکت تورکجه‌سی» تقدیم کرده است و اختلاف آن را با زبان ترکی ترکستان نشان داده است و به مقایسه لغات این دو شاخه ترکی پرداخته است.

یکی دیگر از فرهنگ‌های آذربایجان در قرن هفتم و هشتم هجری اثر «صحاح‌العجم» اثر هندوشاه نخجوانی است. بیش از ۲۰ نسخه از این اثر مولانا فخرالدّین هندوشاه‌بن سنجرابن عبدالله نخجوانی موجود است. این اثر شامل یک مقدّمه، لغات و دستورزبان است. فرهنگ لغاتی که در این دوره نوشته شده است هم تداوم زبان ترکی را از قدیم تا آن تاریخ نشان می‌دهد و هم مشخصّات ترکی آذری را عیان می‌سازد و نشان می‌دهد که اگر قوتادقوبیلیک، عتبة‌الحقایق و دیوان حکمت وجود نداشت، دیوان نسیمی و برهان‌الدّین و ده‌ها مثنوی دیگر به وجود نمی‌آمد. بنابراین می‌توان ادّعا کرد که زبان ادبی آذربایجان تداوم منطقی زبانی است که از کتیبه‌های یئنی‌سئی و اورخون و سپس از طریق زبان و ادبیات مشترک ترکان شروع شده و به مثنوی‌های یوسف مدّاح، قاضی‌ضریر، دیوان برهان‌الدین و عمادالدین نسیمی کشیده شده است.»[۱]

---

۱ - م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۴۷۸.

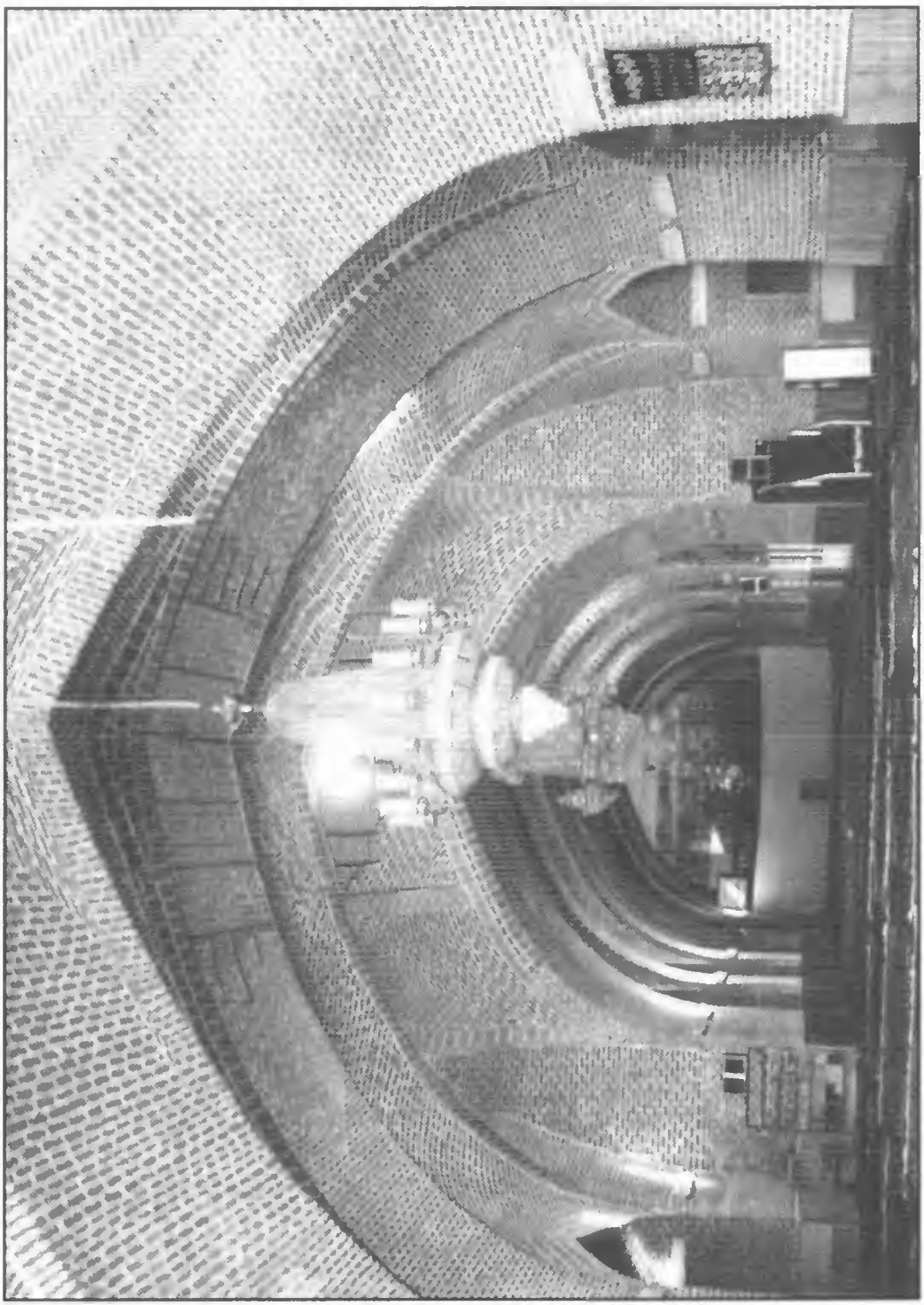

مسجد جامع تبریز

آذربایجان در عصر سلجوقیان

ترکان سلجوقی جایگاه بس بااهمیّتی در تاریخ اسلام و ایران به خود اختصاص داده‌اند. اسلام آوردن این قوم دلیر و مهاجرت آنان به داخل ایران و تشکیل بزرگ‌ترین امپراطوری پس از اسلام، سبب دگرگونی‌های عمیق و سرنوشت‌سازی در تاریخ اسلام و ایران گردید. آن‌ها بودند که جهان اسلام را در آن برهه از رکود و ضعف نجات داده و صلیبیان مهاجم را شکست دادند و با تشکیل امپراطوری بزرگ ترک، زبان ترکی را تا قلب اروپا پیش بردند و اشاعه دادند. تأسیس امپراطوری عثمانی، نتیجه تلاش‌های ترکان سلجوقی بود و بنابه نوشته تاریخ اسلام «پژوهش دانشگاه کیمبریج»:

«سلجوقیان نخستین کسانی بودند که به فرهنگ ملّت ایران، اهمیّت و اعتباری بالاتر از سطح ملّی دادند.»(۱)

به اعتقاد دکتر باستانی پاریزی: «هفت مقطع بزرگ تاریخی در تاریخ ایران، سرنوشت‌ساز می‌باشند که یکی از آن‌ها مقطع به قدرت رسیدن امپراطوری ترکمانان سلجوقی می‌باشد.»(۲)

«ج. ج. ساندرز» درباره اهمیّت این قوم و اسلام آوردن آنان می‌نویسد: «در حدود سال ۹۶۰ میلادی، خاندان سلجوق، از ترکان اوغوز که چادرهای خود را نزدیک شهر جُند بر کرانه سیر دریا می‌زدند به دین اسلام درآمدند. این تغییر مذهب، به همان اندازه مهم بود که مسیحی شدن فرانک‌ها در زیر فرمان کلوویس، قریب پنج قرن پیش از آن

۱- تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کیمبریج) ترجمه احمد آرام، ص ۲۱۴.

۲- روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۱/۱۶، ص ۷.

اهمیّت داشت.»[۱]

در دوران حکومت آلپ‌ارسلان و پسرش ملک شاه، دولت سلاجقه بزرگ به اوج خود رسید. در آناطولی شکست بیزانسیان در ملازگرد، در سال ۴۶۳/۱۰۷۱ هـ. ق، دروازه‌های آسیای صغیر را به روی تهاجمات سلجوقی گشود و این قوم دلیر، بنیان و اساس دولت‌های مختلف ترک را در آن دیار بنیان گذاشتند.

تتش برادر ملک‌شاه، پسران و نوه‌های تتش، سلسله کوچکی در حلب و دمشق تأسیس کردند. سپاهیان سلجوقی حتّی به داخل شبه جزیره عربستان نفوذ کردند و تا یمن و بحرین پیش رفتند. در کرمان، قاورد سلسله‌ای محلّی بنیان نهاد که یک قرن و نیم دوام آورد.

«کارلا کلوزنر» درباره گستردگی امپراطوری و نحوه حکومت سلجوقیان می‌نویسد:

«سلاطین ترک در آغاز، تحت تأثیر این آرمان ایرانی یعنی پادشاه مستبد، قرار گرفته بودند که این آرمان در ایالات مفتوحه جریان داشت، با وجود این، آن‌ها بیشتر مذهبی بودند و نسبت به اسلاف بلافصلشان در جهان شرق اسلام، خودکامگی کم داشتند. از این روست که بار تولد می‌گوید دیوان برید و جاسوسی که یکی از ویژگی‌های اصلی سلطه حکومت در این ناحیه بود، توسط سلاطین متقدم منسوخ شد...

از این‌ها گذشته، ایده ایرانی پادشاه به عنوان حاکم مطلق دولت، به طور کامل مورد پذیرش رهبران ترک قرار نگرفت، چرا که آن‌ها امپراطوری را ملک طلق کل اعضای خانواده به حساب می‌آوردند. این مفهوم قبیله‌ای که در واقع نوعی اتّحادیه سست به حساب می‌آمد، در سرتاسر عهد سلجوقیان به وسیله اعضای مختلف خاندان سلجوقی زنده نگه داشته شد. ایالات به اعضای کوچک‌تر خانواده واگذار گردید و از همان آغاز مشخّص شد که سلسله‌های مجزّایی مثلاً در روم، کرمان و سوریّه، در خطّ نسبتاً مستقل

۱- تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۴۵.

و متّکی بر شرایط ویژه محلی رشد و توسعه خواهند یافت.

به همین خاطر وقتی سلطان دست به انتخاب ولیعهد خود از میان فرزندانش می‌زد، این عدول از سنّت ترکی یا قبیله‌ای مورد مخالفت قرار می‌گرفت، خصوصاً وقتی که شاهزاده خردسالی برای تاج و تخت برگزیده می‌شد.»(۱)

برتولداشپولر درباره تأثیر عمیق ترکان بر سرزمین ایران می‌نویسد: «در عین این که مهاجران عرب، به سرزمین ایران، تغییر اساسی پایداری ندادند، مهاجرت ترکان به ایران، اثر خود را تا به امروز بر جای نهاده است. به وسیله اینان ماوراءالنهر یک مملکت تقریباً «تمام ترکی» گشته است (و از آن زمان «ترکستان» نام یافته است) و آذربایجان (مانند آسیای صغیر) به صورت یک منطقه نزدیک به تمام ترکی شده‌ای درآمده است و در سرزمین فارسی زبان، قطعات اراضی کم و بیش بزرگ ترک‌نشینی وجود دارد که اغلب عشایر و نیمه‌عشایر می‌باشند.

توصیف چگونگی توطن ترکان در ایران نمی‌تواند در اینجا وظیفه ما باشد. ولی آن قدر مسلم است که قسمت اساسی این امر، نتیجه سیاست سلجوقیان، ایلخانان و صفویان (و گاهی نیز قاجاریان) می‌باشد.»(۲)

«ناگفته نماند که از قرون دوّم هجری، دنیای اسلام در دست ترکان بوده است و خلفای عبّاسی زیر سایه دلاوری‌ها و درایت‌های ترکان به رتق و فتق سرزمین‌های اسلامی می‌پرداختند. دربار خلفای عباسی در دست ترکان بود. نصب و عزل خلفا نیز به دست آنان بود. تمامی امیرانی که این خلفا در سرزمین‌های اسلامی بر مسند کار گمارده بودند، از شرق آسیا تا شاخ آفریقا، همه از سرداران ترک بودند. این روند قرن‌ها در عالم اسلام تداوم داشته است. سلسله‌های ترک نیز در جوار خلفا، امپراطوری وسیعی را زیر سیطره خود داشتند از آن جمله قراخانیان در آسیای میانه، غزنویان،

۱- کارلا کلوزنر، دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۹.

۲- برتولداشپولر، تاریخ ایران در قرون‌نخستین اسلامی، (ج ۱)، ترجمه جوادفلاطوری، ص ۴۵۳.

سپس سلجوقیان در ایران و آسیای صغیر و امرای ترک زیر نظر خلفای عبّاسی در مصر، شام و... همه و همه نشانگر قدرت ترکان در این سده‌هاست.

نگارش آثاری چون دیوان لغات‌الترک، قوتاد غوبیلیک، دیوان حکمت و ده‌ها اثر گران‌سنگ ترکی در این دوره، نشانگر توانمندی زبان ترکی در عرصه جهانی است.

به همین خاطر هم هست که در کشورهای عربی، رغبت فراوانی نسبت به آموزش زبان، فرهنگ و تاریخ ترکان بروز می‌کند و حتی خلفا از عالمان ترک به دیار خود دعوت می‌کنند و به همین جهت، نخستین دایرةالمعارف‌ها و فرهنگ لغات ترکی به زبان عربی به رشته تحریر درمی‌آید. دیوان لغات‌الترک نمونه برجسته‌ای از این گونه آثار است.»(۱)

بنابه نوشته مؤلّفین تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج): «از دوران سلجوقیان، اهمیت ویژه آذربایجان به عنوان پایگاه توسعه‌طلبی ترکمن‌ها آغاز می‌شود. این ناحیه در انتهای یک سه‌راهی قرار دارد که از ری و شمال ایران می‌گذرد و از همین راه بود که ترکمنان از خراسان و ماورای آن سرازیر گردیدند، درّه‌های حاصلخیز آذربایجان ـ یکی از معدود نواحی ایران است که می‌توان در آن در سطح وسیعی کشاورزی دیم کرد ـ مراتع بسیاری برای احشام صحراگردان فراهم می‌ساخت. قدرت سیاسی در این ناحیه پراکنده و پاره‌پاره بود و این فرصت‌های زیادی برای استخدام در خدمت امرای محلی ایجاد می‌کرد. از این گذشته، آذربایجان به عنوان ولایت مرزی که دارای مرز مشترک با قدرت‌های مسیحی بود، سنت دیرپای غزا با کفّار داشت، چنان که دیده‌ایم خاندان‌هایی نظیر شدّادیان نقش برجسته‌ای در آن داشتند. همه این عوامل در تبدیل آذربایجان به مرکز تجمّع ترکمنان دست به دست هم داده بود و از همین دوره بود که این سرزمین به یافتن صبغه قومی و زبانی ترک آغاز کرد و این صیغه را تا به امروز حفظ کرده است. در طیّ کمابیش سده بعد، غازیان از این ناحیه به امیرنشین‌های

---

۱ - م. کریمی، مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، ص ۵۷.

مسیحی ارمنستان و گرجستان فشار می‌آوردند و در عین حال به درون آناطولی رخنه کرده، دولت‌های غازی، نظیر دانشمندیه و منگوجکیه را در آنجا پی افکندند و شالود:های سلطنت سلجوقی را در روم پی‌ریزی کردند که چندین دهه پس از انقراض سلاجقه بزرگ در ایران و عراق دوام آورد.

در سال ۴۴۶ هـ. ق / ۱۰۵۴ میلادی، طغرل به آذربایجان رفت تا روادیان و شدادیان را به ترتیب در تبریز و گنجه تحت فرمان خود درآورد.»[۱]

«برقراری ترکان در آذربایجان و آناطولی، از نظر سیاسی بیشتر برای دفاع از حدود اسلام در برابر مسیحیان گرجی و بیزانس بوده است.»[۲]

«آذربایجان در مقایسه با خراسان، در دوره سلجوقیان، از آبادی و ترقّی زیادی برخوردار شده است. کاتب نسخه ابن‌حوقل می‌نویسد که تبریز در سال ۴۵۱ هـ. ق / ۱۰۷۳ میلادی، شهری باشکوه بود با جمعیّت زیاد و آذوقه فراوان و بازارهای متعدّد. این شهر مرکز آذربایجان و بسیار آبادان بود. وی می‌نویسد که خوی و سلماس هم آبادان هستند و جمعیت زیادی دارند. اما ظاهراً بعضی از این مناطق آذربایجان همواره دستخوش حملات و غارت اکراد قرار می‌گرفت.»[۳]

«در طی پادشاهی ملک شاه، آذربایجان اهمیّت خود را به عنوان ناحیه تمرکز ترکمنان، هم به مثابه پایگاهی که امرای ترکمنان از آنجا حرکت کرده در داخل آناطولی می‌جنگیدند و برای نیروهای خود ذخایر می‌آوردند، حفظ کرد. سلطان، عاقبت با قرار دادن سراسر آذربایجان تحت حکومت پسرعمّش قطب‌الدین اسماعیل‌بن یاقوتی که به وی لقب ملک داده شد، این اهمیّت را به رسمیّت شناخت.»[۴]

۱- تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کیمبریج، (ج ۵)، ترجمه حسن‌انوشه، صص ۶۷، ۵۰، ۴۹ و ۹۷.
۲- دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۲۱۳.
۳- سلجوقیان، ترجمه و تدوین دکتر یعقوب آژند، ص ۲۸۴، ۲۸۱، ۲۹۱.
۴- تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کیمبریج، (ج ۵)، ترجمه حسن‌انوشه، ص ۶۷، ۵۰، ۴۹ و ۹۷.

بنا به نوشته: «ملاّ محمّدامین حشری تبریزی»: «در چهارمنار[۱]، قریب به گنبد قبر پیر دده‌شاه دو گنبد عالی واقع است که عوام آن‌ها را گنبد مزار سلطان‌محمود و ایاز می‌خوانند. یکی از آن سلطان‌محمودبن سلطان‌محمّدبن سلطان‌ملک‌شاه سلجوقی است و دیگری مزار سلطان مسعودبن قلیچ ارسلان سلجوقی است. سلطان‌محمود دوازده سال و نیم سلطنت نمود و سلطان محمّد نوزده سال، وفاتش در سنه ثمان و ستّین و خمس مائه (۵۶۸) واقع شده.»[۲]

در مجموعه مقالاتی که تحت عنوان «سلجوقیان» توسط دکتر یعقوب آژند ترجمه و تدوین شده، درباره هنر و معماری دوران سلجوقیان آمده است: «به طور کلّی، اهمیت هنر سلجوقی در درون هنر اسلامی، در موقعیت عالی ایران در این هنر نهفته است، طوری که آن را می‌توان با نقش محوری ایتالیا در هنر اروپا مقایسه کرد. این هنر همچنین توسعه روزافزون هنر ایران را در سده‌های بعد نقش زد. هنر سلجوقی در جای خود با کمک خود سلجوقیان و یا دولت‌های بازمانده آن‌ها از سوریّه تا شمال هند کشیده شد. دوره ۱۲۲۰ ـ ۱۰۰۰ میلادی پایه و معیاری برای انواع هنرها از سفالگری تا فلزکاری و از کتابت آرایی تا معماری بود...

نزدیک به ۴۰ مناره سلجوقی در انواع بناهای این دوره شناخته شده: شامل یک یا دو ردیف پلکان با یک ستون مرکزی و یا بدون آن، بالکن پیشگرده چتری، سه ردیف نقشه‌نما، تیرهایی که با لبه‌ها و ستون‌های توکار مفصل‌بندی شده، و دو مناره که به یک ورودی متصل است (خواه ورودی یک ساختمان و خواه ایوان قبله) و یکی از نوآوری‌های تاریخ دیرینه معماری ایرانی به شمار می‌رود. از این رو مناره در دوره سلجوقی بیشتر حالت نمادی داشت تا نقش مذهبی و عبادی. مناره‌هایی از دوره سلجوقی باقی است که مستقل هستند و متصل به بناهای دیگری نیستند و به نظر

---

۱ - منطقه‌ای که در کنار جنوبی مهران‌رود و در بخش مرکزی شهر تبریز قرار گرفته و کوچه مجتهد و خیابان دارایی و بازار را دربر گرفته، سابقاً به محله چهارمنار معروف بوده است.

۲ - روضه اظهار، به تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی، ص ۷۶.

می‌رسد که در این موارد حکم چراغ‌های راهنما را در صحاری و راه‌ها داشته‌اند.

از کاخ‌های دوره سلجوقی، اثری دست نخورده بر جای نمانده، اما کاوش‌های باستان‌شناسی پلان کف کاخ چهار ایوانی مرو و کوشک قصرگونه قلعه دختر آذربایجان (با همه ویرانی هنوز پابرجاست) را مشخص کرده است.

... به غیر از ظروف شیشه‌ای که در ارک قونیه یافت شده و امروزه در موزه قونیه محفوظ است و احتمالاً به وسیله صنعتگران مهاجر رقّه و سایر سفالگران حوضه فرات ساخته شده، بیشتر سفالینه‌های دوره سلجوقی به ظروف مخطّط چند رنگی تعلق دارد که در شرق مدیترانه از قبرس تا قفقاز و ماورای قفقاز و دریای سیاه تولید شده‌اند. مواد و مصالح آناتولی هنوز غیرقابل تفکیک و اندک بود و معلوم نیست کجا تولید می‌شده است. ولی تردیدی نیست که طرح پیکره‌ای شهرتی خاص داشت و شبیه ظروفی بود که در اورنکال / بایلاکان آذربایجان کشف شده است. ظروف سنگین بدون لعاب و برجسته‌کاری شده همراه با افریزهای حیوانی دلنشین در آنی و سایر جاهای آناتولی شرقی به دست آمده و بیشتر آن‌ها به اورنکال تعلق دارد.»[۱]

۱- سلجوقیان، ترجمه و تدوین دکتر یعقوب آژند، ص ۱۵۷، ۱۶۹ و ۱۸۹.

تشکّل قومی و تکامل ادبیّات شفاهی
و
مکتوب ترکی آذری

چنان که دیدیم، اشاعه دین اسلام در این سرزمین و پذیرش آن از سوی مردمان این دیار و در نتیجه جایگزینی الفبای عربی به جای الفبای پیشین، در شکل‌گیری هویت جدید مردم آذربایجان، نقش بس مهمی بازی کرد. همچنین آمدن اقوام ترک، از آسیای میانه به آذربایجان که از قرن‌ها پیش از میلاد مسیح آغاز شده بود و ممزوج شدن آنان با ساکنان اوّلیّه این سرزمین که با آن‌ها اشتراک زبانی داشتند، در تشکّل قوم آذری، نقش ارزنده‌ای ایفاء نمود و مردم آذربایجان با سیمایی نوین شناخته گردید که حکایت از مردمانی مسلمان و ترک آذری بودن آنان می‌کرد.

پروسه پیدایش و تشکّل قوم آذری و همه‌گیر شدن زبان ترکی آذری در این سرزمین، در سده یازدهم میلادی و قرون چهارم و پنجم هجری به فرجام رسید. در این دوره، میان مناطق مختلف این خطّه، کم و بیش روابط اقتصادی برقرار بود. مرزهای اراضی تحت سکونت ترک‌های آذری معیّن شده، علایم کلّی فرهنگ این مردم پدیدار می‌شد.

حال باید دید که این تشکّل قومی در آذربایجان و یافتن هویّتی جدید چگونه بوده و چه مراحلی را طی کرده، در این زمینه ناگزیریم که به گذشته برگشته و قبل از همه، نحوه و مهاجرت ترکان به این سرزمین در ادوار مختلف را مورد مطالعه قرار دهیم. در این زمینه به کتاب «تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» تألیف دکترجواد هیئت که اثرش را با استفاده از منابع دست اوّل، تألیف کرده مراجعه می‌کنیم:

«بنا به نوشته هرودت، اوّلین مهاجرت اقوام ترک به آذربایجان، در قرن هفتم قبل از میلاد، به قولی با مهاجرت سکاها (اسکیت‌ها) شروع می‌شود. مهاجرت‌های بعدی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی با آمدن هون‌ها صورت گرفته است. در منابع ارمنی از هون‌های سفید به نام خیلندورک یا خیلنتورک یاد شده (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۹۶) و شهر بلاساغون در مغان جنوبی مرکز آن‌ها بوده است. (بلاساغون نام یکی از شهرهای ترکستان شرقی نیز هست) ترکان قدیم بلغار، خزر، آغاجری و سابیرها که به اروپای شرقی هم مهاجرت کردند، به آذربایجان آمدند و در اینجا سکونت نمودند.

مورّخین ارمنی، از این مهاجرت‌ها به تفصیل یاد نموده‌اند (آباس کاتینا، موسی خورن، Melanges و K.Kunik و Asia gues. V. 150) آغاجری‌ها از اقوام خزر محسوب می‌شوند. در سال ۴۶۰ میلادی و ۸ سال بعد از آن‌ها ساراغورها (اویغورهای زرد) به جنوب قفقاز آمدند و در سال ۴۸۸ با ساسانیان به نبرد برخاستند. نام آغاجری‌ها در دوران‌های بعدی مثلاًدر حمله هولاکو به قلعه الموت، در تواریخ آمده و گاهی به شکل قاچار ثبت شده است. (altrum Skunde III , 374 Spiege I Ranische) رئیس سابیرها آمبازوک، در سال ۵۰۸ با قباد پدر انوشیروان جنگ کرد، ولی فرزندانش با او پیمان بستند و علیه روم جنگیدند. در سال ۵۱۶ ـ ۵۱۵ میلادی، ارمنستان را اشغال کردند و تا قونیه پیش رفتند. به طور کلّی تا پایان سلطنت قباد، آران و گرجستان و منطقه شمال آذربایجان در دست خزرها و اقوام نزدیک آن‌ها بود. از این جهت، به این مناطق، کشور خزرها نیز گفته‌اند. (بلاذری ۱۹۴، طبری، ابن‌خرداد به تاریخ یعقوبی) و شهر قباله مرکز این‌ها بوده است. کلمه خزر باگزر (گردش می‌کند) از یک ریشه است.

در زمان انوشیروان نیز عدّه‌ای از اقوام ترک در آذربایجان اسکان داده شدند... در زمان حمله اعراب، عدّه ساکنین ترک‌زبان این منطقه قابل توجّه بود. روایت وهب‌بن‌منبّه در کتاب «التیجان» ابن هشام چاپ حیدرآباد، مؤیّد این مدّعاست. در این کتاب آمده است که روزی معاویه از مشاور خود عبیدبن‌ساریه پرسید که آذربایجان

چیست، عبید در جواب گفت اینجا از قدیم کشور ترکان بود... مهاجرت انبوه ترکان به ایران، خصوصاً آذربایجان در زمان سلاجقه انجام گرفته است... در زمان ملک‌شاه، ترکمانان به آذربایجان آمدند و به زودی شهرهایی مانند گنجه، خوی، ارومیه و همدان از آنان پر شد و شهر خوی، ترکستان ایران لقب گرفت. غیر از اوغوزها(=غزها) ترکان قپچاق نیز به آذربایجان مهاجرت کردند و قسمت مهمّ ایلات قپچاق از شمال خزر گذشته، به قفقاز آمدند.»(۱)

نکته شایان دقّت آن که بنا به نوشته علی‌پاشا صالح: «ساکنان آسیای مرکزی ترک بوده‌اند و طوایفی از این گهواره درآمدند و مهاجرت کردند و تمدّن‌های اوّلیّه به ویژه تمدّن سومریان و هیت‌ها را پدید آوردند، از نژاد ترک برخاسته‌اند و نخستین زبانی که بشر بدان سخن گفت زبان ترکی بود و بسیاری از واژه‌های زبان‌های امروز، ریشه ترکی داشته است. ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد، امپراطوری هیتی در بین‌النهرین و آناطولی تأسیس شد و از افتخارات بزرگ ترکان امروز این است که از آن قوم هستند و نسب می‌برند.

یگانه دلیلی که باستان‌شناسان بر صدق این مدّعا آورده‌اند شکل واندام ساکنان ناحیه آناطولی است که طیّ چهار هزار سال تفاوتی نکرده است. چهارده قرن، امپراطوری‌های مقدونیّه و رم (بیزانس) فرهنگ و آداب و رسوم یونانیان را میان مردم آناطولی پراکندند، لیکن در اواخر قرن یازدهم میلادی از نواحی شرقی آرال و آلتای، طوایف ترک‌زبان هجوم آوردند و ساکنان آسیای صغیر را بار دیگر به راه و روش ترک و تاتار و سلجوقی و عثمانی وادار ساختند.

زبان ترکی نشان می‌دهد که ترکان بااقوامی که از مرز باختری چین تا دریای مازندران (بحرخزر) به زبان آرالی ـ آلتایی یا تورانی سخن می‌گفتند، خویشاوندی

۱- تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، ص ۱۶۹.

نزدیک دارند.»[۱]

«ویل دورانت»، این دانشمند نامدار و متخصّص تاریخ تمدّن بر این باور است که تمدّن اوّلیّه بشر در بین ترکان آسیای میانه که نام اصلی‌اش ترکستان می‌باشد پیدا شده است. وی در این زمینه می‌نویسد:

«شایسته چنان است که این فصل را، که فصل سئوال‌های بی‌جواب است، با سئوال دیگری کامل کنیم، و آن این که: تمدّن در کجا آغاز شده است؟ این نیز سئوالی است که به نوبه خود بدون جواب خواهد ماند. اگر گفته علمای زمین‌شناسی را ـ که نظریّات ایشان، درباره امور ماقبل تاریخ، پوشیده از ابرهای ابهامی است که دست کمی از تاریکی‌های فلسفی ندارد ـ باور کنیم، باید بگوئیم که مناطق آسیای میانه، که اینک خشک و بی‌آب وعلف است، در گذشته پرآب و معتدل بوده و دریاچه‌های بزرگ و رودخانه‌های فراوان داشته است. بازپسین عقب‌نشینی یخچال‌ها این سرزمین‌ها را دچار خشکی ساخته و در پایان امر کار به جایی رسیده که به علّت کمی بارندگی در آن نواحی، ایجاد مدنیّت‌ها و کشورها غیرممکن شده است، به همین جهت، ساکنان آن اراضی مجبور به مهاجرت به خاور و باختر و شمال و جنوب گردیده‌اند تا به جایی برسند که آب کافی در اختیار داشته باشند، و به این ترتیب شهرها یکی پس از دیگری خالی شده است. هم‌اکنون خرابه‌های شهرهایی چون بلخ تا نیمه در شن فرو رفته، و لابد چنین شهری که محیط آن ۳۵ کیلومتر است، روزی پر از جمعیّت بوده. هنوز از سال ۱۸۶۸ مدّت درازی نگذشته است و در آن هنگام ۸۰ هزار نفر ساکنان ترکستان باختری که دورتادور شهرشان را ریگ روان فراگرفته بود، ناچار شدند از آن ناحیه مهاجرت کنند. بسیاری از دانشمندان چنین تصوّر می‌کنند که این نواحی، که اکنون در شرف مرگ است، ناظر و شاهد نخستین گام‌های مجموعه توبرتویی از نظم و پیش‌بینی و آداب و اخلاق و راحت‌طلبی و فرهنگ بوده، که از میان آن، تمدّن کنونی بیرون آمده

---

۱ - علی‌پاشا صالح، تاریخ حقوق، ص ۵۰۸.

است.

در سال ۱۹۰۷ پمپلی در آنائو، در ترکستان جنوبی، آثاری از جنس سفال و جز آن به دست آورد و تاریخ آن را ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد تخمین کرد ـ احتمال دارد در این تخمین ۴۰۰۰ سال مبالغه شده باشد ـ چنان که معلوم شده است، مردم آن ناحیه کشت گندم و جو و ذرّت را می‌دانسته و در افزارهای خود مس را به کار می‌برده و حیوانات اهلی در اختیار داشته‌اند، نقش‌هایی که بر روی ظروف سفالی آنان دیده می‌شود، نماینده آن است که تمدّن ایشان مسبوق به سابقه چندین قرن می‌باشد. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که فرهنگ ۵ هزار سال قبل از میلاد ترکستان، در آن هنگام، خود، فرهنگ و تمدّن سابقه‌دار و کهنی بوده است. ممکن است در آن زمان، میان آنان، مورّخان و دانشمندانی وجود داشته که برای یافتن ریشه قدیمی تمدّن خود به کاوش می‌پرداخته‌اند، یا فیلسوفانی زندگی می‌کرده‌اند که از انحطاط نسل بشری متأثّر بوده و بر گذشته نیک حسرت می‌خورده‌اند.

چون آن اندازه علم و معرفت صحیح در اختیار نداریم که این سرزمین را به نیکی بشناسیم، با خیال می‌توانیم تصوّر کنیم که در نتیجه قهر آسمان و خشکی فراوان زمین، ساکنان این نواحی، ناچار شده‌اند از سه طرف به مهاجرت پردازند و در این مهاجرت، هنر و فرهنگ و تمدّن خود را همراه برده‌اند. اگر نژاد آن مردم به نواحی دوردست نرسیده باشد، هنرشان از طرف خاور به چین و منچوری و آمریکای شمالی، و از طرف باختر به عیلام و مصر و حتّی ایتالیا و اسپانیا رسیده است. در خرابه‌های شوش که در عیلام قدیم (ایران کنونی) قرار دارد، آثاری به دست آمده است که شباهت فراوان به آثار آنائو دارد، و با کمی استفاده از نیروی خیال می‌توان گذشته را در نظر آورد و دریافت که، در بامداد مدنیّت، میان دو شهر شوش و آنائو روابط فرهنگی بوده است (حوالی ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد)، همین طور وجود مشابهت‌های دیگری نشان می‌دهد که میان مصر و بین‌النهرین نیز چنین روابطی وجود داشته است.

گفتن این که کدام یک از مدنیّت‌ها قدیم‌تر بوده امری است که فعلاً امکان ندارد و

چون ملاحظه کنیم که همه این تمدّن‌ها افراد خانواده واحدی بوده‌اند، فهم این که قدیم‌ترین آن‌ها کدام است چندان اهمیّت ندارد. اگر ما در این کتاب با عقیده‌ای که عمومیّت دارد مخالفت کرده و عیلام و سومر را پیش از مصر می‌آوریم بیهوده و برای مخالفت با رأی جمهور به این کار نپرداخته‌ایم، بلکه از آن جهت است که عمر این مدنیّت‌های آسیایی، در مقایسه با تمدّن‌های آفریقایی و اروپایی درازتر است، هرچه آگاهی ما به این تمدّن‌ها بیشتر می‌شود، این حقیقت نیز آشکارتر می‌شود. هنگامی که دانشمندان باستان‌شناسی پس از یک قرن کاوش نتیجه‌بخش در اراضی مجاور نیل، بیل و کلنگ خود را به عربستان و فلسطین و بین‌النهرین و ایران انتقال دادند و در کار خود پیش‌تر رفتند، به این حقیقت بیش‌تر واقف گردیدند که دلتای حاصلخیز رودخانه‌های بین‌النهرین جایی است که شاهد و ناظر پرده اوّل نمایشنامه تاریخی تمدّن بوده است.»[۱]

«نظامی گنجوی» هم از برخورد اسکندر مقدونی با ترکان، در شرفنامه، یکی از دو بخش اسکندرنامه سخن رانده و سروده است:

ز کوه خزر تا به دریای چین　　همه ترک بر ترک بینم زمین

«توفیق حاجیف» از این بیت چنین برداشت و دریافت کرده است: «نظامی گنجوی که عموماً در اسکندرنامه، پرنسیپ تاریخی‌گری را از نظر دور نمی‌دارد، بی‌گمان این سخنان را بی‌اساس نمی‌گوید. ما بخش اعظم معلومات قدیم درباره ماد و آلبانی را از منابع یونانی اخذ می‌کنیم. نظامی ضمن فراگرفتن مطالب تاریخی یونانی مربوط به اسکندر مقدونی، بی‌گمان به آگاهی‌هایی نیز درباره برخوردهای مکرّر اسکندر با ترکان نه تنها در سرزمین ماد، بلکه به طور کلّی در خاور زمین دست یافته بوده است. آفرینش‌های ادبی بدیع شاعر بزرگ در عین حال، دارای ارزش و سندیّت تاریخی است. می‌توان گفت که ادّعای انتشار اقوام ترک در سده چهارم قبل از میلاد در خاور

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدّن، (ج ۱)، ص ۱۳۱.

نزدیک و میانه و آسیای مقدّم، ادّعایی است مستند.»[۱]

به گفته یکی از مورّخان آن عهد، ترکانی که از سوی سلطان سلجوقی به آران و مغان اعزام شدند «همچون ملخ در دشت‌ها، کوهستان‌ها و قلعه‌ها پراکنده شدند.» شرایط اقلیمی آران و مغان برای زندگی چوپانی مناسب بود...

در چنین شرایطی، نقش زبان ترکی در آذربایجان اهمیّت یافت و این زبان، لهجه‌های پیشین را تحت فشار قرار داد. برای اهالی جنوبی سرزمین و اهالی ولایات شمالی، زبان همگانی ایجاد شد که عبارت بود از زبان ترکی آذری از خانواده زبان‌های اورال ـ آلتائی ترکی.

این زبان، در سایه سادگی و قابل فهم بودن خود، به سرعت گسترش یافت. آثار ادبی کلاسیک و مواد فولکوریک، نظیر بایاتی‌ها، داستان (=منظومه)ها، ترانه‌های بومی و حکایت‌های عاشیقی خلق شد.

عاشیق‌ها در رسائی زندگی فرهنگی مردم، نقش بسزائی داشتند. مردم در عروسی‌ها و جشن‌ها، داستان‌ها و منظومه‌های عاشیق‌ها را با علاقه گوش می‌دادند و تأثیر فراوانی می‌گرفتند. عموماً عاشیق‌ها پس از پیش‌درآمد کوتاهی، آهنگی مناسب با مضمون داستان می‌نواختند و آغاز به بازگوئی آن می‌کردند.

در اثر صمیمیّت عاشیق‌ها و صداقت آنان به مردم و آمالشان، ضرب‌المثل‌هایی نظیر «عاشیق پدر مردم است»، «عاشیق هر جا مکان دارد»، «عاشیق از آن ماست»، و غیره به وجود آمد.[۲]

«اوزان‌ها» در میان افراد قبیله‌ها از احترامی خاصّ برخوردار بودند. این خنیاگران، قوپوز بر دست، ایل به ایل و اوبه به اوبه می‌گشتند و نام سرفرازان قبایل را در سروده‌های خود جاودانه می‌کردند. منظومه می‌سرودند، داستان می‌گفتند و در عین

---

۱ - تاریخ زبان ادبی آذربایجان، ص ۲۵، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، (ج ۲)، ص ۸۷۸.
۲ - ن.قولیف، پیشین، ص ۶۶ و ۶۴.

حال به مثابه ریش سفید و دانای قوم، مردم را در حل دشواری‌های زندگی یاری می‌نمودند. اوزان‌ها نیاکان عاشیق‌های کنونی بودند و نامبردارترین و ماهرترین آنان «دده» نامیده می‌شدند. حماسه‌های نامبردار «دده قورقود» نیز از آثار خلّاقه این اوزان‌هاست.(۱)

عاشیق‌ها تا به امروز، در طول قرون متمادی، همیشه با ساز و آواز خود، در زندگی مردمان این دیار، حضوری فعّال داشته و شریک غم‌ها و شادی‌های آنان بوده‌اند و این حضور زنده نه تنها در بالندگی زبان و ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، تأثیر شگرفی داشته، بلکه جزء لایتجزّای فرهنگ مردم این سرزمین گشته است. چراکه عاشیق‌ها نه فقط بازگوکنندهٔ آرزوها، احساسات و عواطف همزبانانشان هستند، بلکه فریادگر وطنخواهی و عدالت‌طلبی‌های آنان نیز می‌باشند و به همین علّت است: «وقتی که صدای عاشیق، با زخمه سازش هم‌آوا می‌شود، دیگر در پهنه حضور آدم‌ها کسی نیست تا به خود فکر کند. همه با آواز و ساز او، تا بی‌نهایت همسفر می‌شوند.

رها از بند تن و تنهایی به میانه قرن‌های اندوه و غم و شادی می‌روند و وقتی شور آواز به اوج می‌رسد، قطره اشک‌هایی است که از دالان تنگ گونه‌ها، راه به پایین پیدا می‌کند:

اســـــبم، ســـازم، وطـــنم
مـا چـهار تـنیم و یک جـان
دشـمن، جـانم را بگـیر... امّـا
اسبم، سـازم، وطـنم رانـمی‌دهم

هر فراز و فرود عاشیق‌ها و هر مقام از دویست و چند مقام نوای عاشیق‌ها، آتش به جان همگان می‌اندازد و این اندوخته‌ای از عشق هر عاشیق است.

عاشیق، تن را در ساز و روح را در آواز خلاصه می‌کند و بر گوش جان می‌نشاند تا

۱- ح.صدیق، هفت مقاله، ص ۳.

از آدمی همراهی به عاریت بگیرد و درس مهربانی دهد.

عاشیق پسر زمانه خود است تا میراث پدران را پاس دارد. او در بستر تاریخ، پا بر راه داشت از ولایتی به ولایتی و از دیهی به دیهی، در میان هر اجتماعی به خوشی می‌نشست تا عشق را نواکند و ساز را صدا.

با سرپنجه دستانش، چشم‌ها را مسحور، روح را مبهوت و تن را سبک از منیّت خود می‌کرد تا عشق بودن و دوست داشتن بیافریند.

هنوز بر هشتی قهوه‌خانه‌های گوشه وکنار خاک پاک عاشیقی، صدائی می‌پیچد که از دل کوه‌ها سرچشمه گرفته و از زبان هنرمند آذری بیان شده است.

همه عاشیق‌ها از سفرهای دورشان و از آوازهای روح ربایشان یک یادگاری را بیش از همه بر تن و جان کشیده‌اند و آن دل پاک و روح عاشیق است.

نواهائی از حماسه‌ها و اساطیر، غم‌ها و شادی‌ها از دیرزمانه ایران و آذری، دستمایه‌هایی است که عاشیق‌ها را از قرن هشتم و نهم هجری تا به آینده زنده نگه داشته و همچون سبلان سرفراز می‌دارد.

عاشیق و نوای عاشیقی برخاسته از گستره آذری‌نشین ایران، عام‌ترین نغمات محبوب مردمی هستند که گوش‌ها را به میزبانی سخن عشق می‌کشانند.

عاشیق‌ها با اتّکاء به آنچه که برخاکشان، خونشان و مردمشان گذشته است، برای همگان بدون هیچ خسّتی، میهمانی دل بر پا می‌کنند تا اندوه را بگیرند و راهی پیدا کنند.

عاشیق‌ها از قصّه، عشق می‌سرایند و از اندوه عبرت بر ساز ۹ سیم ساخته شده از چوب. با همراهی سازهائی همچون بالابان و دف، تاریخ روان می‌شود تا آدمی را با خود به همواری همراه کند. عاشیق‌ها از قرن‌های پیش با پیمودن راه‌ها و کوره راه‌ها، رسولان پیامی بودند که پاکی را رواج می‌داد و عشق را می‌گستراند.

زبان مردمی عاشیق، همیشه زبان آنانی بود که از خستگی کار و ستم به تنگ آمده و بر پهنه خاک خویش، او را دوره می‌کردند تا نوایش را به گوش جان جاری سازند و اندوه خویش را به عزمی برای بودن بدل کنند.

آوازهایی که برای رهیدن از بند ستم و بر بلندای کوه ایستادن بود و عاشیق‌ها همراه و همنوای مردم بودند، گواه این شعرها و داستان‌ها، مقام‌ها و فراز و فرودهایی است که در سینه سینه مردم آذربایجان و گوشه گوشه خاک گرم ایران نهفته است.»(۱)

مردم ترک‌زبان که از مدّت‌ها پیش، در این سرزمین مسکن گزیده بودند، دارای ادبیات شفاهی بسیار غنی گشتند که سیر و تکامل آن با زندگی و تلاش مردم این دیار، در طول تاریخ پر فراز و نشیبشان، بستگی نزدیک دارد و در شکل‌گیری فرهنگ مکتوب آن‌ها نیز نقش مهمّی ایفاء کرده است. داستان‌های حماسی «دده قورقود» که کهن‌ترین اثر مکتوب ترکی آذری است و یادگار سده‌های چهارم و پنجم هجری است، نمونه‌ای از این غنای فرهنگی را نشان می‌دهد که در قدمت و عظمت آن همین بس که: «دیتس، دانشمند آلمانی، ترجمه داستان تپه‌گؤز (هیولای یک چشم) را به آلمانی منتشر ساخته و آن را با اودیسه هومر مقایسه کرده ونظر داده است که هومر در سرودن اودیسه، از این داستان کهن که بعدها در بخشی از کتاب «دده قورقود» جای گرفته، بهره جسته است، یا دست کم از مضمون آن باخبر بوده است.»(۲)

سده‌های ۱۱ و ۱۲ میلادی، دوره شکوفایی تمدّن آذربایجان است. در این دوره است که آذربایجان، اشخاص متفکّر، هنرور، شاعر و استاد تقدیم جامعه انسانی نموده که می‌توان از دانشمندان این عصر، جغرافی‌دان و ستاره‌شناس معروف بردع، مکّی‌احمد اوغلو، حکیم بهمنیار، ادیب و زبان‌شناس خطیب تبریزی و دیگران نام برد.(۳)

«خاقانی شروانی»، از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی این عهد است که به پیشرفت زبان فارسی در مشرق زمین، خدمات ارزنده‌ای انجام داده است. این شاعر میهن‌دوست، دعوت دربار خلیفه را ردکرد و درکنار هموطنانش زیست. وی در اواخر

۱- پنجه‌های «عاشیق» و نواهای پرشکوه، روزنامه ایران، سال اوّل، شماره ۱۴، ۷۳/۱۱/۱۶، ص ۵.
۲- دکترجواد هیئت، پیشین.
۳- ن. تولیف، پیشین، ص ۶۷

عمر در تبریز زندگی می‌کرد و در سال ۵۹۵ هـ. ق در این شهر، چشم از جهان فروبست و در مقبرةالشعرای تبریز رخ در نقاب خاک کشید. پروفسور «حمید آراسلی» در معرفی این شاعر سترگ می‌نویسد:

«در تاریخ ادبیات جهان، چنان سخنورانی هستند که شاهکار ادبی آنان، تنها ویژه خلقشان نبوده، بلکه در رشد و توسعه افکار خلق‌های بسیاری نیز تأثیر بخشیده و تا قرن حاضر دست به دست گشته و نام پرافتخار مؤلّفین خود را زنده و جاویدان نگهداشته‌اند. شاعر نابغه آذربایجان، افضل‌الدّین خاقانی هم از این زمره شاعران فناناپذیر ادبیّات جهان است...

خاقانی شاعری است که میهن‌پرست و انسان‌گراکه به عقل و لیاقت و قدرت انسان ایمان داشته، به کار و مردم کاردوست احترام گذاشته، دوستی خلق‌ها و عاطفه میهن‌پرستی را ترنّم نموده است، تنها همین خصوصیّات سبب شده است که میراث ادبی وی بدین گونه فراگیر و در تمام اعصار و قرون زنده و جاویدان بماند...

میراث ادبی خاقانی بر ادبیّات خاور نزدیک، تأثیر بسزائی داشته، قرون متمادی مورد تقلید قرار گرفته و روشنفکران پیشرو شرق از خصوصیّات مترقّی آفرینش شاعر به صورت وسیعی بهره‌مند گردیده‌اند. آفرینش‌های اعجازکارانه وی تا قرن‌ها حاضر نیز چون پرستشگاه هنر الهام‌بخش بسیاری از صاحبان قریحه بوده است.»[۱]

ارزنده‌ترین گوهر تمدّن و بالاترین اندیشه اجتماعی آذربایجان، در منظومه‌های نظامی گنجوی (۵۳۵ ـ ۶۰۶ هـ) منعکس گردیده است. این آثارکه به نام خمسه نظامی شهرت دارد. مثل گرانبهاترین ودیعه‌ای در گنجینه ادبیات جهان نهاده شده است. خمسه نظامی به پیشرفت شعر و بخصوص نوع منظومه، تأثیر بسزائی داشته است. امیرخسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی، امیرعلیشیر نوائی، ملامحمد فضولی که هر یک از چهره‌های تابناک ادبیات عصر خود هستند، در تدوین آثار منظوم خود از این شاعر

---

۱ - حمید آراسلی، خاقانی شروانی، باکو، یازیچی، ۱۹۸۳، ص ۳.

سترگ سرمشق گرفته‌اند.[۱]

نظامی گنجوی در تاریخ ادبیات جهانی، جایگاه خاصّ خود را دارد. با آفرینش ادبی وی، دورهٔ نوینی در تاریخ ادب و اندیشه اجتماعی آغاز می‌شود. آثار بی‌نظیر و اندیشه‌های پیشتاز او، به سرعت در شرق میانه و نزدیک همه‌جاگیر شد و تأثیر شگرفی در رسائی فرهنگ و ادبیات بسیاری از ملّت‌های همجوار بر جا گذاشت و ارزش و اعتبار خود را قرن‌های متمادی حفظ کرد.

در تاریخ ادبیات جهانی، نظامی به عنوان ابرمرد اندیشه‌های شاعرانه که هنر سخنوری را در حدّ کمال می‌داند شناخته شده است. در بیان چهره‌های آثار نظامی، وحدت ارگانیک فرم و مضمون، وحدت موضوع با ساخت آهنگی و وزنی شعر، جنبه شاخص به شمار می‌رود. تصادفی نیست که وی در هر یک از منظومه‌های خود از نیروی سخن به عنوان پرتوان‌ترین سلاح‌ها که در دسترس انسان است یاد می‌کند. خمسه نظامی و نیز دیوان وی که مشتمل بر انواع بی‌نظیر غزلیّات، رباعیّات و قصاید است همیشه نمونه استادی شاعرانه و تکامل وی می‌باشند.

آثار نبوغ‌آمیز نظامی، هم‌اکنون در سراسر جهان، از شهرت بسیار وسیعی برخوردارند. نام نظامی همواره زنده و از ماورای قرون و اعصار بر جای مانده است. دلیل این امر را نیز همانا باید در انسان‌پروری ممتاز آثار وی جستجو کرد که دنیا را به صلح جهانی و پیروزی عدالت فرامی‌خواند.[۲]

۱- تاریخ آذربایجان، پیشین، ص ۸۱.

۲- پروفسور واقف اصلانوف، نظامی گنجوی، آذربایجان شوروی امروز، ۵ ـ ۱۹۸۱، ص ۱۶.

اتابکان آذربایجان

آتا در ترکی به معنی پدر و «بگ،بیگ» به معنی بزرگ و این دو کلمه در حال ترکیب، درست مترادف «لله» یعنی نگاهدارنده و ادب‌آموزنده کودک است، ولی بعدها معنی عالی‌تر و وسیع‌تری پیدا کرد و در ردیف عناوینی چون صدراعظم و امیر و حتّی شاه قرار گرفت...

رسم سلاطین سلجوقی، از ابتدا چنین بود که فرزندان خود را برای تربیت و مراقبت به یکی از امرای درباری یا لشکری آزموده و مورد اعتماد می‌سپردند و به چنین کسی لقب اتابک می‌دادند...[۱]

«پس از مرگ ملک‌شاه، یکی از رسوم معمولی سلاطین این بود که برای یک یا برخی از فرزندانشان و اعضای جوان‌تر خاندان حاکمه «اتابکی» انتخاب می‌کردند و یکی از ویژگی‌های نهاد «اتابکی» هم این بود که «اتابک» با مادر شاهزاده تحت تکفّلش ازدواج می‌کرد. طبق نوشته لمبتون نهاد اتابکی، هم جنبه اجتماعی و هم جنبه سیاسی داشت. «اتابک» در درجه اوّل عهده‌دار آموزش و تربیت شاهزاده بود. از آنجا که در حکومت سلجوقی، اعضای خاندان حاکمه، حاکم ایالتی می‌شدند (رسمی که بعدها به عثمانیان منتقل شد)، در مواردی که شاهزاده خردسال یا جوان بی‌تجربه‌ای بود همراه «اتابکی» که مسؤول او بود به ایالت گسیل می‌شد، به علاوه همین «اتابک» در خلال طفولیّت شاهزاده، مسؤولیّت حکومت ایالتی را نیز داشت. در این حالت، تنها فرق بین «اتابک» و یک نفر حاکم ایالتی، اختیارات او بود که به خاطر ارتباط پدرانه‌اش با

۱- دکترجمال‌الدّین فقیه، آتورپاتگان، ص ۱۵۲.

شاهزاده، این اختیارات رو به فزونی می‌گذاشت.

نقش سیاسی اتابک نیز نظارت بر شاهزاده و جلوگیری از طغیان وی در ایالت تحت سلطه او بود. به علاوه نهاد «اتابکی» تدبیری بود که سلاطین با آن در صدد بودند تا اتّحاد امرایی را که طوعاً و کرهاً حکومت ایالتی را بر عهده آن‌ها گذاشته بودند، نگهدارند. در این مورد اتابک حاکم رسمی و واقعی ایالت بود و شاهزاده تحت تکفّل وی در واقع حاکم فرعی به شمار می‌رفت.»[۱]

چون انحطاط و فتور، در دولت آل سلجوق افتاد، این امیران نوخاسته با عنوان اتابکی که داشتند نفوذ و قدرت بیشتری به دست آوردند و هر یک در قسمتی از این ممالک پهناور به بهانه حمایت از یک شاه سلجوقی و یا سرپرستی از یک شاهزاده جوانی که تمشیّت امور وی رابه عهده داشت، سلطنت خاصّی در بطن سلطنت حمایت شده خود تشکیل داد که در واقع، سلطنت حقیقی، همان بود و چون منصب اتابکی، موروثی بود، سلسله‌هایی به نام اتابکان ترتیب داده شد که برخی تا اوایل قرن هفتم حکومت می‌کردند.

یکی از آن‌ها، سلسله اتابکان آذربایجان می‌باشد که به سبب داشتن مدّاحانی چون نظامی گنجوی و ظهیر فاریابی و پاره‌ای خدماتی که انجام داده‌اند، شهرت آنان بیش از دیگران است.

سلسله اتابکان آذربایجان، بازماندگان مردی به نام «ایلدگز» بوده‌اند که ۹۱ سال (۵۳۱ ـ ۶۲۲) بر آذربایجان و پیرامون‌های آن و گاهی نیز بر عراق فرمانروایی داشته‌اند.[۲]

قلمرو اتابکان در این دوره، در جنوب تا به اصفهان امتداد داشت و در شمال تا به مرزهای شروان و گرجستان می‌رسید.

---

۱ - کارلاکلوزنر، دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۰۴.

۲ - دکترجمال‌الدّین فقیه، آتورپاتگان، ص ۱۵۲.

پس از درگذشت اتابک ایلدگز پسر بزرگترش نصرت‌الدّین محمدجهان پهلوان مقام او را گرفت و پس از او نیز برادر وی مظفرالدّین عثمان قیزیل ارسلان حاکمیّت یافت.

پس از قیزیل ارسلان، قدرت این سلسله رو به ضعف نهاد. بعد از کشته شدن قیزیل ارسلان در سال ۵۸۷ هـ. ق پسر برادر وی ابوبکر ملقّب به نصرت‌الدّین به جای وی نشست و پس از درگذشت او در سال ۶۰۷ هـ. ق، آخرین اتابک آذربایجان مظفرالدّین اوزبک بعد از برادر به جای او نشست و مدّت ۱۵ سال فرمانروای آذربایجان بود، تا این که در سال ۶۲۲ هـ. ق، جلال‌الدّین خوارزمشاه به گنجه تاخت. اتابک اوزبک که از ترس مغول‌ها به این شهر فرار کرده بود، چون یارای هیچ گونه مقاومتی در خود ندید به قلعه النجق نزدیک نخجوان گریخت و چون در آنجا شنید که همسرش به نکاح جلال‌الدّین درآمده، از شدّت غصّه دق مرگ شد و دولت اتابکان آذربایجان به او منقرض شد.

اهمیّت تاریخی این سلسله، در استیلای آنان است که در دهه‌های آخر سلطنت سلاجقه بزرگ بر شمال غربی ایران و نیز در نقشی که به عنوان قهرمانان مسلمان در برابر حکمرانان نوخاسته باگراتیدی مسیحی گرجستان ایفاء کردند.

ضیاء بنیادوف درباره وضعیّت شهرها در این دوران می‌نویسد:

«دوره حاکمیّت اتابکان آذربایجان، دوره شکوفایی زندگی شهری است. در این دوران، بسیاری از شهرهای آذربایجان، مکان بزرگی برای زندگی بودند، چرا که همه انواع صنایع قرون وسطی را در خود جای داده بودند. شهرها نقش کانون تجارت داخلی و خارجی را ایفاء می‌کردند. اگر گذران زندگی یکصدهزار نفر اهالی و حتّی بیش از آن را در نخجوان، بیلقان، تبریز و شاماخی و در حدود نیم میلیون ساکنان گنجه را در نظر بگیریم، آن موقع روشن خواهد شد که این پیشرفت به حساب افزایش تعداد افرادی بود که در پیشرفت روزافزون صنایع دستی تلاش می‌کردند و در نتیجه روستانشینان را به سوی شهرها می‌کشاندند. این روند تا چه حدّ در پیشرفت اقتصاد

روستایی تأثیر داشت، معلومات اندکی در دست داریم.»

این دانشمند فقید درباره برخی از شهرهای آذربایجان در آن عصر معلومات گرانبهایی به دست می‌دهد. از جمله می‌نویسد:

«تبریز شهر استحکام یافته بود و توان گفت که نسبت به دیگر شهرهای آذربایجان از سیستم دفاعی محکم‌تری برخوردار بود. مؤلّف ناآشنای قرن ۱۳ می‌نویسد: «تبریز در زمان اعلیحضرت اتابک ائلدنیز خیلی بزرگ شد، آباد گردید و پایتخت [دولت] یعنی (دارالملک) گردید.»

در تبریز همیشه بازرگانان بیگانه زیادی زندگی می‌کردند، چرا که این شهر همه انواع فرآورده‌های صنایع دستی قرون وسطی را تولید می‌کرد. هیچ صنعت و پیشه‌ای نبود که در تبریز یافت نشود. محصولاتش عبارت بودند از:

اطلس، روپوش نفیس(پیراهن زنانه دامن‌دار)، پارچه زربافت ابریشمی چینی که در روی آن با نخ‌های طلایی گلدوزی شده (دیبای ختایی)، قالی‌ها، پارچه‌های ابریشمی، پارچه خز، روپوش، دوختنی‌های زرّین، مهرها و جلدهای ظریف که توسّط کنده‌کاران منقّش شده بود. در میان محصولات تبریز تافته‌های موج‌دار، لباس‌های ابریشمی که با زر منقّش شده و در بازارها خیلی سریع به فروش می‌رفت و نخ‌های الیافی شهرت داشتند. در تبریز همچنین کاخ سکّه ائلدنیزها قرار داشت. همه این محصولات به کشورهای شرقی و غربی صادر می‌شد.

درتبریز تعداد زیادی ساختمان‌های مسکونی ومؤسّسات‌اجتماعی‌احداث می‌شد. شهر دارای چند مدرسه بود که یکی از آن‌هابا هزینه شمس‌الدّین طغرایی ساخته شده بود. در شهر و اطراف آن چند زیارتگاه وجود داشت و به همین علّت هم عالمان و زاهدان زیادی در تبریز زندگی می‌کردند.

اراضی پیرامون تبریز در میان باغات غرق شده بود و میوه‌های آن‌ها با طعم و کیفیّت خاصّ خودشان مشهور بودند.

یکی از شهرهای بسیار کهن و دارای استحکام آذربایجان، اردبیل بود. این شهر با

محصولات تولیدی خود از قبیل پارچه‌های سیاه و ظریف ابریشمی که در روی آن‌ها با نخ طلایی گلدوزی شده (جامه)، فرآورده‌های تهیّه شده از چوب خلنج[۱] (آلت چوبینه)، شانه‌ها، فنجان‌ها، ظروف سفالی(کاسه)، آلات موسیقی(ساز) و با گاری‌هایش مشهور بود. در منبعی دیگر ذکر می‌شود که در بین این شهر و ساحل دریای خزر جنگلی با درختان پرپشت وجود داشت. برای تهیّه بشقاب و دیگر ظروف، درخت خلنج را از همین محل بریده و می‌آوردند. در شهر تعداد زیادی صنعتگر بودند که به تولید ظروف مشغول بودند.

در سال ۱۲۲۰ میلادی، شهرهای اشنو و ارومیه که یاقوت حموی در آنجا حضور داشت، شهرهای بزرگی بودند. او از وجود باغات و میوه‌های زیاد، به ویژه از وفور گلابی از نوع مرغوبش در این منطقه خبر می‌دهد. این نوع گلابی را او در هیچ جا ندیده بود، این گلابی به علّت ضایع نشدن به مناطق دوردست صادر می‌شد. از این شهرها قالیچه‌ها، بالش‌ها، گردو، سماق، عسل، روغن و لنگ صادر می‌شد.

شهر ارومیه تحت حمایت ویژه اتابک مظفرالدّین اوزبک قرار داشت.

شهر «سورمری» که از قلعه محکمی نیز برخوردار بود، از قدیم در ترکیب قلمرو آذربایجان قرار داشت. این شهر دارای صنایع دستی پیشرفته بود. در بین محصولات صادراتی، اسب‌های اصیل و تندرو، زین، تیردان، سلاح، قالیچه(سجّاده)، پالان‌های خوش‌رنگ(کفل‌پوش)، چهارپایان شاخ‌کوتاه، گاو نر، روغن، عسل و شراب را می‌توان ذکر کرد.

خوی شهر استحکام یافته‌ای بود. از اینجا دیبا، لنگ، لباس تهیّه شده از کتان نازک (کرباس) و ظروف مسی درجه یک صادر می‌شد. در اینجا پارچه ابریشمی توری به نام

۱- خلنج یا خلنگ (به فتح خا و لام) دورنگ، ابلق، ابلک، هر چیز دورنگ، سیاه و سفید، خلنج هم گفته شده، مثال از منوچهری:

تا برآید لخت لخت از کوه میغ ماغگون　　آسمان آبگون گردد ز رنگ او خلنگ

«فرهنگ عمید، ص ۴۶۰»

جولاه(قماش شبیه به تار عنکبوت) نیز تولید می‌کردند.

مراغه مشهورترین و بزرگترین شهر آذربایجان بود. در آنجا تعداد زیادی بناهای تاریخی، مدرسه و منزل(خانقاه) وجود داشت. شهر مرکز اساسی ادبا، شعرا، فقها و محدّثان بود. از اینجا گندم، پنبه، انگور و میوه‌های مختلف صادر می‌شد. همه آن‌ها در این محل ارزان بود.

در منابع، ما نام تاجر مشهور این دوران را کشف کردیم: عمادالدّین ابومحمدمسافربن‌موسی‌بن‌علی التبریزی المراغی.

او بازرگان زبردست و خوش‌رویی بود، به طوری که لباس‌های تهیّه شده از ابریشم، کتان و پارچه‌های پنبه‌ای را خوب می‌شناخت و قیمت آن‌ها را می‌دانست.»(۱)

ضیاء بنیادوف درباره زندگی مدنی مردم آذربایجان در دولت اتابکان می‌نویسد:

«دوران حاکمیّت دولت اتابکان آذربایجان با اعتلای حیات مدنی متمایز می‌شود. در این برهه، مکتب شعر آذربایجان که داهیان برجسته‌ای به فرهنگ جهانی تقدیم کرده، ظهور نموده و به اوج شکوفایی خود می‌رسد. پیشرفت این مکتب درخشان بی‌شک با پیشرفت و ترقّی عمومی آن دوره که علایم آن هنوز هم به قدر کافی تحقیق نشده، ارتباط تنگاتنگی داشت. از این نظر، دوره مورد بحث را می‌توان دوران رنسانس آذربایجان نامید.»(۲)

م.کریمی نیز بر این نظر است که: «قرن ۱۲ میلادی را می‌توان عصر رنسانس ادبی آذربایجان به شمار آورد. ظهور ده‌ها شاعر بلندآوازه و خلق آثار گرانقدر، مؤیّد ادّعای ماست. در این دوره هر چند که به زبان‌های فارسی و عربی نوشته می‌شوند، شاهد رغبت شاعران و عالمان نسبت به زبان و فرهنگ مادری خود هستیم. رغبت شاعرانی چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، مهستی گنجوی، فلکی شروانی و... مصداق مثل

۱- ضیاء بنیادوف، آذربایجان آتابیگلری دولتی، چاپ دوّم، باکو، ۲۰۰۴، ص ۱۶۸ و ۱۷۸.

۲- پیشین، ص ۱۹۷.

مشت نمونه خروار است. نظامی کتاب ارزشمند و جاودانه «دده قورقود» را در آثار خود جان تازه‌ای بخشیده و صدها عبارت و اصطلاح ادبی ترکی را به فارسی برگردانده است. «دده قورقود» چه از نظر موضوع و چه از نظر زبان ادبی در خلّاقیّت آثار این دوران، نقش بارزی ایفا کرده است.

از این دوره به بعد، زبان ترکی آذری نه تنها در آذربایجان به عنوان زبان ادبی شاعران و عالمان مطرح می‌شود، بلکه در کشورهای همجوار، مناطق شرق دریای خزر، آسیای صغیر، خراسان و... زبان ترکی آذری در تدوین آثار ادبی مورد استفاده قرار می‌گیرد. و.بارتولد، پطروشفسکی با اشاره به توانمندی زبان ترکی آذری، نقش آن را در قرن‌های سیزده الی پانزده میلادی در خلق آثار ادبی خاورمیانه و نزدیک قابل توجّه و اهمیّت می‌دانند. در این دوره به قول پروفسور حاجیف، زبان ادبی آذری به زبان قدرتمند مشرق زمین تبدیل شده بود.»(۱)

«ادموند کلیفورد باسورث» هم در این زمینه می‌نویسد: «ایلدگزیان ترک‌نژاد در پیشبرد تمدّن ایرانی ـ اسلامی دوره خود سهمی بایسته داشتند... ائلدنیز در تقویٰ و حمایت از علماء شهره بود، او در همدان که سرانجام در آنجا هم مدفون شد، مدرسه بزرگی ساخت و املاکی را بدان وقف کرد. حتّی فردی چون ابوبکر که در میگساری دستی توانا داشت دوستدار علما بود و مساجد و مدارس بزرگی برپا کرد. دولتشاه سمرقندی بر شمار زیاد شاعران محافل درباری ایلدگزیان تأکید ورزیده و این که شاعرانی چون اثیرالدّین اخسیکتی، مجیرالدّین بیلقانی، ظهیرالدّین فاریابی، نظامی، قوامی، مطرزی و یوسف فضولی در این دربارها به سر می‌بردند. عوفی به این اسامی، نام‌های عمادالدّین غزنوی و شفروه اسفراینی از مدیحه‌سرایان پهلوان محمد را نیز می‌افزاید. از میان این شاعران، سهم و نقش مجیرالدّین شاگرد خاقانی در دربار قیزیل ارسلان و ظهیرالدّین در دربار قیزیل ارسلان و ابوبکر بیشتر و چشمگیرتر است.

---

۱ - م.کریمی، مقدّمه‌ای بر تاریخ تحوّلات زبان ترکی آذری، ص ۵۷.

نظامی یکی از سفرهای نادر خود را از زادگاهش گنجه از برای دیدار با قیزیل ارسلان انجام داد و کمابیش چهار مثنوی از خمسه او در ارتباط با ایلدگزیان بود. او مخزن‌الاسرار را به ائلدنیز اهدا کرد، خسرو و شیرین را به سلطان طغرل‌بن‌ارسلان، پهلوان محمد و قیزیل ارسلان تقدیم نمود و از قیزیل ارسلان چهار روستا به عنوان صله دریافت کرد، او نسخه نخستین اسکندرنامه و هفت‌پیکر را به ابوبکر اهدا کرد.»[۱]

ضیاء بنیادوف در بخش دیگری از اثر گرانسنگش می‌نویسد:

«منابع اسامی بسیاری از دانشمندان را که از آذربایجان برخاسته‌اند حفظ و نگهداری کرده‌اند. همین دانشمندان نه فقط در آذربایجان، بلکه به تعبیر امروزی در بغداد، قاهره، دمشق و دیگر شهرها هم فعّالیّت نموده‌اند. ضمن تقدیم معلومات درباره چند دانشمند که استخراج و معرفی اسامی آنان نصیب ما شده است، باید یادآور شویم که منابع اساساً اسامی متخصّصان الٰهیات، حقوق و آداب و سنن را ذکر می‌کنند:

۱ ـ فخرالدّین‌ابوالفضل اسماعیل‌بن‌المثنّی التبریزی.

در مدرسه «النظامیّه» بغداد خطابه‌هایی قرائت می‌کند. او مؤلّف کتاب «تاریخ آذربایجان» است. لکن با کمال تأسّف اثر یاد شده به دست ما نرسیده است. ابن‌المثنّی در سال ۵۸۰ هجری (۱۱۸۵) در تبریز درگذشته است. ابن‌الفوطی[۲] ترتیب‌دهنده آثار شخصیّت‌های نام‌آور می‌نویسد:

«هنگامی که در تبریز درباره سیماهای تابناک رده‌بالا سئوال می‌کردم، برایم نام ابن‌المثنّی را ذکر می‌کردند. پرسیدم: «شخص دوّمی که مانند او باشد وجود دارد؟ پاسخ دادند: «او یگانه است، دوّمی وجود ندارد.»

۲ ـ ابوالفضل محمودبن احمدبن محمد الاردبیلی.

---

۱ - سلجوقیان، ترجمه و تدوین دکتریعقوب آژند، ص ۲۶۲.

۲ - ابن‌فوطی معروف به ابن‌صابونی، کمال‌الدّین‌عبدالرزّاق احمد مکنّی به ابن‌فوطی، از مشاهیر علمای حدیث و تاریخ و صاحب نظر در حکمت (۶۴۲ ـ ۷۲۳) از آثار اوست: مجمع‌الآداب فی معجم‌الاسماء علی معجم‌الالقاب در ۵۰ جلد و... (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۸۵).

۳ ـ عبدالخالق‌بن ابوالمعالی‌بن محمد الارانی.

۳ ـ الزکی‌بن الحسین‌بن عمر البیلقانی.

۵ ـ امین‌الدّین مظفّرابن‌ابومحمدابن‌اسماعیل‌ابن‌علی التبریزی.

۶ ـ تاج‌الدّین ابوالفضایل محمدابن الحسین‌ابن عبدالله الارموی.

۷ ـ عمدةالدّین ابومنصور محمدابن اسدابن محمدابن عمادالدّین عبدالحمیدابن محمد التبریزی.

۸ ـ ابوحفص عمرابن عثمان‌ابن شعیب الجنزی، ادبیات‌شناس.

۹ ـ ابوالفضل اسماعیل‌بن علی‌ابن ابراهیم الجنزوی.

۱۰ ـ حدّادابن عاصم‌ابن بکران ابوالفضل النخجوانی، محافظ کتابخانه گنجه.

۱۱ ـ شمس‌الدّین محمدابن علی‌ابن ملک‌داد التبریزی(شمس تبریزی).

۱۲ ـ شیخ‌ابوحمید تاج‌الدّین الارموی.

۱۳ ـ قاضی‌شمس‌الدّین الهویّی، حقوق‌شناس.

۱۴ ـ قوام‌الدّین ابونصر یونس‌ابن منصورابن ابراهیم الشیروانی.

۱۵ ـ کمال‌الدّین ابوعبدالله ابومحمدابن امام‌الدّین عبدالحمیدابن محمدابن علی‌ابن محمدابوموسیٰ التبریزی، قاضی.

۱۶ ـ معین‌الدّین ابومحمد اسماعیل‌ابن محمدابن اسماعیل التنترانی المراغی، ادیب.

۱۷ ـ محی‌الدّین ابومحمد الحسن‌ابن صدرالدّین محمدابن عبدالله المراغی، قاضی مراغه.»[۱]

---

۱ - ضیاء بنیادوف، پیشین، ص ۲۰۵.

آذربایجان در حمله مغول

در پائیز سال ۶۱۶ هـ. ق، چنگیزخان مغول از راه کاشغر و بلاساغون که قبلاً به تصرّف مغولان درآمده بود، به قلمرو خوارزمشاهیان یورش برد، تداوم این حملات که توأم با قتل و غارت بود، تأثیرات فاجعه‌باری در تمام نقاط ایران آن روز از جمله آذربایجان که در قلمرو حاکمیّت اتابک اوزبک بود برجای گذاشت.

«نخستین مقطع تهاجم مغولان، یک دوره تقریباً چهل ساله را در بر گرفت و در خلال آن شرق ایران، ویرانی زیادی را تجربه کرد و دامنه ویرانی به تدریج به آذربایجان هم کشیده شد. مرکز ایران به دلیل تسلیم در مقابل مغولان، از ویرانی و تخریب رهایی یافت. در این مقطع از هجوم مغولان، سلطنت خوارزمشاهیان از بین رفت و تلاش‌های فرزند او جلال‌الدّین هم برای بازگرداندن قدرت خوارزمشاهی به نتیجه و انجامی نرسید.»(۱)

جالب توجّه است که مردمان ستمدیده مناطقی که مورد تهاجم بودند، بیش از مغول‌ها از جلال‌الدّین خوارزمشاه و سپاهیان او صدمه دیدند.

ابن‌اثیر در تاریخ خود، حمله مغول‌ها را چنین تصویر می‌کند: «... تاریخ چنین چیز و یا شبیه آن را به خود ندیده است. برخی از آنان (مغولان) وارد آذربایجان و ارّان شدند و در مدّتی کمتر از یک سال غارت و ویرانی بر جای نهادند و بسیاری از مردم را نابود کردند و برخی نیز فرار کردند و جان خود را خلاص نمودند.»(۲)

۱- ایلخانان، ترجمه و تألیف دکتریعقوب آژند، ص ۸.

۲- ن.تولیف، از پیدایش انسان تا رسایی فئودالیسم در آذربایجان، اقتباس و ترجمه ح.صدیق، ص ۷۰.

و به همین علّت است که [مادّه] تاریخ ظهور و خروج چنگیزخان را که با خروج خود جهنّمی برپا کرد (دوزخ) گفته‌اند.(۱)

در زمستان ۶۱۸ هـ. ق مغولان به آذربایجان و قفقاز لشکر کشیدند و پس از آن که بر گنجه دست یافتند، دیگر مانعی بر سر راهشان به گرجستان نبود. مهاجمان پس از تصرّف اردبیل، به تبریز روی آوردند.(۲) و سه بار شهر را محاصره کردند، اتابک اوزبک از شهر فرار کرد، مدافعه شهر را رئیس قلعه‌بیگی شمس‌الدّین طغرایی به عهده گرفت که از طرف مردم شهر جداً پشتیبانی می‌شد که نتیجتاً مغول‌ها بر اثر مقاومت سرسختانه شهر تبریز، از هجوم به شهر صرف نظر نموده و به دریافت مبلغ زیادی از تبریزیان اکتفا کردند.(۳) ولی بیلقان را که سفیرشان قبلاً در آنجا به قتل رسیده بود، با خاک یکسان کردند.(۴)

«حافظ‌حسین کربلایی تبریزی» در این باره می‌نویسد: «در سال ۶۱۷ هـ. ق، لشکر مغول به سرکردگی جبه‌نویان و سُبُتای متوجّه تبریز شدند و حاکم تبریز در آن ولا اتابک اوزبک بود مست و لایعقل روز را به شب می‌آورد و شب به روز می‌برد، با اعیان و اشراف تبریز مشورت کرده گفت که اگر مغول بدین ولایت رسد بی‌شک از ایشان به ما آن رسد که به دیگران رسیده، اکنون تدبیر آن است که به اختیار خویش نزل و پیشکش فرستیم که شاید مندفع گردد این بلا. اکابر تبریز را این رأی موافق افتاد و انواع امتعه و اصناف اقمشه بر چهارپایان بار کردند و به استقبال فرستادند و چون رسول با محمولات به گریوه محمودآباد رسید، چشم امرای مغول بر آن‌ها که افتاد، از راه بیرون رفته فرود آمدند و بر صندلی‌ها نشستند به عرض اموال اشارت کردند در اثنای عرض، نظر ایشان بر ظرفی افتاد که پرسیماب بود از حقیقت آن پرسیدند، رسول جواب داد که

۱- حاج‌حسین نخجوانی، موادالتواریخ، ص ۳۲.
۲- برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۳۳.
۳- تاریخ آذربایجان، ترجمه دکترنصرالله اسحقی بیات، (ج ۱)، ص ۸۳.
۴- برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۳۳.

دارویی است قاتل شپش. والی ما گفت که این لشکر از راه دور می‌رسند و لامحاله گزندگان در جامه‌های ایشان باشد. این سخن ملایم طبع امرای مغول افتاده گفتند کسی که نخواهد در جامه‌های ما گزنده باشد ما ولایت او را خراب بکنیم؟ و شحنه [ای] جهت تبریز نامزد کرده، رسول را پایزه [سکّه] چوبین که نزد مغول اعتبار تامّ دارد دادند و هم از راه عنان عزیمت به جانب خوی و سلماس معطوف کردند و به تبریز نیامدند به برکت رأی صواب‌نمای آن بزرگ، آن بلا مندفع کردند.»(۱)

«عبّاس اقبال آشتیانی» نیز می‌نویسد: «... مردم تبریز که از حرکات جلال‌الدّین و عمّال او دل خوشی نداشتند و یک بار نیز جمیع اتباع جلال‌الدّین را به قتل رسانیده و سرهای ایشان را پیش مغول فرستاده بودند، همین که از نزدیک شدن آن جماعت اطّلاع یافتند، به صلاحدید قاضی و رئیس شهر [شمس‌الدّین طغرایی] از در اطاعت درآمدند و انواع تحف و هدایا از مال و پارچه‌های قیمتی تقدیم سران سپاه مغول کردند و از ایشان قبول شحنه نمودند و بر عهده گرفتند که هر سال خراجی گزاف تقدیم دارند.

سرداران مغول جماعتی از پارچه‌بافان استاد شهر را برای خدمت به اوگتای قاآن برگزیدند و امر دادند که جهت او خرگاهی گرانبها و نفیس که خارج آن از اطلس زرکش و داخل آن از سمور و سنجاب بود ساختند و با این تدبیر، شهر تبریز در میان بلاد ایران از قتل عام و خرابی مغول نجات یافت.»(۲)

«در سال ۱۲۲۱ میلادی مغول‌ها شهرهای مراغه، اردبیل، سراب، خوی، سلماس و نخجوان را از بنیان خراب کردند و وضع شهر ثروتمند بایلاکان که مرکز تجارت و صناعت به شمار می‌رفت بیش از سایر شهرها غم‌انگیز بود. توانگران شهر تصمیم گرفتند به وسیله مذاکره با نمایندگان مغول، شهر را بازخرید نمایند، ولی به علّت سنگینی غرامت پیشنهادی از طرف مغول‌ها این مذاکرات سر نگرفت و مردم ناراضی

---

۱ - روضات‌الجنان و جنّات‌الجنان، (ج ۱)، ص ۴۵۲.

۲ - تاریخ مغول، ص ۱۴۳.

نمایندگان مغول را کشتند و مغول‌ها هم شهر را متصرّف شده آنجا را ویران کردند. در سال بیستم سده سیزدهم، شهر بایلاکان از نو برپا گردید و اطراف آن دیوار تدافعی آجری کشیده شد، ولی در سال پنجاه همین سده لشکریان هولاکوخان از نو شهر را گرفته خراب نمودند. بعد از آن این شهر از صحنه تاریخ خارج گردید و دیگر برپا نشد.

مراغه و دهات اطراف آن از طرف مغول‌ها غارت و تخریب گردید و بعد نوبت هجوم مغول‌ها به شهرهای شمال ارس رسید، شهرهایی که مرکز تجارت و صنایع بودند، دچار وضع فلاکت‌باری شدند.

... اشغال مغول‌ها نتایج مصیبت‌باری در تعیین مقدّرات مردم آذربایجان به بار آورد و صدها هزار نفر کشته شده و یا به اسارت درآمدند. بنا بر تأیید مورّخ ایرانی «جوینی» در هر جایی که عدّه نفوس آنجا به صدها هزار نفر می‌رسید، بیش از صد نفر باقی نمانده بود. مردم شهرنشین و ده‌نشین که به تبعیّت کوچری‌های عقب‌مانده مغول درآمده بودند بیش از همه صدمه دیدند، زیرا کوچری‌ها به حساب زمین‌های زیر کشت، مراتع خود را توسعه داده، خرابی زیادی به کشاورزی و تمدّن شهری وارد ساختند، این خرابی‌ها به اندازه‌ای بود که تا پنجاه سال بعد از اشغال آذربایجان توسّط مغول‌ها فقط یک دهم اراضی متروکه به زیر کشت درآمدند و نه دهم آن همان طور به حال متروکه باقی ماندند. مغول‌ها نهرها و کانال‌های آبیاری را که در نتیجه تلاش چندین صدساله به وجود آمده بود به کلّی ویران کردند. بنابراین بسیاری از مناطق که در حال شکوفایی بودند چنان ویران گشتند که دیگر آباد نشد و تبدیل به صحاری گردیدند.»[۱]

مهندس‌مهدی بازرگان درباره وضعیّت سرزمینی آذربایجان مطالبی دارد که مربوط به این مبحث می‌شود. وی می‌نویسد:

«جغرافیادانان که ایران را جزء مناطق استپ خشک می‌شمارند، آذربایجان را سرزمینی معرفی می‌کنند که دارای گیاهان مدیترانه‌ای است. در مقابل اراضی شوره‌زار

۱- تاریخ آذربایجان، ترجمه دکتر اسحقی بیات، (ج ۱)، ص ۸۳.

و دشت‌های سستی که تبریز بر آن‌ها بنا شده، مراغه و ارومیه خرّم و سرسبزند. در حدّ فاصل میان ارومیه و دریای خزر، در دامنه کوهستان سهند و سبلان (۳۶۰۰ تا ۴۸۰۰ متر ارتفاع) مراتع زیبایی قرار دارند که در تابستان، اهالی مراغه، تبریز و اردبیل همراه با رمه‌های گوسفند و گاو و اسب و شترهایشان برای ییلاق به آنجا می‌آیند. به عکس در حوالی مصبّ رود ارس و کورا، استپ‌های پست دشت مغان و ارّان چراگاه‌های قشلاقی هستند که از ماه ژانویه(دی) به بعد، در آنجا علف و سبزه می‌روید و دام‌ها را در این مرغزار می‌چرانند و از ماه مه(خرداد) به بعد گرمای هوا شبانان را به کوهپایه‌ها می‌راند.

وجود مراتع ییلاقی و قشلاقی که مکمّل یکدیگرند و فراوانی آب که از سلسله جبال سهند و سبلان سرازیر و اراضی را مشروب می‌سازد، موجب شد که قبایل ترک و ترکان آسیای مرکزی، هنگام آمدن به آذربایجان به این اراضی چشم طمع بدوزند. از زمان سلجوقیان، چند عشیره ترک در آنجا سکونت گزیدند و در عهد مغولان، قبایل سلطنتی ترک با اغلب اشراف و قشون خود به تمامی در این ناحیه مستقر شدند. زیرا در دشت مغان و ارّان، امکانات قشلاق برای اسبان قشونشان فراهم بود و چنان که دیدیم اولاد چنگیزخان از تبریز و مراغه، حکومتشان را در سراسر ایران بسط دادند. در نتیجه برخلاف آنچه گفته می‌شود منطقه مغولی نشد، بلکه به طور نسبی ترک‌نشین گردید...»[۱]

«چنگیز اینک ۷۲ ساله بود و زمان، سال ۶۲۴ هـ. ق و جهانگشای خونخوار، در اوج عظمت و در رأس امپراطوری وسیع و منظّم و مطیع خود، در سراشیبی گور، نشسته بود.

او در نزدیکی‌های شهر (تس‌اینگ ـ چوئی) در سرزمین تنگغوت‌ها درگذشت.

در داستان چنگیزخان اشاره شده بود که بنابر وصیّت تلویحی چنگیزخان، او را

۱- خاطرات مهندس بازرگان، (ج ۱)، ص ۱۱۶.

در دامنه کوه بورقان قلدون، زیر درخت سدری انبوه به خاک سپردند. امّا تاکنون هیچ کس به درستی جای قبر چنگیزخان را نمی‌داند. پروفسور «کزلف» به دنبال تحقیقاتی که در شهر کراخوتو، در قسمت جنوبی صحرای گُبی انجام داده، بر اساس اسناد کشف شده مربوط به قوم سیت و مردم سیبری، مکان قبر چنگیز را نامعلوم ذکر می‌کند...»[۱]

ولی گویا مزار وی در سال‌های اخیر در سرزمین ترکستان چین که «سین‌کیانگ» نامیده می‌شود کشف شده است. روزنامه «حیات نو» در این زمینه می‌نویسد: «باستان‌شناسان چینی اخیراً موفّق به کشف آرامگاهی در استان «سین‌کیانگ» شدند که گفته می‌شود متعلّق به «چنگیزخان» مؤسّس مغولستان کهن است. آرامگاه یاد شده در بخش «چینگ خه» در شمال استان «سین‌کیانگ» واقع است. سال‌هاست که باستان‌شناسان گمان می‌کردند آرامگاه چنگیز در کوهستانی به نام «اتلای» قرار دارد. به گفته یکی از محقّقان موزه «سین‌کیانگ» گور کشف شده، قبر واقعی چنگیزخان است و آرامگاه «گاندلی» در مغولستان داخلی متعلّق به وی نیست.

مؤسّس مغولستان، در سال ۱۲۲۷ میلادی(۶۰۶ شمسی) در منطقه «لیوپاشان» که امروزه استان «گانسو» چین نامیده می‌شود، بر اثر بیماری درگذشت و طبق سنّت مغولی، توسّط فرماندهان نظامی و نزدیکانش مخفیانه دفن شد. این امر باعث شد تا کارشناسان و محقّقان هیچ گاه نسبت به محل دفن وی مطمئن نباشند.»[۲]

۱- پناهی سمنانی، چنگیزخان چهره خونریز تاریخ، ص ۲۰۷.

۲- حیات نو، ۱۳۷۹/۶/۲۶، ص ۴.

آذربایجان در عهد ایلخانان

پس از چنگیز، خان بزرگ مغول «منگوقاآن» کار عظیم تصرّف مجدّد و تحکیم مستملکات مغولان را در آسیای غربی به عهده برادرش هولاکوخان گذاشت. زیرا در فاصله مرگ چنگیزخان تا این زمان، استیلای مستقیم خان بر دنیای اسلامی جنوب آمودریا سخت سست و ضعیف شده بود. بنابراین هولاکو به سوی مغرب عزیمت کرد. مقاومت اسماعیلیان یا فداییان شمال ایران را در هم شکست (۶۵۴/۱۲۵۸)، لشکریان خلیفه را در عراق قلع و قمع کرد و آخرین خلیفه عباسی، مستعصم را کشته (۶۵۶/۱۲۵۸) و به سوی شام پیش راند. اما در آنجا مغولان در عین جالوت واقع در فلسطین، از ممالیک مصر شکست خوردند (۶۵۸/۱۲۶۰) و جلو پیشرفت آنان گرفته شد. اینک هولاکو حکمرانی ایران، عراق و آناطولی را به دست گرفت و لقب ایلخان یافت.

«ج.ج.ساندرز» معتقد است که: «مغولان وقتی که به سرپرستی هولاکو به ایران بازگشتند، مستقیماً به سوی چراگاه‌های بزرگ آذربایجان و دشت‌های مغان و ارّان روی آوردند و این نواحی در سال‌های بعد، مرکز قدرت ایلخانان شد. آذربایجان سیاسی نیز در این زمان در موقعیّت ممتازی قرار داشت، زیرا مغولان از این اردوگاه‌های پهناور، می‌توانستند حکومت‌های مسلمان عراق، شام، آناطولی و سلطنت‌های مسیحی قفقاز

را زیر نظر داشته باشند.»[۱]

با وجود جنگ و نابسامانی داخلی، دوره ایلخانان، از دوره‌های پررونق تاریخ ایران است. جانشینان هولاکو به دین اسلام گرویدند. تبریز و مراغه که پایتخت ایلخانان بودند، مرکز علم و دانش گشتند. به ویژه تاریخ‌نگاری و علوم طبیعی مورد توجّه قرار گرفت.[۲]

«مارکوپولو تبریز را «شهری بزرگ و باشکوه» وصف کرده است. «فرایاراادوریکوبوردنونه» درباره تبریز چنین نوشته است (۷۲۰ هـ. ق / ۱۳۲۰ میلادی): «بهترین شهر دنیا برای تجارت است. هر نوع کالایی در اینجا به وفور یافت می‌شود... مسیحیان تبریز معتقدند مالیاتی که این شهر به فرمانروای خود می‌پردازد، از تمام آنچه که کشور فرانسه به پادشاهش می‌دهد بیشتر است.» «کلاویخو» تبریز را «شهری عظیم با ثروت و کالای فراوان و بناهای زیبا و مساجد باشکوه... وتابناک‌ترین حمام‌های دنیا» یاد کرده و جمعیّت آن را به یک میلیون نفر تخمین زده است.»[۳]

دکتر «کریستف ورنر» در پیش‌گفتاری که به کتاب خود تاریخ تبریز (از زندیه تا قاجاریّه) نگاشته، مطالبی هم درباره موقعیّت این شهر در دوران ایلخانان دارد. وی می‌نویسد:

«در سده‌های ۱۳ و ۱۴ میلادی/هفتم و هشتم هجری، خان‌های مغول که به جایگاه اقتصادی ـ سیاسی خود در میانه آسیا و اروپا آگاه شده بودند بر آن شدند تا تبریز را به پایتختی خود برگزینند. این شهر را از آن پس، از چنان جایگاهی برخوردار گشت که «دارالسلطنه» نام گرفت و گرانیگاه مسایل بازرگانی و داد و ستد شد.

۱- تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۸۰.

۲- کلیفورد ادموند بوسورث، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۲۲۸.

۳- ویل دورانت، تاریخ تمدّن، (اصلاح دینی)، ص ۷۸۱.

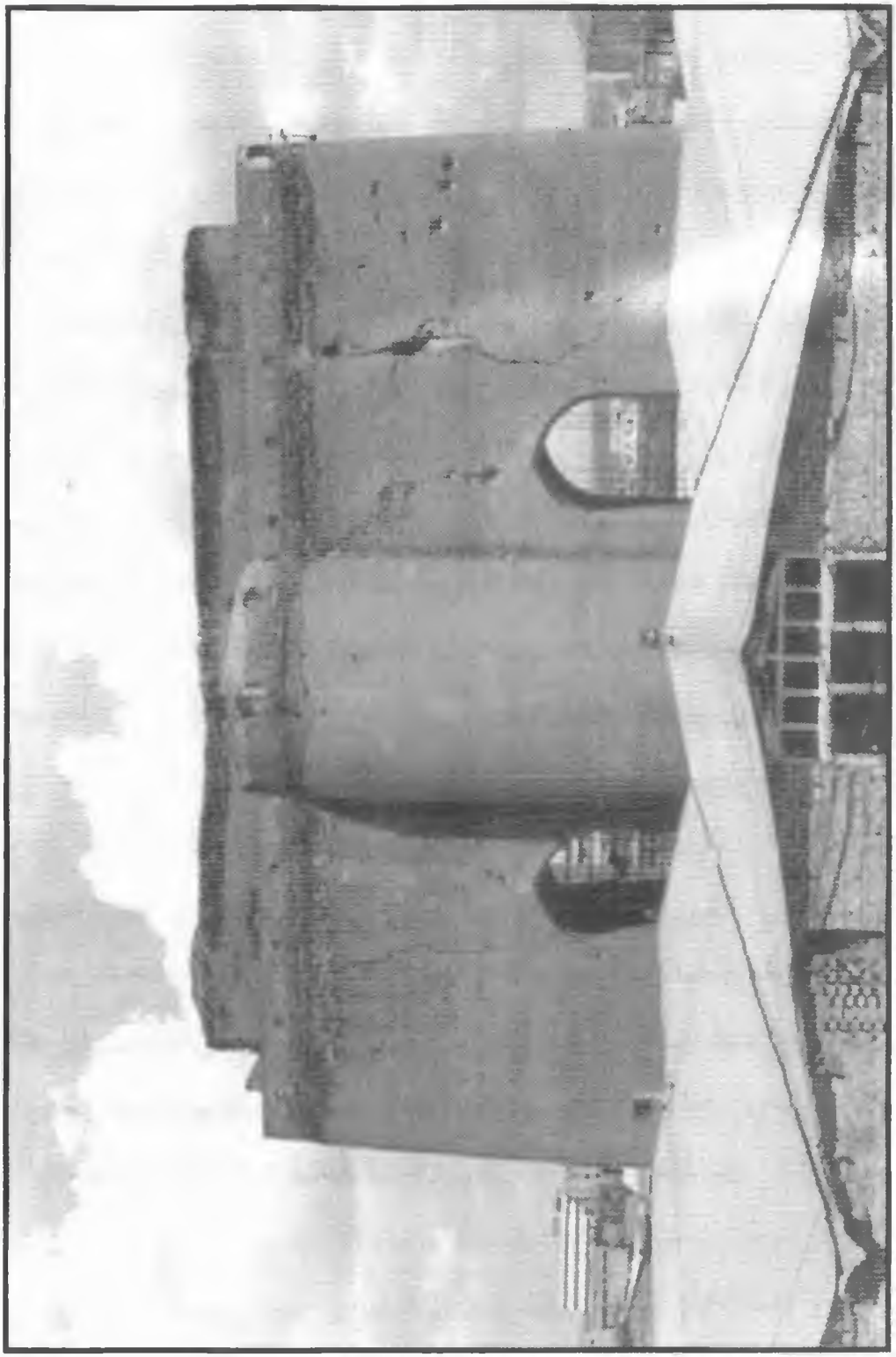

ارک علیشاه

واحدهای وزن و پول سراسر قلمروهای مغولی و حکومت‌های پس از آن، واحد استانده «تبریزی» شد. نویسنده نشان داده که در سرتاسر این دوره، واحد پولی «تومان» و واحد وزنی «خروار» رواج کامل داشته است. وی زیر تقسیم‌های «دینار» را برای تومان و «من» و «سیر» را برای خروار برشمرده است. وی برای روشن‌تر شدن و دقّت خود در محاسبه ارقام در سندهای فروش یا اجاره در روزگار قاجاریان پیوستی را نام «پول، وزن و یادداشت‌های فنّی» بر کتاب افزوده است. در این پیوست بادقّت تمام سیر پرونده ارزش تومان را (از قول هینتس) برای روزگار زندیان (۳۰ مارک طلا)، زمان آقامحمدخان (۱۷ مارک)، فرمانروایی فتحعلی‌شاه (۱۵ مارک) و حکومت ناصرالدّین‌شاه (۱۰ مارک) را محاسبه کرده است.»[۱]

«از سال ۶۵۱ یعنی سال حرکت هولاکو به ایران که مبدأ تاریخ تشکیل حکومت ایلخانی محسوب می‌شود تا سال ۷۳۶ یعنی سال وفات سلطان‌ابوسعید بهادرخان‌بن‌اولجایتو. این دوره و بخصوص روزگار فرمانروایی دو ایلخان بزرگ غازان‌خان و اولجایتو، دوران طلایی و درخشان عصر ایلخانی به شمار می‌رود. از لحاظ تأسیس بنیادهای خیر و حوزه‌های بزرگ علمی و دارالعلم‌های معتبر و اعزاز و اکرام و ترفیه حال علما و متصوّفه و تشویق اهل حرفه و صنعت و رونق تجارت و فلاحت و عمران و آبادی بلاد و اعطای آزادی مذهبی و تأمین رفاه مردم و وضع قوانین مفید و مترقّی در مسیر تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی و تعدیل مظالم دیوانی و طبقاتی از ادوار استثنایی و منحصر به فرد در تاریخ میهن ما محسوب می‌شود.

قوانین مترقّی انسانی و اجتماعی واخلاقی غازانی، ناظر به تأمین نظم کشوری و لشکری و تأمین عدالت اجتماعی و رفع ظلم و اجحاف عناصر دیوانی و اداری و تصفیه دستگاه قضاوت و تعدیل تعصّبات و مناقشات و اختلافات مذهبی و استقرار نظام اقتصادی و تجاری شایسته و حمایت از توسعه موقوفات و ابواب‌البرّ و

۱- کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، چاپ تهران، آذرماه ۱۳۸۲، ص ۱۵.

حوزه‌های علمیّه و تشویق و تقویت اهل دانش و بینش. مجموعه قوانین غازانی از لحاظ اهمیت و عمق هدف‌های انسانی و اجتماعی در ادوار تاریخی ایران کم‌نظیر و اعجاب‌انگیز است.»[۱]

غازان‌خان در ۱۱ شوّال ۷۰۳ هـ. ق / ۱۷ مه ۱۳۰۴ درگذشت و برادر کهترش اولجایتو [در زبان مغولی به معنای «سعادت‌آور» می‌باشد] به جای او بر تخت سلطنت نشست.[۲]

تاریخ جلوس اولجایتو سلطان‌محمد خدابنده را احمدبن محمد تبریزی در منظومه‌اش چنین گفته است:

چو گردید تاریخ بر دال ذال خرد گفت ازین به ندیدیم سال
که سلطان‌محمد در او پادشاست که دریادل و عاقل و پارساست[۳]

بعد از سال ۷۰۷/۱۳۰۷ اولجایتو بر آن شد که پایتخت جدیدی در سلطانیّه نزدیک قزوین بسازد و هنرمندان و معماران را بدین کار برانگیخت و در نتیجه سبک خاصّ و متمایز ایلخانی در معماری اسلامی پدید آمد.[۴]

«اولجایتو در سلطانیّه، بقعه باشکوهی بنا کرد، (۷۱۳ هـ. ق / ۱۳۱۳ میلادی) و قصد داشت مقبره دو نفر ائمه مذهب شیعه، یعنی علی(ع) و حسین(ع) را به آنجا منتقل سازد که این نقشه عملی نشد و استخوان‌های خود خان در آن جایگاه با ابهّت آرام گرفت.»[۵]

نظریات جهان‌بینانه مغولان، ارتباط آن‌ها با فرهنگ‌های مختلفی چون اروپای مسیحی و چین، تأثیرات فکری، بازرگانی و هنری تازه‌ای در این مرز و بوم بر جای

۱- منوچهر مرتضوی، مسایل عصر ایلخانان، ص ۷ و ۸۷.
۲- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، ص ۶۲۸.
۳- حاج‌حسین نخجوانی، موادالتواریخ، ص ۳۱.
۴- سلسله‌های اسلامی، پیشین.
۵- ویل دورانت، پیشین، ص ۸۰۵.

گذاشت. مثلاً در شهر تبریز، ماندگاه‌هایی برای بازرگانان ایتالیایی پدید آمد و مملکت ایلخانی نقش ارتباطی مهمّی در بازرگانی با شرق دور و هند پیدا کرد.(۱)

زیباترین آثار معماری این عهد یعنی سده‌های ۱۴ ـ ۱۳ میلادی، هنوز در آذربایجان پابرجاست. ارک بزرگ تبریز، گنبد سلطانیّه، مسجد جامع مرند و گنبدهای متعدّد در مراغه از این عهد به یادگار مانده است.

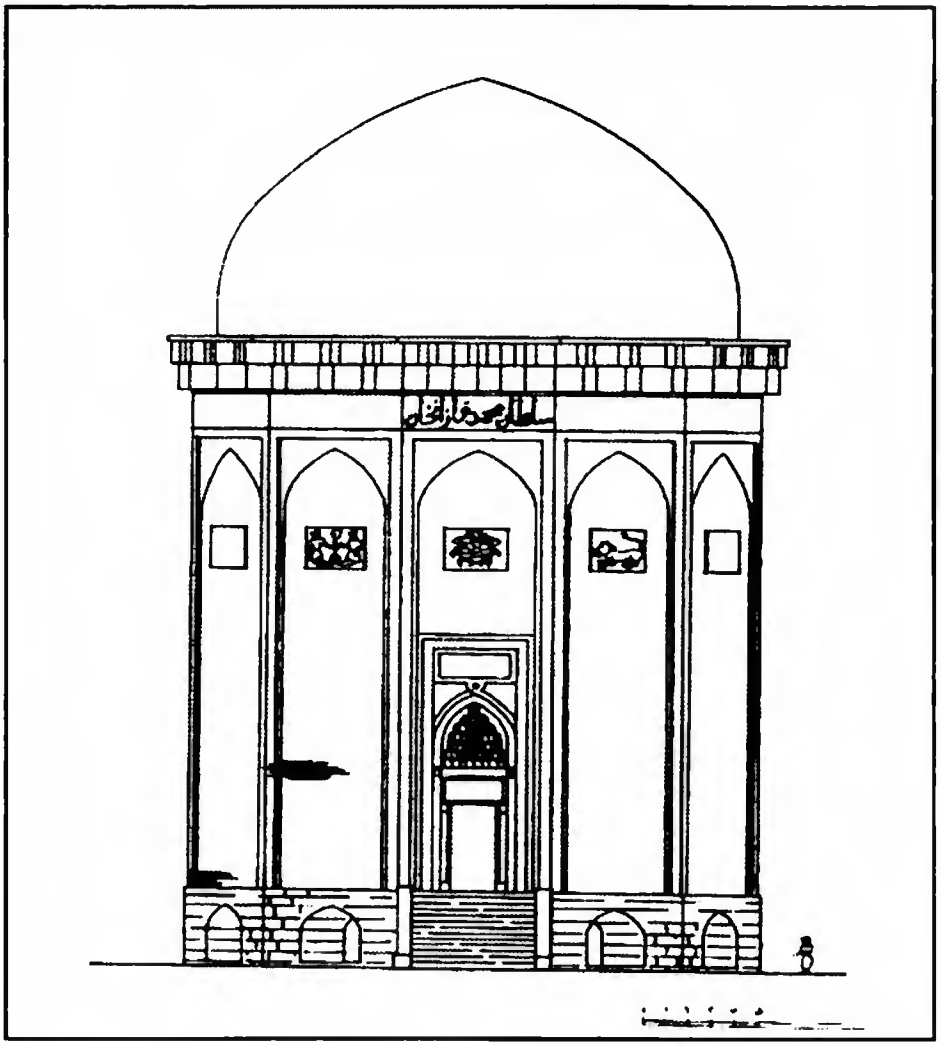

طرحی از شنب‌غازان تبریز

۱ - سلسله‌های اسلامی، پیشین.

«به طور کلّی در معماری دوره ایلخانی، پلان‌ها، فنون و نقوش تزیینی دوره سلجوقی ادامه یافت و پس از تقریباً پنجاه سال رکود، دوره جدیدی از شکوفایی معماری از راه رسید. این تحوّل بر اثر اسلامی شدن، ایرانی شدن و شهری شدن سلسله ایلخانی در زمان غازان‌خان (۷۰۳ ـ ۱۳۰۴/۶۹۴ ـ ۱۲۹۵) بود.

... یکی از ویژگی‌های بدیع معماری دوران مغولان، ساختن مجتمع‌های معماری در محلّات نو ساخته شهر، همچون غازانیّه غازان‌خان و ربع رشیدی رشیدالدّین فضل‌الله وزیر، در نزدیکی تبریز بوده است. غازانیّه در بردارنده آرامگاه سلطان و عمارات کاخ او، یک مسجد، دو مدرسه، یک خانقاه، یک زاویه برای سادات، یک رصدخانه، بیمارستان، کتابخانه، بناهای آرشیوی و دیوانی، حمّام‌ها و فوّاره بوده است.

ربع رشیدی هم دو مسجد، مدارس، یک خانقاه، مؤسّسات علمی، دو کتابخانه، بیمارستان‌ها، حمّام‌ها، کاروانسراها، آسیاب‌ها، کارخانه‌های کاغذسازی، رنگرزی، ضرّابخانه و باغات گوناگون داشته است. البتّه معلوم نیست که این بناها بر اساس شیوه‌ای همبسته و یاگسسته ساخته شده‌اند. اگر بر اساس شیوه همبسته‌ای بوده باشد و ظاهراً همه اقوال هم مبتنی بر آن است، پس این مجتمع‌ها در واقع پیشرو تأسیسات سلاطین عثمانی در ازنیق، بورسه و استانبول برشمرده می‌شوند.»[۱]

«شنب غازان در زمان غازان‌خان، از اعتبار علمی خاصّی برخوردار بوده و مرکز تجمّع صدها عالم، عارف، صنعتگر و هنرمند از تمام گوشه گوشه سرزمین پهناور ایلخانی بوده است که متأسّفانه در طول سال‌های ستمشاهی، ستم فرهنگی آذربایجان، بسیاری از این زیبایی‌ها را مستور داشته است و همّتی می‌خواهد تا آتش از زیر خاکستر نمایان شود. حتّی سلطانیّه، در همین اوان توانسته است صدها عالم را گرد آورد، به طوری که از شام و حلب و مصر دانشمندان عالم اسلام در سلطانیّه سکنی

---

۱ - ایلخانان، ترجمه و تألیف دکتریعقوب آژند، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۰.

گزیده و به رواج علم و هنر پرداخته‌اند.»[۱]

در اواخر سدهٔ ۱۳ و سدهٔ ۱۴، در زمینه دانش و فرهنگ نیز ترقّی محسوسی دیده می‌شد. اشعار عزّالدّین حسن اوغلو آثار زیبای غنایی زبان ترکی آذری به شمار می‌رفت. در سال ۱۲۵۹ میلادی رصدخانه مشهور مراغه، در نزدیکی آن شهر بنا شد که بنیانگذارش خواجه‌نصیرالدّین طوسی بود.

هنرهای زیبا و موسیقی نیز راه رسایی در پیش گرفت. صفی‌الدّین عبدالمؤمن موسیقیدان نام‌آور ارومیه، چند مقام زیبایی آفرید.

شیخ‌محمود شبستری فیلسوف مشهور و عبید تبریزی ریاضیدان نامدار در این عهد می‌زیستند.[۲]

اظهارات یک محقّق انگلیسی دربارهٔ شیخ‌محمود شبستری و شهر تبریز جالب توجّه است:

ایرنا: یک محقّق انگلیسی گفت شهر تبریز با آن سابقه درخشان، همواره مرکز فرهنگی و سازنده تمدّن بوده است. «لئونارد لوئیسون» افزود آذربایجان و تبریز در دوره مغولان تا زمان روی کار آمدن سلسله صفویّه به عنوان مرکز تمدّن ایرانی و اسلامی مطرح بوده که این نقش بارز و پراهمیّت در زمان حاضر مشاهد نمی‌شود.

وی که برای شرکت در آیین بزرگداشت شیخ‌محمود شبستری به تبریز سفر کرده بود استقبال مردم استان و حضور گسترده آنان در تجلیل از مقام این عارف نامی را قابل ستایش و چشمگیر توصیف کرد. لوئیسون گفت این امر نشان می‌دهد که مردم برای پیدا کردن فرهنگ گم شده خود بیدار شده و خواستار آگاهی از گذشته پرافتخار خود است. وی «گلشن راز» محمود شبستری را در کنار آثاری همچون دیوان حافظ، مثنوی مولوی و لمعات عراقی از جمله متون فلسفه اسلامی قابل توجّه و بااهمیّت در

۱- م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۱۰۶.

۲- ن. قولیف، ازپیدایش انسان تا رسایی فئودالیسم درآذربایجان، اقتباس و ترجمه ح.صدیق، ص ۷۳.

حوزه ادبیّات فارسی قلمداد کرد.

این محقّق انگلیسی اظهار داشت «گلشن راز» بهترین و کوچکترین کتاب در زمینه عرفان است که به نظم تألیف شده است. لوئیسون گفت کتاب فوق بـه حـدّی دارای ارزش و اعتبار بوده است که در سال‌های پس از نگاشته شدن، هیچ عارفی نتوانسته است حداقلّ چند بیتی از آن بدون تأثیر باشد.

مقبره شیخ محمود شبستری

شیخ‌محمود شبستری در قرن هشتم هجری قمری می‌زیسته و اثر گلشن راز وی از شهرت جهانی برخوردار است. این کتاب در جواب سئوالات منظوم امیرحسین حسینی هروی، صوفی معروف آن زمان سروده شده است که از لحاظ عرفانی و ایجاز بیان لطف و عمقی قابل تحسین دارد. گلشن راز در ۹۹۳ بیت سروده است.»[۱]

شمس‌الدّین عبدالکافی العبید تبریزی، از علمای ذوفنون و فضلای صاحب اطّلاع قرن هفتم هجری بوده، شرح مطالع و متن اقلیدس و ارسال‌الحساب از تصانیف اوست. در ۱۵ ذیقعده ۷۰۷ هـ. ق در تبریز درگذشته و قبرش در این شهر است.[۲]

در این روزگار بود که هندوشاه نخجوانی، نویسنده معروف، در حدود ۱۶ هزار واژه ترکی آذری را در واژه‌نامه فارسی ـ آذری ـ عربی خود تدوین کرد.

«صحاح‌العجم کتاب لغت فارسی ـ ترکی است و در عین حال دستور زبان فارسی را به زبان ترکی آذربایجانی شرح می‌دهد.نسخه خطّی این کتاب که اخیراً به وسیله پروفسورحسین زرّینه‌زاد تبریزی در کتابخانه براتیسلا و چکسلواکی پیدا شد و توسّط پروفسور بیگدلی عکس‌برداری، تحقیق و به خطّ نستعلیق نوشته شده و در تهران از سوی ستاد فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی چاپ شده است، از نخستین نمونه‌های نثر ترکی آذربایجانی است که در قرن ۱۳ برای تعلیم زبان فارسی به ترک‌زبانان آذربایجان از طرف هند و شاه نخجوانی (وفات ۱۳۳۰ میلادی/۷۰۹ شمسی) نوشته شده است.»[۳]

پسر هندوشاه هم اثری دارد به نام «صحاح‌الفرس» که برخی از مورّخین، این دو را اشتباه گرفته‌اند. مرحوم‌پروفسورغلامحسین بیگدلی در پیش‌گفتاری که به «صحاح‌العجم» نوشته، در این زمینه توضیحات لازم را داده است. وی در بخشی از این پیش‌گفتار، این اطّلاعات را نیز به دست می‌دهد:

۱- روزنامه شرق، شماره ۲۲۷، ۹ تیرماه ۱۳۸۳، ص ۶ فرهنگی.

۲- محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۹.

۳- مجله وارلیق(ویژه‌نامه)، پائیز ۱۳۸۵، ص ۱۲۲.

«دیباچه صحاح‌الفرس یادآور مطلب دیگری هم هست که در اینجا باید به آن اشاره کنیم. بنابر همین مقدّمه، در آن روزگار، شهر تبریز از مراکز مهم علم و ادب محسوب می‌شد. در این دارالعلم، دانشمندانی از قبیل هندوشاه پدر و پسر فراوان بودند و توانستند، آثاری چون صحاح‌العجم و صحاح‌الفرس و امثال آن‌ها را به اهل علم و ادب عرضه کنند.

هندوشاه (پسر) در دیباچه صحاح‌الفرس، در این مورد چنین می‌نویسد: «چون به فضل باری تعالی عزّ و شأنه عزیز، اثر به اتمام رسید، مجموع آن را بر نظر استادانی که در این علم صاحب قول و عمل بودند و بر کیفیّت تراکیب فرس و دقایق مصطلحات «دری و پهلوی» واقف عرض کرد و به تجدید جهت تنقیح و تصحیح لغات منقول و مستخرج مبالغات به تقدیم رسانید.»

این سطور مبیّن آن است که در قرن هفتم و هشتم هجری، لغویون و زبان‌شناسان متبحّری در تبریز می‌زیسته‌اند که مرجع و مقلّد دانش‌پژوهانی چون هندوشاه‌ها بوده‌اند.

هندوشاه محمد نخجوانی(پسر) همچنین در دیباچه صحاح‌الفرس می‌نویسد: «... همچنان که «صحاح‌اللغه» مشتمل است بر توضیح لغات قبایل عرب، این کتاب نیز مشتمل است بر توضیح لغات طوایف فرس...»

هدف هندوشاه (پدر) تألیف فرهنگی برای یاری به نوآموزان زبان فارسی(آذربایجانیان) بوده و منظور هندوشاه(پسر) فراهم آوردن فرهنگی فارسی به فارسی (برای فارس‌زبان‌ها) بوده است.

این پدر و پسر، ضمن این که صاحب دیوان و شمشیر بودند، از دانشمندان و هنرمندان زمان خود نیز محسوب می‌شدند و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته‌اند. به قول علّامه فقید دهخدا «هردوشان نیز لغوی بوده» و با لغتنامه‌های خود خدمات ارزنده‌ای به علم و دانش و فرهنگ شرق انجام داده‌اند.

باید یادآور شویم که از این اثر (صحاح‌العجم) برای فراگیری تاریخ تطوّر و

پیشرفت زبان فارسی، درست‌خوانی واژه‌ها، آواشناسی، دستور و نیز تلفّظ درست زبان ترکی آذربایجانی، به ویژه در قرن هفتم هجری می‌توان استفاده کرد. این فرهنگ برای ترک‌زبانان، دارای اهمیّت ویژه‌ای است و از مآخذ کهن و بی‌نظیر محسوب می‌شود و از ارزش علمی و پژوهشی برخوردار است.

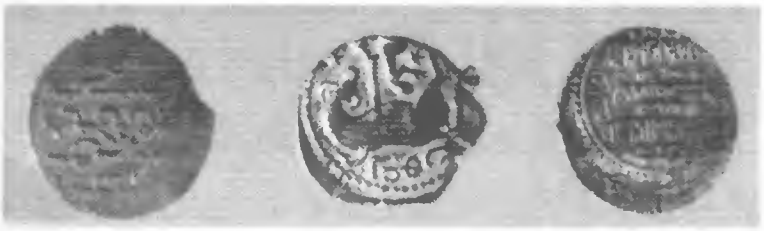

سکه‌های ایلخانان

... یکی از برتری‌ها و ویژگی‌های این فرهنگ غنی، این است که در ضمن ایضاح کلمات، نمونه‌هایی از نثر ترکی آذربایجانی، متعلّق به قرن هفتم و هشتم هجری به دست می‌دهد و این خود از لحاظ تحقیق درباره تطوّر زبان ترکی آذربایجانی حایز اهمیّت است.

جلد اوّل این فرهنگ، از لحاظ کمیّت نیز از آثار پیش از خود نیز متمایز و غنی‌تر است. بدین معنی که اگر «لغت فرس» اسدی طوسی در حدود ۱۲۰۰، «تفاسیراللغه» قطران تبریزی ۳۰۰، و «صحاح‌الفرس» ۲۳۰۰ لغت باشد، هندوشاه(پدر)، تنها در جلد یکم فرهنگ خود، قریب ۶۰۰۰ لغت جمع‌آوری کرده و معادل آن‌ها را به زبان ترکی آذربایجانی داده است.»[۱]

«تسلّط و نفوذ ترکان به سرزمین ایران، اصطلاحات نظامی و اجتماعی و دیوانی آنان را وارد زبان فارسی کرد و با آمدن مغولان، لغات و ترکیبات و اصطلاحات مغولی چنان در زبان فارسی جایگزین شد که هنوز هم کاربرد دارد. از همین دوره است که ساختن اشعار ترکی در بین شاعران پارسی‌گوی معمول گردید.»[۲]

چرا که آثار بی‌شماری که در قرن سیزده به زبان ترکی آذری نوشته شده است نشانگر دایره نفوذ این زبان است. این آثار مناطق ساحلی دریای خزر، خراسان، شرق آناطولی تا بغداد را دربرمی‌گیرد. آثار اندیشمندانی چون محمود کاشغری، یوسف بالاساغونلو، خواجه‌احمد یسوی باعث خلق آثاری گرانسنگ توسّط شاعران بزرگی چون حسن اوغلو، احمدفقیه، یوسف مدّاح، مصطفی ضریر و... می‌شود و زمینه را برای ظهور صدها شاعر آذری چون عمادالدّین نسیمی، قاضی‌احمد برهان‌الدّین، فضولی، ختایی، ملک‌الشعرا حبیبی، کشوری، صادقی در قرن‌های بعدی آماده می‌سازد.

---

۱ - صحاح‌العجم، به اهتمام غلامحسین بیگدلی، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، ص ۱۴ و ۱۰.
۲ - ایلخانان، ترجمه و تألیف دکتریعقوب آژند، ص ۱۳۵.

در قرن سیزده، زبان ادبی آذری نه تنها در آذربایجان، بلکه در میان ملّت‌های همجوار از جمله ارمنیان، گرجیان و... نفوذ فراوان داشته است. از آن جمله «هووانس ارنیقاسین» شاعر ارمنی قرن سیزده میلادی آثاری به زبان ترکی آذری خلق می‌کند.

«و. گوکاسیان» مورّخ ارمنی می‌نویسد: «در قرن سیزده زبان آذربایجان، چه در زبان ادبی و چه در زبان شفاهی مردم ارمنی تأثیر پرنفوذی داشته است». ناگفته نماند که نفوذ این زبان در زبان ارمنی منحصر به این دوره نبوده، بلکه در قرن‌های بعدی نیز تداوم داشته است. از جمله دیگر شاعر ارمنی در قرن چهارده و پانزده میلادی «هووانس تولکورانتس» را می‌توان نام برد.

نفوذ و تأثیر زبان ترکی آذری در زبان پارسی نیز حقیقتی انکارناپذیر است. گذشته از این ترکان پارسی‌گوی، هدایایی گرانقدر از فرهنگ مادری خود به زبان فارسی عرضه داشته‌اند، نفوذ صدها واژه ترکی در آثار نظم و نثر فارسی نیز حایز اهمیّت فراوانی است.

در قرن‌های بعدی با ظهور ده‌ها شاعر آذری‌گوی و خلق آثار بی‌شمار به زبان ترکی آذری دلیل دیگری برای تداوم بالندگی این زبان در آذربایجان است. ظهور شاه‌اسماعیل ختایی نقطه عطفی در تاریخ ادبیّات زبان ترکی آذری به شمار می‌آید و از آن پس زبان ادبی آذری بی‌وقفه گام‌های بلندتری به سوی تکوین و تکامل برداشته است و امروز زبانی به دست ما رسیده ا ست که کافی است بگوییم باقاعده‌ترین زبان دنیاست.(۱)

«عموم محقّقان پذیرفته‌اند که نقّاشی مینیاتوری ایران، هر پیشینه‌ای که داشته، تحوّل معروفش را با غلبه مغول آغاز کرد. نسخه‌ای از کتاب منافع‌الحیوان متعلّق به اواخر سده هفتم هجری/سیزدهم میلادی که در کتابخانه «مورگان» نیویورک نگهداری می‌شود و دارای تاریخ ۶۹۰ ق/۱۲۹۱م است را معمولاً در عداد نخستین اسنادی می‌دانند که مشخّص تغییر سبک بزرگی است. پس از آن مدرسه‌ای که رشیدالدّین در

---

۱ - م. کریمی، مقدّمه‌ای بر تاریخ تحوّلات زبان ترکی آذری، ص ۵۸.

محلّه‌ای که خود در تبریز ساخته بود تأسیس کرد، به واسطه ویژگی بلندپروازی‌های معقول آن و موقع مام شهری تختگاه ایلخانان عامل بزرگی در گردآوری سبک‌ها و اندیشه‌های تازه از منابع گوناگون بوده است. با دو شاهکار بزرگ، یعنی شاهنامه «دموت» که میان چندین مجموعه آثار هنری در سراسر جهان تقسیم گشت و کلیله و دمنه‌ای که در کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود سنّت هنری کاملاً ایرانی پایه‌گذاری شد،... امّا این که هنر نقّاشی ایرانی جدید در دوره ایلخانان آغاز گردید با نظر ایرانیان در مورد نقّاشی وطنشان موافقت داشت، زیرا نویسندگان سده دهم هجری/شانزدهم میلادی صراحتاً اعتراف می‌کردند که ایّام پادشاهی ابوسعید (۳۶ ـ ۷۱۶ق/۳۶ ـ ۱۳۱۷م) شاهد تولّد هنر نقّاشی بود و نام دو تن از هنرمندان آن عصر، یعنی احمد موسیٰ و شمس‌الدّین را می‌شناختند.»[۱]

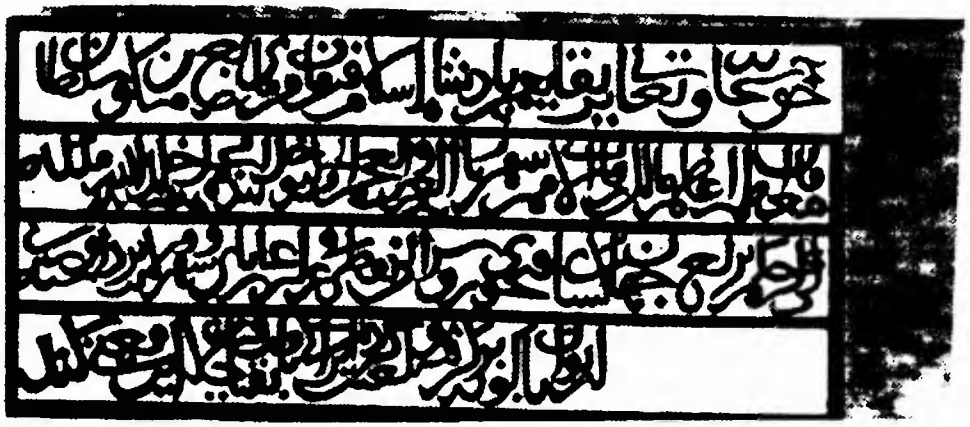

طبق این فرمان، اولجاتیو رعایای شهرنشین خود را از برخی مالیات‌ها معاف کرده است.

۱ - تاریخ ایران(پژوهش دانشگاه کیمبریج)، (ج ۵)، ترجمه حسن انوشه، ص ۶۱۱.

ایلکانیان (آل جلایر)

پایان امپراطوری ایلخانان در ایران به فترتی منجرّ شد که به هر حال عنصر قدرت را تضعیف کرد و نیروهای مختلفی را برای اعمال قدرت در دولت وارد صحنه نمود. قلمرو ایلخانان از این زمان تا یورش تیمور، تحت سلطه امارت‌نشین‌های کوچک رقیب قرار گرفت که از میان آن‌ها فقط دو طایفه آل جلایر(۸۳۶ ـ ۷۴۰ هـ. ق) و چوپانیان در آذربایجان حکومت کردند.

«تنها سلسله بزرگی که پس از فروپاشی حکومت ایلخانان در غرب ایران پدیدار شد، سلسله‌ای بود که بازماندگان شیخ‌حسن بزرگ تشکیل دادند. این شیخ‌حسن به سبب این که از شیخ‌حسن چوپانی تمییز داده شود، به شیخ‌حسن بزرگ شهرت یافته است. آن‌ها به این دلیل به آل جلایر معروف شدند که از قبیله جلایر بودند و به این دلیل به آن‌ها ایلکانیان گفته می‌شود که از بازماندگان ایلکانویان یکی از سرداران هولاکو بودند. ایلکانویان ده فرزند داشت که آق‌بوقا نهمین آن‌ها بود. آق‌بوقا در دوره گیخاتوخان نقشی درخور داشت و یکی از عوامل اصلی انتشار اسکناس چاو، همو بود. او را در سال ۶۹۴ هـ. ق به قتل رساندند. فرزند ارشد او حسین گورکان بود که به سبب ازدواج با دختر ارغون‌خان به این لقب نایل آمده بود. او در دوره سلطنت ابوسعید، از شخصیّت‌های برجسته امپراطوری محسوب می‌شد و حکومت خراسان را داشت. فرزند او امیرحسن یا شیخ‌حسن بزرگ بود که در حقیقت از نوادگان ایلخان ارغون به حساب می‌آمد و خون چنگیزی در رگ‌های او جاری بود.

شیخ‌حسن بزرگ مدّت هفده سال (۷۵۷ ـ ۷۴۰ هـ. ق) در مغرب ایران، عراق عرب و دیار بکر با استقلال حکومت کرد. او در ادب‌دوستی و هنرپروری نیز شهرت داشت

و حامی شاعرانی چون حافظ، محمدعصّار، شرف‌الدّین رامی، عبید زاکانی و سلمان ساوجی بود.»[۱]

پس از درگذشت شیخ‌حسن، پسر او معزّالدّین اویس که در آن هنگام ۱۹ سال داشت، به جای پدر نشست و این شاهزاده جوان، بعد از پدر، مشهورترین امرای آل جلایر است. چه امیری تربیت‌یافته، شعردوست و شاعر بود. بنا به نوشته محمدعلی تربیت: «اویس از سلاطین هنرمند، لطیف‌طبع، سخنور و نیکومنظر بود. در فن نقّاشی و موسیقی مهارت فوق‌العاده داشته و این بیت از اوست:

دارو مده طبیب که داریم درد عشق
ما به نمی‌شویم و تو بدنام می‌شوی»[۲]

تاریخ جلوس اویس را سلمان ساوجی چنین به نظم آورده است. چند بیت نوشه می‌شود:

مبشران سعادت برین بلند رواق
همی کنند ندا در ممالک و آفاق
که سال هفتصدوپنجاه‌وهفت ماه رجب
به اتفاق خلایق به یاری خلّاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق
فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق
شهنشهی که برای نثار مجلس اوست
پر از جواهر انجم سپهر را اطباق
خدایگان سلاطین عهد شیخ‌اویس
پناه‌وپشت ملوک جهان علی‌الاطلاق[۳]

۱- ایلخانان، ترجمه و تألیف دکتریعقوب آژند، ص ۱۸۳.
۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۵۶.
۳- حاج‌حسین نخجوانی، موادالتواریخ، ص ۳۲.

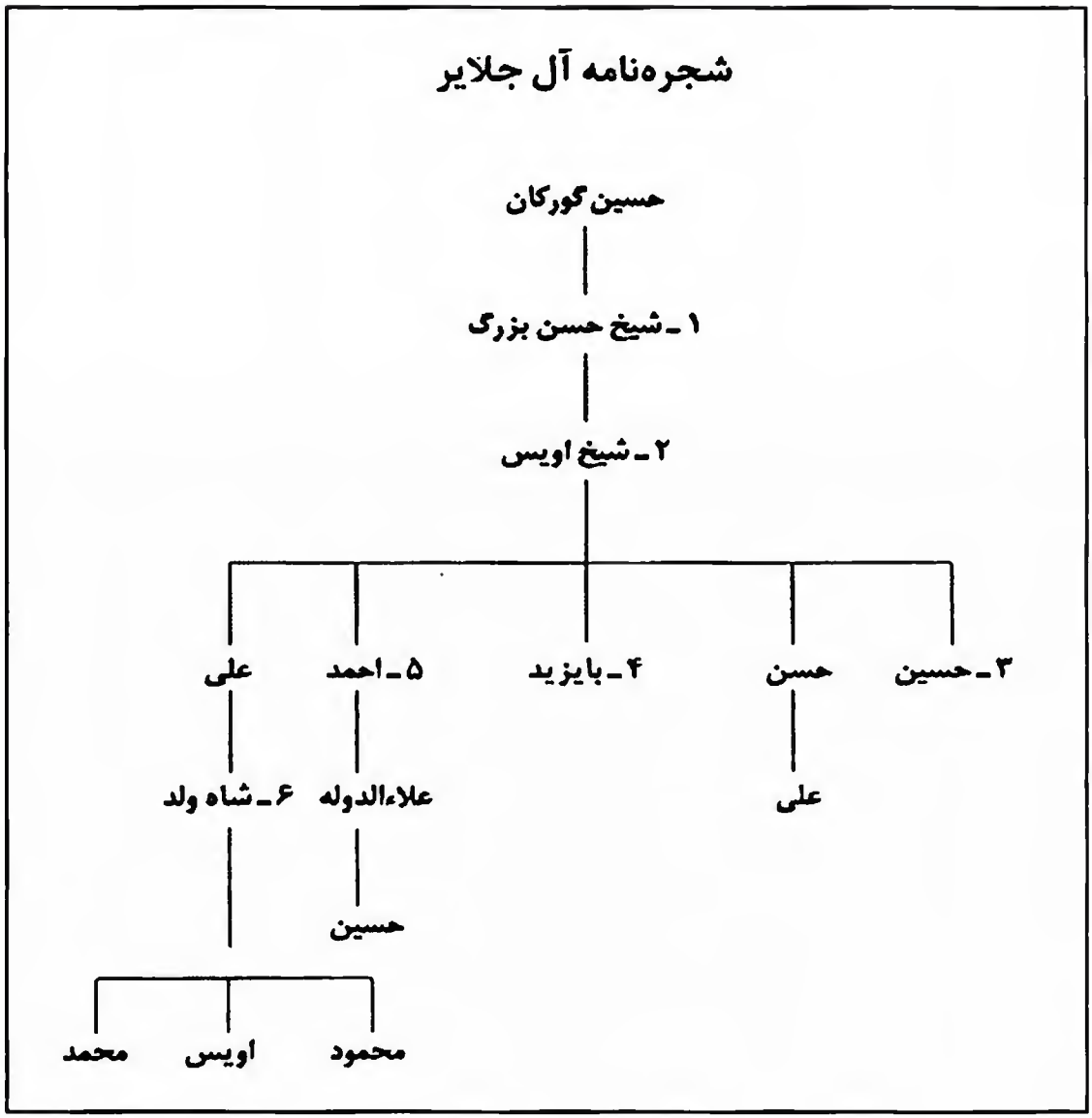

«شیخ‌اویس یکی از سلاطین ادب‌دوست و هنرپرور آل جلایر برشمرده می‌شد. وی در خطّاطی و نقّاشی دستی توانا داشت و شعر را نیکو می‌سرود. نجیب‌الدّین برادر شمس‌الدّین زکریّا از نوادگان رشیدالدّین فضل‌الله وزارت او را داشت. «کلاویخو» در سفرنامه خود می‌نویسد که سلطان‌اویس در تبریز دیوانخانه‌ای ساخته بود مرکّب از بیست هزار اتاق و منزلگاه. سلمان ساوجی، محمد عصّار، عبید زاکانی و شرف‌الدّین

رامی، سلطان‌اویس را در اشعار خود مدح گفته‌اند. خواجه شمس‌الدّین، خواجه عبدالحیّ و جنید از نقّاشان زمان او بودند که در کتابخانه سلطنتی وی کار می‌کردند. بعضی اعتقاد دارند که احمد موسیٰ نقّاش دربار ابوسعید نیز به دربار وی جذب شده بود و نسخه‌ای از کلیله و دمنه را برای وی تصویرپردازی کرده بود. مکتب نگارگری تبریز ـ بغداد محصول دوره شیخ‌اویس و فرزند او سلطان‌احمد است.

از شیخ‌اویس دو نامه در دست است خطاب به امیر طرابوزان و تجّار ونیزی، او در این دو نامه، بازرگانان ونیزی را ترغیب به تجارت با آذربایجان کرده و امنیّت راه‌ها را برای آن‌ها تضمین نموده است. از این دو نامه پیداست که شیخ‌اویس برای آبادانی و توسعه قلمرو حکومتی خود، بازرگانی و تجارت را از عوامل اصلی می‌دانسته و به ترغیب و توسعه آن می‌پرداخته است. در زمان او بین تبریز و بغداد و قاهره روابط تجاری برقرار بود.»[۱]

«شیخ‌اویس که پس از ۱۹ سال سلطنت در سال ۷۷۶ هـ. ق در تبریز درگذشت مزارش در نزدیکی تبریز در شادباد مشایخ به توسّط نگارنده سطور [حاج‌حسین نخجوانی] کشف گردید. در سنگ بزرگی بالای قبرش چنین مسطور است:

نفسی الفداء لقبر انت ساکنه انتقل السلطان الاعظم المغفور و الخاقان الملهم المسرور الرّاجی عفوالله الغفور معزّ دین‌الله المنصور شیخ‌اویس بهادرخان علیه رحمةالرحمن و الرضوان من دارالعمل الی فردوس الجنان فی‌الثّانی جمادی‌الاوّل سنة ستّ و سبعین و سبعمائه.

تاریخ وفات وی را سلمان ساوجی چنین گفته است:

وفات شهنشاه سلطان اویس (بوقت سحر) بود تاریخ وی»[۲]
۷۷۶

---

۱ - ایلخانان، پیشین، ص ۱۸۶.

۲ - حاج‌حسین نخجوانی، موادالتواریخ، ص ۳۲ و ۲۶۳.

مزار سلطان اویس ایلکانی در شادباد مشایخ

پس از سلطان‌اویس، فرزندش سلطان‌حسین به جای پدر نشست، ولی در سال ۷۸۴ هـ. ق به دست برادرش سلطان‌احمد به قتل رسید. نوشته‌اند که سلطان حسین چهره‌ای زیبا و قدّی رعنا داشت، ولی همواره به فسق و فجور می‌پرداخت. شمس‌الدّین زکریا از نوادگان رشیدالدّین فضل‌الله وزارت او را داشت. روی سکّه‌های سلطان‌حسین، نام او جلال‌الدّین حسین‌خان آمده است.

سلطان‌احمد آخرین فرد از سلسله آل جلایر بود. فردی بود سفّاک و خونریز و در عین حال شاعرمنش و هنرمند. نوشته‌اند که خطوط ستّه را به زیباترین وجه می‌نوشت و در نقّاشی و تصویرگری چیره‌دست بود. شعر نیک می‌گفت و دیوان شعری از او که با چندین تشعیر تزیین شده در دست است. موسیقی می‌دانست و حافظ در دو غزل خود، او را مدح گفته است. جنید از نقّاشان دربار او محسوب می‌شد که دیوان خواجو را به دستور سلطان‌احمد با شش نگاره زیبا آراست. میرعلی تبریزی واضع خطّ نستعلیق در دربار و کتابخانه او کار می‌کرد و چندین نسخه با کتابت او در دست است.(۱)

فرمان سلطان احمد جلایر

۱- ایلخانان، پیشین، ص ۱۸۹.

بنا به نوشته محمدعلی تربیت: «سلطان‌احمد جلایر، گوهر درج سلطان‌اویس‌بن شیخ‌حسن نویان است، فهرست فضایل و مجموعه هنر بوده، در سخن‌سنجی و شاعری و مذهّبی و مصوّری و کمان‌گیری و خاتم‌بندی نظیر نداشته و به هفت قلم خوش می‌نوشته است و له:

گردن چرا نهیم جفای زمانه‌را　　زحمت چرا کشیم به هرکار مختصر
دریاوکوه را بگذاریم و بگذریم　　سیمرغ‌وار زیر پر آریم خشک‌وتر

سلطان‌احمد روز جمعه ۲۸ ربیع‌الآخر سال ۸۱۳ در دو فرسخی تبریز با قرایوسف [قراقویونلو] جنگ کرد و منهزم شد و در مجرای آب باغی پنهان گشت و همان روز به دست آمده و کشته شد. خواجه‌حافظ شیرازی دو غزل را در مدح او گفته مطلع آن‌ها این است:

«احمدالله علی معدلةالسلطانی　　احمدشیخ اویس حسن‌ایلکانی»

*****

«کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند
ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند»[۱]

خواجه عبدالقادر مراغی نیز در تاریخ فوت سلطان‌احمد جلایر چنین گفته است:

عبدالقادر ز دیده هر دم خونریز　　با دور زمانه نیستت جای ستیز
کان مهر سپهر خسروی را ناگاه　　تاریخ وفات گشت (قصدتبریز)[۲]
۸۱۳

«یاری‌ها و کمک‌های سلاطین مختلف سلسله جلایری به حیات فرهنگی ایران، نقش تخریبی این خاندان شاهی را در امور سیاسی ایران بخصوص سلاطین متأخّر آن ـ که با منازعات و خصومت‌های بی‌پایان همراه بود ـ پوشانده است. در دوره آنان، هنر نگارگری ایران از اهمیّت والایی برخوردار شد. فعّالیّت‌های هنری آنان در تبریز و به

۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰.
۲ - موادالتواریخ، ص ۲۶۴.

ویژه در بغداد متمرکز بود، یعنی جایی که نمونه‌های برجسته‌ای از معماری آنان حفظ شده است. دوره مورد ارزیابی ما در زمان آل جلایر، دوره ترک‌زدگی و یا کمابیش دوره ترک‌زبانی است. آنان در عراق عرب عناصر ترکانه را آن چنان با پایه‌های محکمی استوار ساختند که زبان ترکی پس از زبان عربی، زبان اکثریّت مردم این نواحی گردید، لیکن این امر باعث نشد تا آنان از شاعران فارسی‌زبان حمایت به عمل نیاورند و شاهد صادق این ادّعا شاعری چون سلمان ساوجی در میان شاعران متعدّد است.»[۱]

درهم‌های نقره‌ای که سلطان حسین جلایر ضرب کرده است.

۱- تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج) دوره تیموریان، مترجم دکتریعقوب آژند، ص ۱۹.

آل چوپان

شیخ‌حسن کوچک که او نیز مغول و نوه امیر چوپان و پسر تیمورتاش بود و هنگام قتل عام و امحای خاندانش از دست ابوسعید بهادر جان سالم به در برده بود، پس از درگذشت ابوسعید بهادر آخرین ایلخان، موفّق شد تبریز را که پایتخت شیخ‌حسن جلایر بود، از دست او درآورد. بدین ترتیب حسن کوچک چوپانی در شمال غربی آذربایجان و عراق عجم سلطنتی پدید آورد و پس از قتل او در سال ۱۳۴۳/۷۴۴ برادرش اشرف به جای او بر تخت نشست و همواره تبریز عنوان پایتختی داشت.

موضوع قتل شیخ‌حسن کوچک به دست زنش عزّت‌ملک، از وقایعی است که حتّی در تاریخ همان دوره قرون وسطیٰ نیز شاذّ و نادر بوده است. خلاصه این واقعه بدین قرار است: شیخ‌حسن در سال ۷۴۴ هـ. ق تهیّه قشونی نمود و با یکی از امراء موسوم به یعقوب‌شاه، لشکری برای تصرّف شادروم فرستاد، ولی این لشکریان شکست خوردند. شیخ‌حسن امیریعقوب را حبس نمود. زن شیخ‌حسن چوپانی که با امیریعقوب‌شاه روابط عاشقانه و نامشروع داشت تصوّر کرد که علّت حبس امیریعقوب برای رابطه‌ای است که آن دو با یکدیگر دارند و راز آن‌ها به زودی فاش خواهد شد. از این جهت در شب سه‌شنبه ۲۷ رجب ۷۴۴ وقتی که در فراش شوهرش شیخ‌حسن بود، خُصیتین او را گرفت و آن قدر فشرد که شیخ مرد. بعدها طرفداران شیخ، این شاهزاده‌خانم را گرفتند و کشتند و اجزای بدنش را خوردند. شاعر معروف قرن هفتم سلمان ساوجی به مناسبت این فاجعه، چند بیت ذیل را ساخت که در اکثر تذکره‌های شعرا مندرج است:

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل‌وچار
در آخر رجب افتاد اتّفاق حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان
به زور بازوی خود خُصیتین شیخ‌حسن
گرفت محکم و می‌داشت تا بمرد و برفت
زهی خجسته زنی خایه‌دار ومردافکن[۱]

تاریخ درگذشت امیرشیخ‌حسن را قاضی مظفّرالدّین قزوینی نیز چنین گفته است:

یونان زمان شیخ حسن چوپانی — از حکم قضا و قدر یزدانی
در سال(ذمد) در شب‌روز مبعث — بر دست زنش تباه شدپنهانی[۲]
۷۴۴

اشرف برادر شیخ‌حسن چوپانی، مردی جابر، طماع، حریص و خونخوار بود. مردم متموّل را می‌کشت تا اموالشان را تصرّف نماید. همین عمل را نیز با حکّام و مأمورینی می‌نمود که ثروتی به دست آورده بودند. با این رفتار، اشرف ثروت هنگفتی اندوخت. از ترس روزهای بد و انتقام عمل، احتیاط را رعایت می‌نمود (یعنی آن‌ها را می‌کشت). مردم چنان دچار زحمت و ذلّت و بدبختی شده بودند که اغلب جلای وطن می‌کردند. یکی از مهاجرین موسوم به قاضی محی‌الدّین بردعی به پایتخت «دشت» که شهر «سرای جیک» است رفت که در آنجا جانی‌بیگ سلطنت می‌کرد. وی به جای پدرش از سال ۱۳۴۲ که سال وفات اوزبک است در آنجا پادشاهی می‌کرد. این قاضی محی‌الدّین، مردی سخندان و فصیح و بلیغ بود. روزی در برابر خان «جانی‌بیگ» بر منبر رفت و به موعظه پرداخت و در حین وعظ، با بیانی شیوا و گیرنده شرح ذلّت و محنت و پریشانی مردم را از جور تعدّی اشرف آن چنان گفت که شاه و حضّار، جملگی از فرط تأثّر اشک از دیدگانشان جاری شد. در آن موقع روی به جانی‌بیگ کرد

۱- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۶۳۸.
۲- موادالتواریخ، ص ۲۶۱.

و گفت: پادشاه، شما قدرت و توانایی آن را دارید که مردم را از شرّ این جا بر خونخوار رهایی بخشید و اگر در این باره قصور ورزید در آن دنیا مسئول خواهید بود. این جمله تأثیر عمیقی در روح جانی‌بیگ نمود و مصمّم شد که علیه اشرف اقدام کند. به زودی به او حمله‌ور و داخل آذربایجان شد و مختصر عساکری را که اشرف برای جلوگیری فرستاده بود منهزم ساخت. اشرف فرار کرد ولی بین مرند و خوی به دست قوای جانی‌بیگ افتاد. وی در نظر داشت که او را به «سرای» بفرستد، ولی کاوس پادشاه شروان و قاضی محی‌الدّین به او گفتند تا اشرف زنده است مردم خواب خوش و راحت نخواهند داشت و بدین جهت جانی‌بیگ امر به قتل او داد و سرش را به در مسجد تبریز آویختند. پس از این جانی‌بیگ به دشت قیچاق برگشت و پسر اشرف، تیمورتاش و دخترش سلطان بخت‌خاتون را با خود برد. سال ۷۵۸ه‍ـ ۱۳۵۵ م. شعر معروف:

دانی که چه کرد اشرف خر　　او مظلمه برد و دیگری زر

برای همین واقعه است.»[۱]

«قرن هفتم، ادبیات ترکی پاگرفته و حسن اوغلو، نصیر باکویی، عتیقی و دیگران پا به عرصه نهاده‌اند تا قرن هشتم، قاضی برهان‌الدّین با خلق دیوان پرحجم خود و تشکیل یک حکومت مقتدر، حاکمان زمان را حول محور هویّت ملّی متّحد می‌سازد و عمادالدّین نسیمی و ده‌ها شاعر دیگر در پرتو مکتب حروفیّه، زبان ترکی را مقدّس شمرده و باعث پیدایش جنبش‌های ادبی گشته‌اند. دربار حکومت‌های دیگری چون تیمور و نوادگان وی، قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها مرکز تجمّع شاعران ترکی‌گوی بوده و زمینه را برای ظهور صفویّه آماده می‌ساخت. به طوری که وقتی شاه‌اسماعیل به سلطنت رسید، ده‌ها شاعر ترکی‌گوی را در خدمت داشت و دوران حکومت وی اوج

---

۱ - رنه گروسه، پیشین، ص ۶۶۳.

هنرهای اسلامی همچون مینیاتور، خطّاطی، هنرهای دستی و غیره بوده است.»[۱]

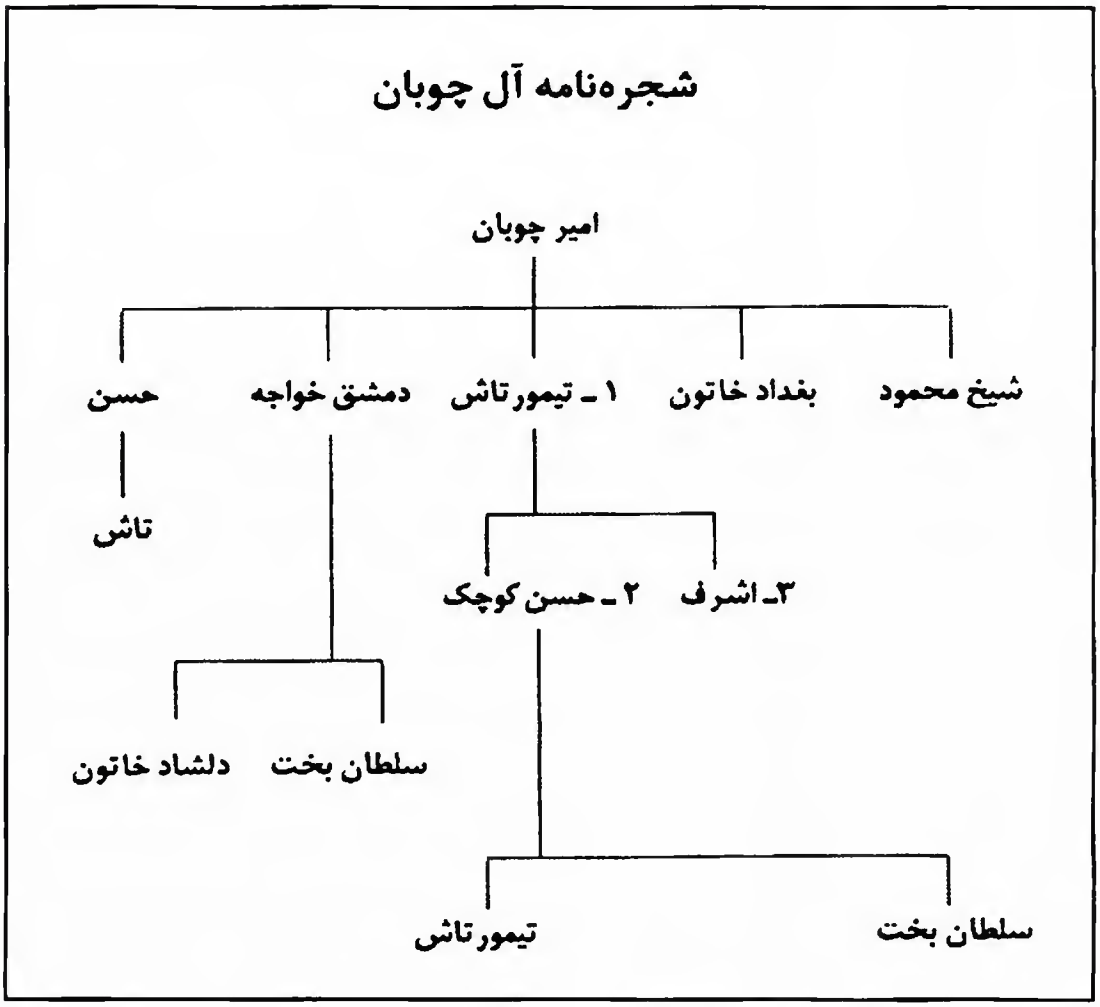

۱ - م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۳۸.

آذربایجان در عصر تیموریان

در دوره فترت بین مرگ سلطان‌ابوسعید، آخرین پادشاه سلسله ایلخانی و استیلای امیرتیمور گورکانی، هرج و مرج عجیبی سراسر کشور را فراگرفته بود. کشمکش بر سر قدرت در بین گروه‌های رقیب به مدّت نیم‌قرن ادامه یافت. در نتیجه مجموعه شیرازه مملکت به سرعت از هم پاشیده می‌شد. حکومت‌های ناپایدار حکمرانان نالایق محلّی که اکثراً نادان، جاه‌طلب، عشرت‌جوی بودند، صدمات جبران‌ناپذیری بر بافت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن روز کشور وارد می‌آوردند و چنان اوضاع را آشفته و مردم را پریشان می‌کردند که حتّی صالح‌ترین افراد، آمدن شخصی مثل تیمور را با دعا و جان و دل از خدا می‌خواستند. خواجه‌حافظ شیرازی که از مشاهده این اوضاع و احوال به تنگ آمده بود چنین می‌گوید:

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان فارغ است از حال ماکور ستمی
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر بباید ساخت و ز نو آدمی
خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی[1]

امیرتیمور گورکانی(۷۳۶ ـ ۸۰۷ هـ. ق) مردی بوده ترک‌تبار، از اشراف آسیای میانه با سرشت نظامی که از علایق فرهنگی و آراستگی فکری نیز بی‌بهره نبوده است.

---

۱ - پناهی سمنانی، تیمور لنگ، ص ۴۳.

«خاندان تیمور مدّعی بودند که از اعقاب چنگیزخان هستند. پدر تیمور، در زمانی که اقتدار سیاسی مغولان جغتایی در ماوراءالنهر بر اثر بی‌کفایتی حکمرانان اسمی آن که از اولاد تغلّق تیمور بودند از هم گسیخته و ضعیف شده بود، فرمانروای شهر کش بود. تیمور ماوراءالنهر را پایگاه و هسته امپراطوری بزرگی که در دشت‌ها برپا کرد ساخت.»(۱)

«منصوره حیدر» محقّق هندی درباره تأثیر ترکان در نظام حکومتی تیموریان می‌نویسد:

«از آنجا که بقایای فرهنگی تیموریان در ساختار حکومتی گورکانیان هند بسیار مؤثّر بود، از این رو جستار ما می‌تواند در فهم و ادراک عوامل سازنده نظام حکومتی گورکانیان هم کارساز باشد.

با این که در خصوص میزان تأثیر ترکان بر نهادهای سیاسی مغولان جای بحث و فحص وجود دارد، ولی اطّلاعات موجود در منابع گوناگون نشان می‌دهد که تأثیر ترکان به قدری بوده که نظام حکومتی مغولان را می‌توان با اصطلاح ترکی ـ مغولی مشخّص و معیّن کرد. هنگامی که چنگیزخان قدم به آسیای مرکزی گذاشت سپاه او بیشتر مرکب از ترکان با «هسته مرکزی مغولان» بود. امّا پس از فتوحات چنگیزی، شمار قابل اعتنایی از این مغولان ترجیح دادند همراه رهبر خود به استپ‌های مغولستان برگردند. از این رو چنگیز هنگام تقسیم مناطق مفتوحه بین فرزندانش، تنها چهار هزار تن مغول به فرزند خویش جغتای داد. حتّی همین تعداد محدود هم در میان جمعیّت منطقه که مرکب از ترکان بودند به تحلیل رفتند و زمینه را برای ایجاد یک امپراطوری آماده کردند.

در حالی که تأثیر و نفوذ مغولان تا حدود قابل ملاحظه‌ای به مدّت چندین نسل ادامه داشت، ترکان بومی تأثیری عمیق بر این فاتحان به جا گذاشتند، چون آن‌ها از

---

۱ - کلیفورد ادموند بوسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۲۴۷.

نظر اقتصادی و حیات سیاسی نسبت به سرکردگان مغولی خود، پیشرفته‌تر بودند. زبان ترکی، زبان امپراطوری گردید، زیرا مغولان برای خود هنوز خطّ نوشتاری نداشتند واز طرف دیگر فرهنگ ترکی بر احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غلبه داشت. «بارتولد» در تاریخ «قوم ترک ـ مغول» خویش معتقد است: «سلسله مغولی و سپاه آن، در حقیقت ترکیبی از قبایل ترک‌نژاد، ولی با اسامی مغولی بود.»

قبیله برلاس که تیمور وابسته بدان بود، از قبایل ترکی ـ مغولی برشمرده می‌شد. از این رو امپراطوری تیمور ترکیب بی‌همتایی از نظام سیاسی و نظامی ترکی ـ مغولی بود.»(۱)

تیمور در سه لشکرکشی به ایران، هر بار به آذربایجان آمده، دربار خود را در تبریز قرار داده و از این شهر به دیگر نقاط از جمله گرجستان لشکرکشی می‌کرد.

«هـ.ر.رویمر» درباره اهمیّت سوق‌الجیشی آذربایجان و تبریز در آن عصر می‌نویسد:

«تشکیلات نظامی و دیوانی ایران در زمان تیمور، در بسیاری نکات متفاوت با تشکیلات ماوراءالنهر بود. هفت تومان ماوراءالنهر معادلی در ایران نداشت. به جای آن، ایران به ایالات و یا مناطق تحت نفوذ حکّام از هر نوع تقسیم شده بود که به جز فرغانه، این نوع تقسیم‌بندی در ماوراءالنهر وجود نداشت. البتّه در اینجا خبری از هماهنگی نبود. مناطق فرمانداری ایرانی از نظر مساحت متفاوت بودند و ترتیبات قانونی آن‌ها هم مورد به مورد و در اثنای زمان هماهنگ و یکسان نبود.

دو منطقه به دلیل مساحت و نیز عیار و استحقاقشان که از سنن کهن مایه می‌گرفتند، دارای ویژگی برجسته و خاصّی بودند. این دو منطقه یکی تبریز(یا سلطانیّه) و دیگری قندهار بود. شاهزاده میرانشاه وقتی که حکومت آذربایجان را دریافت کرد و از سال ۱۳۹۶ میلادی تا زمان عزلش در سال ۱۳۹۹ بر آنجا حکومت

---

۱ - تیموریان، ترجمه و تدوین دکتریعقوب آژند، ص ۹۴.

راند، در واقع اعلام شد که به «تخت هولاکو» منصوب شده است. جانشین او محمدسلطان عمرشیخ نیز که از سال ۱۴۰۱ میلادی منصوب شد، یک چنین مقامی یافت. سه سال بعد، شاهزاده عمر، دوّمین فرزند میرانشاه جای او را گرفت و وی کسی بود که بر سایر شاهزادگان غرب ایران و از جمله فارس، عراق عجم و نز بین‌النهرین حالت قیمومیّت داشت.... پس این مناطق در نظر تیمور، از مناطق مهم به حساب می‌آمدند و از نظر درجه اهمیّت، شاید پس از ماوراءالنهر قرار داشتند. این مسئله در مورد آذربایجان و نواحی متعلّق بدان کاملاً محسوس بود.»(۱)

«در سال ۱۳۸۶، تیمور پس از اشغال تبریز، این شهر را غارت کرده و تعداد زیادی از صنعتگران و هنرمندان ماهرش را به سمرقند می‌کوچاند. در اغلب نقاط آذربایجان، بر علیه تیموریان، مبارزات قاطع پیش می‌رود.

در اواخر قرن ۱۴ و اوایل قرن ۱۵، فرقه جدیدی تحت عنوان «حروفیّه» در آذربایجان ایجاد می‌گردد که از لحاظ ایدئولوژی با همه ایدئولوژی‌های شرق نزدیک متفاوت بود.

این آئین که به رهبری فضل‌الله نعیمی (تبریزی) نخست در تبریز بنیان گذاشته شد و سپس دیگر نقاط را تحت تأثیر قرار داد، طریقتی بود که فئودالیزم، اسلام درباری و دیگر ایدئولوژی‌ها را به مبارزه می‌طلبید. فضل‌الله نعیمی که خود به یک خانواده صنعتگر منسوب بود، رهبر و بنیانگذار این تشکّل بود. او توانسته بود، تشکیلات حروفیّه را در نقاط مختلف کشور ایجاد کرده و طرفدارانی مثل نسیمی و ابوالحسن علی‌العلا را دور خود گرد آورد.

فرقه حروفیّه نخستین بار در سال ۱۳۷۴ میلادی در تبریز شروع به فعّالیّت کرد. طرفداران این آئین در تبریز برای گسترش حرکات ضدّ فئودالی، توده‌های مردم را برای پیوستن به این حرکت جلب می‌کردند. فضل‌الله نعیمی که نخست «جاودان‌نامه» و

۱- تاریخ ایران(پژوهش دانشگاه کیمبریج)، دوره تیموریان، ترجمه دکتریعقوب آژند، ص ۱۰۲.

اندکی بعد کتاب «فرصت‌نامه» را نوشته بود، در دوّم سپتامبر ۱۳۹۴ به فرمان میرانشاه به قتل رسید. از اثر وی «فرصت‌نامه» معلوم می‌گردد که حروفیّه نخستین بار در تبریز شروع به نشر کرده است. در این اثر گفته می‌شود: «از اولیا (در اینجا خادمان بزرگ دین مدّنظر است) در تبریز هر کس رهنمود می‌خواست از فضل‌الله سئوال می‌کرد... اگر معنای تبریز را بهتر بدانی، می‌توانی اسرار نهان را آشکار کنی. ذات حق در تبریز ظهور کرد از ۳۲ نور» بی‌پرده شد. فضل‌الله تبریزی جور دیگری معنا کرد «در فضل بر معاصرین خود برتری یافتن». علی‌العلا در اثر خود «کرسی‌نامه» می‌نویسد که حروفیّه نخستین بار در تبریز شروع به تبلیغ نموده است. در این کتاب گفته می‌شود: «کرد در تبریز ذات خود بیان». در حاشیه کرسی‌نامه خاطرنشان می‌گردد که در ماه شعبان ۷۷۵ هـ. ق (فوریه ۱۳۴۷) فضل‌الله نعیمی، تعلیم خود را از محلّه ولی دولی تبریز آغاز نمود.»[۱]

«شاید به جرأت بتوان گفت که نهضت حروفیّه زبان و ادبیات آذربایجان را چنان جانی بخشید که قرن‌ها توانست به حیات مقتدر خود ادامه دهد، چرا که ده‌ها شاعر به پیروی از سبک و سیاق عمادالدّین نسیمی شعر سرودند که از آن جمله می‌توان به قاسم انوار و طفیلی اردبیلی اشاره کرد.»[۲]

«ظهور و توسعه عقاید فرقه حروفیّه با عقوبت‌ها و شداید و قتل و کشتار همراه بود. پیروان این عقیده در ایران دوامی نیاوردند، ولی معتقدات آنان از سرزمین ایران گذشته، در کشور عثمانی، محیطی مساعد برای نشو و نمای خود پیدا کرد و رو به تکامل نهاد، از جمله در لباس فرقه دراویش بکتاشی ظاهر شد که تاکنون به همین نام باقی است. از فروع این فرقه در ایران، فرقه نقطویّه(نقطویان) است که توسّط محمود

۱- پروفسور سید آقا عون‌اللهی، اورتا عصرلرده تبریز شهرینین تاریخی، کوچورن پ.همت‌جو محمودآبادی، ص ۱۱۹.

۲- م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۵۱.

پسیخانی انتشار یافت.»[۱]

«آنچه امروزه ترکی جغتایی و یا کلّاً ترکی نامیده می‌شود، زبان بومی و «مادری» تیموریان در سرتاسر این دوره بوده است و گاهی نیز از این زبان به عنوان یک واسطه ادبی بهره می‌گرفته‌اند. زبان ترکی در درجه اوّل با خطّ اویغوری نوشته می‌شده که بازمانده‌ای از دوره مغولان بود و بعدها برای نوشتن آن از خطّ عربی استفاده شد. نخستین اثری که با این زبان از این دوره باقی مانده گلچین شعری است که در سال ۱۴۳۱/۸۳۵ در یزد برای جلال‌الدّین فیروزشاه فراهم شده و با خطّ اویغوری است. معراج‌نامه باشکوهی که منسوب به دوره سلطنت شاهرخ است(پاریس، کتابخانه ملّی، ضمیمه نسخ ترکی شماره ۱۹۰) به زبان ترکی و به خطّ اویغوری است. شعر ترکی در زمان سلطان‌حسین بایقرا در هرات اوج گرفت و شاعرانی چون سکّاکی، لطفی، شیخم، سهیلی و امیرعلیشیر نوایی ـ ادیب پرکار این دوره ـ و خود سلطان‌حسین بایقرا شعرهای زیادی تحت تأثیر شعر فارسی به ترکی جغتایی سرودند. پیداست که در دوره «رنسانس هرات» زبان ترکی را مورد پشتیبانی قرار می‌دادند و این از گفته سلطان‌حسین بایقرا به امیرعلیشیر نوایی در دفاعیّه‌اش روشن است. مجالس‌النفایس، تذکره خود امیرعلیشیر نوایی از گلچین‌های ارزشمند شعر ترکی این دروان است.

با این که نویسندگان متعدّدی، آثاری به نثر ترکی نوشتند(از جمله سلطان‌حسین بایقرا و امیرعلیشیر نوایی) ولی مهم‌ترین اثر نثر ترکی جغتایی «بابرنامه» یا خاطرات ظهیرالدّین بابر است که در اواخر سلسله تیموری در آسیای مرکزی نوشته شده است. نثر ترکی سلطان‌حسین بایقرا و امیرعلیشیر نوایی آکنده از کلمات مصنوع و مسجوع فارسی است در حالی که ظهیرالدّین بابر در بابرنامه خود از نثری ساده و صریح و نزدیک به زبان محاوره‌ای ترکی بهره جسته است.»[۲]

۱- فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۳۷۰.

۲- تیموریان، ترجمه و تدوین دکتریعقوب آژند، ص ۴۳ و ۲۹.

دکتر ذبیح‌الله صفا در این زمینه می‌نویسد: «در این دوران، کاربرد زبان ترکی رواج کامل یافت و وارد آثار شعری شد و از سوی اشراف و حکّام ادب‌دوست و ترک‌زبان مورد حمایت قرار گرفت. سرانجام ادبیاتی از نظم و نثر ترکی ظاهر شد و این بخصوص در خراسان ـ مهد توسعه و تحوّل زبان فارسی ـ به عنوان یک زبان ادبی رخ داد. در محاکمةاللغتین نوشته امیرعلیشیر نوایی(وزیر معروف و ادب‌پرور سلطان‌حسین بایقرا) درباره شماری از افرادی که زبان ترکی را زبان نوشتاری خود قرار دادند و درباره عناصر برتر آن بحثی درانداختند صحبتی مستوفا شده است.»(۱)

«تمدّن تیموری بی‌تردید در گزینش پیشرفت‌های معماری از نظر فنّی و تحوّلات تزیینی در اوج خود قرار دارد. این معماری پاره‌ای از میراث عظیم هنری است که در قرن دهم/شانزدهم به دست صفویان افتاد و نقطه شروعی برای تحوّلی گردید که در جلوه‌های ظاهری ایران متبلور گشت و تا به روزگار ما از مشخّصه‌های خاصّ هنر ایران گردید.

پیشقدمی شاهان تیموری که چیزی جز انگیزه و علاقه شخصی آنان به هنردوستی نبود، باعث ظهور نقّاشی در سطوح بسیار بالا گردید. هرچند آثاری از نقّاشی‌های دیواری و یا نقّاشی‌هایی بر روی پارچه‌بافی نمانده، ولی از نقّاشی مینیاتور(نگارگری) نمونه‌های گوناگونی در دست است. نسخه‌های تذهیب‌کاری شده دوره تیموری، گنجینه‌های بسیار نفیس کتابخانه‌ها و مجموعه‌های شرق و غرب را به وجود آورده است. حتّی هنرمندان چندین نسل پیش از زمان تیمور، با تأثیری از هنر شرق دور و در زمان هولاکوخان نیز با تأثیرپذیری از هنر ترکی، به نقّاشی کهن ایرانی، روح تازه‌ای بخشیدند و آن را از اشکال انتزاعی متحجّر پالودند. هنر نقّاشی در قرن نهم/پانزدهم ـ در زمان تیموریان ـ تحت حمایت خاص ترکان به گذشته ایرانی خود چشم دوخت و

---

۱ - تاریخ ایران، دوره تیموریان، پیشین، ص ۴۱۶.

تأثیر این نیروهای گذشته، پایه‌ای برای تأثیر مسلّط امروزی گردید.»[۱]

«افزون بر این، تیمور نوشتن تاریخ را نیز مورد حمایت قرار داد. ابن‌خلدون که با وی ملاقات کرد، او را در زمینه تاریخ، فردی فرهیخته و بااطّلاع یافت. در منابع از چندین تاریخچه منظوم و منثور و ترکی و فارسی صحبت شده که امروزه از بین رفته‌اند. یکی از تواریخ سفارشی او باقی مانده یعنی ظفرنامه نظام‌الدّین شامی [از اهالی محلّه شام‌غازان تبریز] که در سال ۱۴۰۴ میلادی به پایان رسید و یکی از منابع اصلی مورّخان دوره تیموری بود. «خاطرات» تیمور با عنوان تزوک تیموری از آثار پس از اوست.

علاقه تیمور به جاودانگی ثبت تاریخ است و طی سده‌های پیاپی از او به عنوان فردی توانمند و شخصیّتی فرمند نام برده شده و در سده هیجدهم نادرشاه افشار و در سده نوزدهم سلسله مینگ‌خوقند همچنان از او یاد می‌کردند.»[۲]

وصایای امیرتیمور برای اوّلین بار از زبان خودش چاپ گردید. از این کتاب به عنوان وصیّت‌نامه، نظامنامه و... یاد شده است. این کتاب ابتدا به زبان ازبکی منتشر و سپس ترجمه ترکی آذربایجانی آن به سال ۱۹۹۱ در باکو چاپ شد و کتاب فوق‌الذکر ترجمه همین اثر است. این اثر توسّط تیمور نوشته شده است و به همین دلیل از لحاظ تاریخی دارای اعتبار ویژه‌ای می‌باشد. این کتاب توسّط شهرام دشتی ترجمه گردیده و توسّط انتشارات شیخ‌صفی اردبیل منتشر گردیده است.»[۳]

زندگی خود تیمور سراسر به جنگ و فتوحات نظامی گذشت و حال آن که امرای تیموری قرن پانزدهم میلادی به دنیای شرقی اسلامی، وحدت فرهنگی باشکوهی بخشیدند و ثمرات این فرهنگ در ادبیات ترکی جغتایی و فارسی و معماری و نقّاشی و کتاب‌سازی بسیار عالی و چشمگیر بود. به علاوه «اُلُغ‌بیگ»، پسر شاهرخ‌میرزا، به

۱- تاریخ ایران، پیشین، ص ۱۵۱.

۲- تیموریان، ترجمه و تدوین دکتریعقوب آژند، ص ۴۳ و ۲۹.

۳- حیدربابا، ۱۳۸۵/۱۲/۸، ص ۸.

خاطر علاقه‌ای که به مسایل نجومی ابراز می‌داشت مشهور است.»[۱]

«بایسنقر» پسر شاهرخ، مؤسّس و بانی زیباترین فنّ کتاب‌نویسی در ایران می‌باشد و جا دارد که او را یکی از بزرگترین کتاب‌دوست‌های عالم بشمارند. در تحت حمایت او دائماً چهل تن کاتب و خطّاط به راهنمایی «مولانا جعفر تبریزی» که خود او نیز شاگرد «عبدالله‌بن‌میرعلی تبریزی» است به نسخه‌برداری کتب مشغول بودند.[۲] و آقامیرک تبریزی نیز در مینیاتورسازی نظیر و مانند نداشت.

«سنّت زیبا و بسیار بغرنجی که از مدّت‌ها پیش در هرات برقرار شده بود ـ هراتی که بایسنقر برادر جوان‌تر ابراهیم، پشتیبان برجسته هنر نسل خود در این شهر بود ـ فراتر از سال ۱۴۲۵ میلادی نمی‌رفت. در واقع در قلمرو خوشنویسی، اهمیّت هرات از سال ۱۴۲۰ میلادی به بعد شروع شد و در زمانی بود که بایسنقر برای گوشمالی حاکم تبریز در رأس لشکری بدانجا رفت و مولانا جعفر تبریزی استاد خطّ نستعلیق، سیّداحمد نقّاش، خواجه‌علی مصوّر و قوام‌الدّین صحّاف را همراه خود به هرات آورد.»[۳]

این کوچ اجباری هنرمندان از تبریز به هرات، منحصر به این مورد نبود، در طول تاریخ این شهر، بارها تبریز، مورد تاراج فرهنگی قرار گرفته و توان گفت که این ضربات سنگین به هیچ شهر دیگری وارد نشده است. علاوه بر بایسنقر، خود تیمور، با زور تعدادی از هنرمندان تبریزی را به شهر سمرقند برد.

بار سوّم در دوران صفویّه، عثمانی‌ها پس از اشغال تبریز، به دستور سلطان‌سلیم یاووز، صدها و هزاران صنعتگر، عالم و شاعر را از تبریز به استانبول بردند.

چهارمین حرکت از این دست در دوران سلطنت شاه‌عبّاس صفوی رخ داد و آن نیز زمانی بود که پایتخت به اصفهان منتقل می‌شد و باز صدها و هزاران شاعر و هنرمند از تبریز به اجبار به اصفهان کوچانده شدند.

۱- سلسله‌های اسلامی، پیشین، ص ۲۴۸.

۲- ادوارد براون، از سعدی تا جامی، ص ۱۵۱.

۳- تاریخ ایران، دوره تیموری، ص ۳۹۱.

به قول دکتر محمّدرضا کریمی: «با وصف همه این‌ها، همه قریب به اتّفاق این عالمان، نام و خاطره تبریز را در اکناف جهان پراکندند و نسبت به شهر و دیار خود وفادار ماندند و زبان و ادبیّات آذربایجان را در کل ایران پراکندند. این حرکت تنها برای اصفهان و کرمان و یزد انجام نگرفت، بلکه برای آسیای صغیر، هند، مصر و غیره نیز اتّفاق افتاد و نگارش کتابی مستقل در باب هر یک از این کشورها و مناطق جا دارد.»(۱)

«بیداری و رنسانس آذربایجان که در قرن ششم هجری رخ داده بود، اینک در قرن هشتم هجری نیز دوباره جان می‌گیرد و خاموشی نمی‌پذیرد. در تداوم همین اوضاع، ادبیّات آذربایجان وارد مرحله مترقّی و با کیفیّتی عالی‌تر می‌شود. حکومت‌های شروانشاهان، آق‌قویونلو و قره‌قویونلو پدیدار می‌شوند و آذربایجان در عصر حاکمیّت این دولت‌ها، چه از نظر اقتصادی و سیاسی و چه از نظر مدنی و ادبی، موقعیّت برتر و خاصّی را کسب می‌کند.

ضربه‌های مهلکی که تیمور بر پیکر اقتصاد آذربایجان فرود آورده بود بهبود می‌یابد و رونق اقتصادی مشاهده می‌شود. نیروهای مولّد رشد می‌یابد و آذربایجان قادر می‌گردد با برخی از دولت‌های شرقی و غربی رابطه برقرار کند و اقتصاد خود را بهبود بخشد. روشنفکران بیداری آذربایجان قد علم می‌کنند و در زمینه‌های مختلف علم و هنر موقعیّت‌های درخور تحسین کسب می‌کنند. نقّاشی، معماری و به ویژه شعر، وارد مرحله تازه‌ای شده و کیفیّت نوینی به دست می‌آورد. رغبت به زبان مادری اوج می‌گیرد. ساختمان‌های بزرگ در باکو و تبریز ـ سران شروان‌ها در باکو و مسجدکبود و ارک علیشاه در تبریز و گنبد سلطانیّه در زنجان ساخته می‌شوند.»(۲)

تاریخ درگذشت امیر تیمور را چنین گفته‌اند:

۱- تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۵۱ و ۱۰۶.

۲- تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۵۱ و ۱۰۶.

شـهنشاهی کـه مأوایش بـهشت جـاودان بـاشد

(وداع شهریاری) کـرد تـاریخش هـمان‌باشد[۱]

پس از فروپاشی اتّحاد جماهیر شوروی و اسـتقلال جـمهوری‌های پـانزده‌گـانه، امیرتیمور گورکانی، از سوی «اسلام کریم‌اوف» رئیس جمهوری ازبکستان به عـنوان قهرمان ملّی این جمهوری اعلام و تندیس‌اش در شهر تاشکند نصب گردید.

۱ - موادالتواریخ، ص ۲۶۵.

آذربایجان در دوران قراقویونلوها

ترکمانان قراقویونلو قریب نیم قرن زودتر از آق‌قویونلوها روی کار آمدند و ایشان که پیرو مذهب تشیّع بودند، قبل از موفّق شدن به تشکیل سلطنت، پیوسته با تیمور در مبارزه بودند. در صورتی که طایفه آق‌قویونلو برخلاف ایشان، هم از مذهب تسنّن پیروی داشتند و هم در یورش‌های تیمور، به او یاری می‌کردند.

پس از درگذشت امیرتیمور، قرایوسف قراقویونلو به آذربایجان حمله کرد، میرانشاه پسر امیرتیمور را در سردرود به قتل رساند و در حوالی تبریز، سلطان‌احمد جلایر را نیز مغلوب کرد و کشت و در تبریز مستقر گشت. او به مقابله شاهرخ پسر امیرتیمور می‌رفت که در سعیدآباد تبریز غفلتاً درگذشت و یکی از پسرانش به نام اسکندر، زمام امور آذربایجان را به دست گرفت. اسکندر در قلعه‌النجق به دست پسرش قباد کشته شد. در نتیجه حکومت آذربایجان و قسمت‌هایی از شمال غرب ایران به جهانشاه قراقویونلو رسید. در سال ۸۴۱ هـ. ق چون در شهر تبریز، طاعون شیوع یافت، جهانشاه در تفلیس قشلاق نمود، رفته‌رفته کار جهانشاه بالا گرفت.[۱]

امارت قراقویونلوها با سلطنت سی‌ساله جهانشاه، نه فقط به استقلال از تیموریان ختم شد، بلکه در اثر گسترش، منطقه تحت حاکمیّت او از دریاچه وان شروع می‌شد و تا حدود بیابان‌هایی که ایران را از ایالت شرقی‌اش خراسان جدا می‌ساخت ادامه داشت و از سوی دیگر از دریای خزر تا خلیج فارس دامن گسترانیده و ابعاد تقریباً یک

---

۱ - ابراهیم فایقی، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، ص ۵۸۱.

امپراطوری را پیدا کرده بود.[۱]

چون شاهرخ‌میرزا وفات یافت، جهانشاه سلطه خود را بر عراق، فارس، کرمان و حتّی عمان بگسترد... از نظر سیاسی، برآمدن اتّحادیه ترکمانان قراقویونلو صلای پایان کار حکومت ایلخانان در عراق و مغرب ایران و نیز نشانه عدم توانایی تیموریان برای حفظ موقعیّت خویش در مغرب ایران بود. از نظر نژادی، تمرکز و اتّحاد ترکمانان سبب شد که آذربایجان سریع‌تر تحت تأثیر نژاد و زبان ترکی قرار گیرد.[۲]

«... همان گونه که قراقویونلوها موجب و مسبّب اصلی کوچ سیاسی ترک‌ها از آناطولی به ایران شدند، در عین حال نیز موجب حاکمیّت مجدّد عنصر ترکمن در ایران و در ارتباط با آن، موجب ترک شدن قطعی آذربایجان گردیدند که خود عامل اصلی جنبش یکجانشینی آنان گردید. و آن چنان که از این گفته‌ها برمی‌آید، زبان ترکی‌ای که آن‌ها بدان تکلّم می‌کردند، مسلّماً همان لهجه‌ای بود که امروزه لهجه آذری یعنی همان لهجه غزهای شرقی و ترکمن گفته می‌شود. امروزه به خوبی پی برده شده است که جهانشاه از فرمانروایان قراقویونلو، خود یکی از نمایندگان و تمثیلگران ادبیات آذری بوده است.[۳]

«درباره فعّالیّت‌های ادبی جهانشاه صحبت‌های زیادی شده است. از او دیوان اشعاری در دست است با تخلّص حقیقی و یا حقیقت که بخشی به فارسی و پاره‌ای به ترکی است و از استحکام شعری و قوالب محکم عروضی به گونه شگفت‌انگیزی برخوردار است که با مهارت تمام سروده شده است. حتّی اگر در انتساب این اشعار تردید کنیم که از آن جهانشاه نیست و بلکه از آن شاعری گمنام است که به نام وی شعر می‌سروده است، باز همین امر توجّه خاصّ او را نسبت به مسایل فرهنگی می‌رساند و بیانگر ذوق و ذایقه ادبی اوست.

۱- تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج) دوره تیموری، ترجمه دکتریعقوب آژند، ص ۱۷۱.

۲- کلیفورد ادموند بوسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۲۵۱.

۳- پروفسور فاروق سومر، قراقویونلوها، ص ۲.

گفته شده که جهانشاه به واقع از تعداد بی‌شماری شاعر و ادیب و عالم حمایت به عمل آورد و خود نیز با اشتیاق تمام درگیر امور فکری و فرهنگی بود.[۱] و به قول «والتر هینتس»: «آذربایجان در دوره وی، به یکی از مراکز فرهنگ و تمدّن مبدّل شد.»[۲]

در این دوره، تعداد شاعرانی که آثار خود را به زبان ترکی آذری سرودند، رو به ازدیاد گذاشت. علاوه بر شاعر معروف، عزّالدّین حسن‌اوغلو، قاضی‌برهان‌الدّین هم اشعار خود را به زبان ترکی آذری می‌سرود.

سیدعمادالدّین نسیمی، زاده شاماخی، شاعر نامدار آذربایجان که در اواخر قرن ۱۴ و اوایل قرن ۱۵ میلادی زندگی می‌کرد، اشعار پرحرارت خود را با زبان محاوره‌ای مردم سرود و در ادبیّات آذربایجان، اسلوب ادبی خاصّی آفرید. او در اشعار خود بر علیه کوردلی خرافاتی، ظلم، استثمار اسارت‌بار جامعه فئودالی، مردانه قیام نمود و در نهایت به کفر متّهم گردید و در سال ۱۴۱۷ میلادی به جرم تبلیغ مرام حروفیگری زنده زنده پوست از تنش کندند.[۳]

«زبان‌شناسان ظهور عمادالدّین نسیمی را در تاریخ ادبیات آذربایجان نقطه عطفی به شمار می‌آورند که زبان ترکی ادبی آذربایجان، به اوج تکامل خود رسیده است و از دیگر زبان‌های ترکی، ماهیّتی مشخّص برای خود کسب کرده است. دیوان عمادالدّین نسیمی مرحله پایانی تکامل زبان ترکی آذری است و از این پس، ادبیات آذربایجان یا به عبارت دیگر زبان ترکی آذری هویّت ملّی خود را پیدا می‌کند.»[۴]

«نسیمی چنان شوری در رکن اصلی ادبیات فارسی ـ حافظ شیرازی ـ به پا کرد که این رند خراباتی چنین شعری در وصف او سرود:

۱- تاریخ ایران، دوره تیموری، پیشین، ص ۱۷۱.
۲- والتر هینتس، تشکیل دولت ملّی در ایران، ص ۶۱.
۳- ن.قولیف، از پیدایش انسان تا رسایی فئودالیسم درآذربایجان،اقتباس وترجمه‌ح.صدیق،ص ۸۱.
۴- م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۴۷۸.

تـرکان پـارسی‌گوی‌بخشندگان‌عمرند ساقی بشارتی ده پـیران پـارسا را»[۱]

در این عهد، آثار متعدّدی در زمینه ریاضیّات، ستاره‌شناسی، جـغرافـیا، تـاریخ، فلسفه، منطق، صرف و نحو، علم و ادب و لغت و غیره به وجود آمد. سیّدین باکویی در حکمت و نجوم، عبدالرّشید باکویی در تاریخ و جغرافیا و رمضان لنکرانی در طبابت کسب شهرت کردند.[۲]

«در کوی پسه کوشک تبریز در محلّی به نام «فخرآزاد» بنای مسجد کبود و یا مظفّریّه که از سوی خاتون‌جان‌بیگم همسر جهانشاه قراقویونلو احداث می‌گردید، در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۴۶۵ (۸۷۰ هـ. ق) مورد بهره‌برداری قرار گرفت. خاتون‌جان‌بیگم در همان جا دفن گردید. این بنا که شاهکار هنر معماری قرن پانزدهم به شمار مـی‌آید، چـنان بـا مهارت و زیبا ساخته شده بود که به عنوان «فیروزه‌اسلام» اشتهار یافت. علیرغم ادّعای برخی تدقیقات،معمار مسجد کبود نه احمدبن شمس‌الدّین تبریزی و نه نعمت‌اللهبـن محمدالبوّاب بوده است، بلکه در اصل، این بنا توسّط خواجه‌علی‌بن محمدبن عثمان کججی ساخته شده است. مزار همین معمار تا اواخر قرن ۱۶ در روستای کجج دایر بوده است. در احداث بنا عزّالدّین قاپوچی‌بن‌ملک نـظارت کـرده بـود. نـعمت‌اللهبـن محمدالبوّاب هم نوشتارهای روی دیوارها را حکّ نموده بود. در مـجموعه مـظفّریّه، علاوه بر مسجد، مدرسه، کتابخانه و خانقاه هم بود.»[۳]

«در دوران حاکمیّت جهانشاه، قرّةالعین دختر فضل‌الله نعیمی و شخصی بـه نـام یوسف، در تبریز شروع به تبلیغ مرام حروفیّه کردند. در محلّات سرخاب و چرنداب تبریز، با هم‌رأی شدن عدّه زیادی از اهالی با افکار و آمال آن‌ها، حرکت بزرگی آغاز گردید. به فرمان جهانشاه، قرّةالعین رهبر حروفیان، یوسف و پانصدتن از طرفدارانشان در خرمن آتش سوزانده شدند.»[۴]

۱- امید زنجان، شماره ۲۲، محمدرضا آذرلو، سهم فرهنگ ترکی در اسلام. ۱۳۷۳/۲/۱۵

۲- ن.قولیف، ازپیدایش انسان تارسایی فئودالیسم درآذربایجان، اقتباس‌وترجمه ح.صدیق، ص ۸۱.

۳- سیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۲۴۹.

۴- پروفسور سیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۱۲۴ و ۱۲۳.

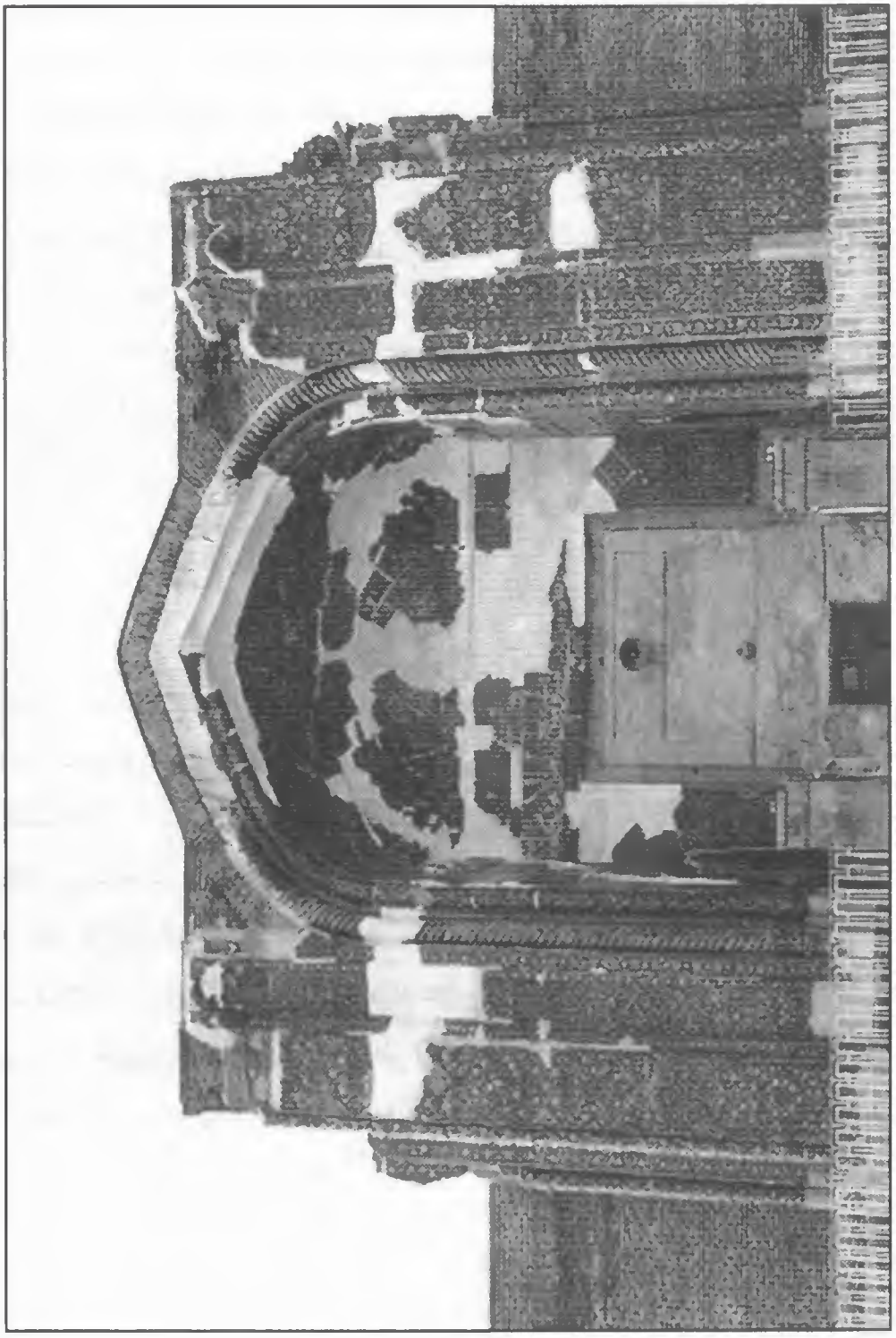

مسجد کبود ((فیروزهٔ اسلام))

جهانشاه پس از آن که به سوی اوزون‌حسن حکمران قوی‌پنجه ترکمانان آق‌قویونلو در دیار بکر تاخت، از او شکست خورده به قتل رسید. تاریخ درگذشت جهانشاه را برخی از شعرا در این قطعه چنین گفته‌اند:

اردوی جـــــهانشاه بـــهادر نـــویان

بـــا آن هـــمه اسـباب و زبـردستی و پشت

ثـــــانی‌عشر مـــــاه ربـــیع‌الثّـــانی

ویـران شـدوتاریخ(حسـن‌بیگ‌بگشت)[۱]

۸۷۲

«وقتی که جهانشاه کشته شد پسرش حسن‌علی از تبعید به تـبریز بـازگشت، امّـا نـتوانست سـپاهیان سـرکش قـراقـویونلو را بـه تـابعیّت خـویش درآورد و در سـال ۸۷۳/۱۴۶۸ کشته شد.»[۲]

«پس از درگذشت جهانشاه، برای در دست گرفتن اداره شهر، عصیانی با شرکت توده‌های مردم که در رأسشان ساربان‌قلی از ساکنان محلّه دوه‌چی قرار داشت آغـاز می‌شود. ابوبکر تهرانی در این باره می‌نویسد: «ساربان‌قلی خود را در رأس عدّه‌ای اراذل و رنود قرار داده است.» دیگر مؤلّفان آن روزگار، از شرح بیشتر رونـد ایـن عـصیان خودداری کرده‌اند. لکن به احتمال زیاد، عصیانگران به رهبری ساربان‌قلی، مدّتی شهر را خود اداره کرده‌اند. آرایش بیگم و شاه سارای بیگم دختران برادر جهانشاه با بسیج قشون قاراقویونلوها به سوی تبریز هجوم می‌برند. ساربان‌قلی در زدوخورد شکست می‌خورد. خزانه تبریز را در بین قشون قاراقویونلوها تقسیم می‌کنند. در این هـنگام، آرایش بیگم در تبریز بر تخت سلطنت می‌نشیند. بنا به نوشته منابع، او زیـنت‌آلات مخصوص زنان را با سلاح عوض کرده بود.»[۳]

۱- مواد‌التواریخ، ص ۲۷۰.

۲- سلسله‌های اسلامی، ص ۲۵۱.

۳- پروفسور سیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۱۲۴ و ۱۲۳.

خاندان جهانشاهی‌های تبریز منسوب به جهانشاه قراقویونلو هستند. دکترمهدی مجتهدی می‌نویسد:

«طبق نوشته حشری، جدّ اعلای خانواده جهانشاهی، میرمهدی طباطبایی از سادات صحیح‌النسب قرن هفتم و هشتم بوده، غازان‌خان به دست او مسلمان شده است و از طرف غازان‌خان به نقابت که شغلی مهم بود منصوب گشته است. سبب اشتهار اولاد او به جهانشاهی این است که امیر جهانشاه قراقویونلو که در قرن هشتم بر آذربایجان و عراق عرب سلطنت می‌کرد، دخترهای خود را به اولاد میرمهدی طباطبایی تزویج کرد تا اولاد او از اناث سیّد باشند. جهانشاه شیعه بود و مسجد کبود را با خانقاه و ضیافتگاه بنا کرده است، برای دخترزاده‌های خود (سادات جهانشاهی) املاک زیادی وقف نموده است. این وقف‌نامه از اسناد معتبر و اصل آن «صریح‌الملک» در موزه سلطنتی موجود است. نام بسیاری از املاک آذربایجان در آن وقف‌نامه مندرج است.

خانواده جهانشاهی همواره مردان فاضل و دانشمندپرورده است. مثلاً میرزااحمد جهانشاهی و فرزند او حاج‌میرزامهدی جهانشاهی هر دو از علمای معروف و از مشاهیر ادبا بودند. اوّلی شاگرد صاحب جواهر و دوّمی از شاگردان فاضل اردکانی بود.

در دوره ناصرالدّین‌شاه که دیوانخانه عدلیّه تشکیل شد، افراد این خانواده که از سابق در رشته روحانیّت بودند به دیوانخانه عدلیّه راه یافتند، چنان که میرزامحمدتقی صدر جهانشاهی عموی میرزاشفیع به صدارت دیوانخانه آذربایجان نایل شد.

آقای میرزاشفیع جهانشاهی در ۱۳۰۰ هـ. ق متولّد گردید، در حجر تربیت پدر بزرگوار خود به حدّ رشد رسید، پس از اتمام تحصیلات، وارد خدمات عدلیّه گردید، بعد از طیّ درجات قضایی و تصدّی مشاغل مختلفه به ریاست یکی از شعب دیوان عالی نقض و ابرام رسید و اخیراً [در سال ۱۳۲۷ شمسی] به ریاست آن دیوان عالی ارتقاء یافته، یعنی در رأس قوّه قضائیّه ایران واقع شده است.

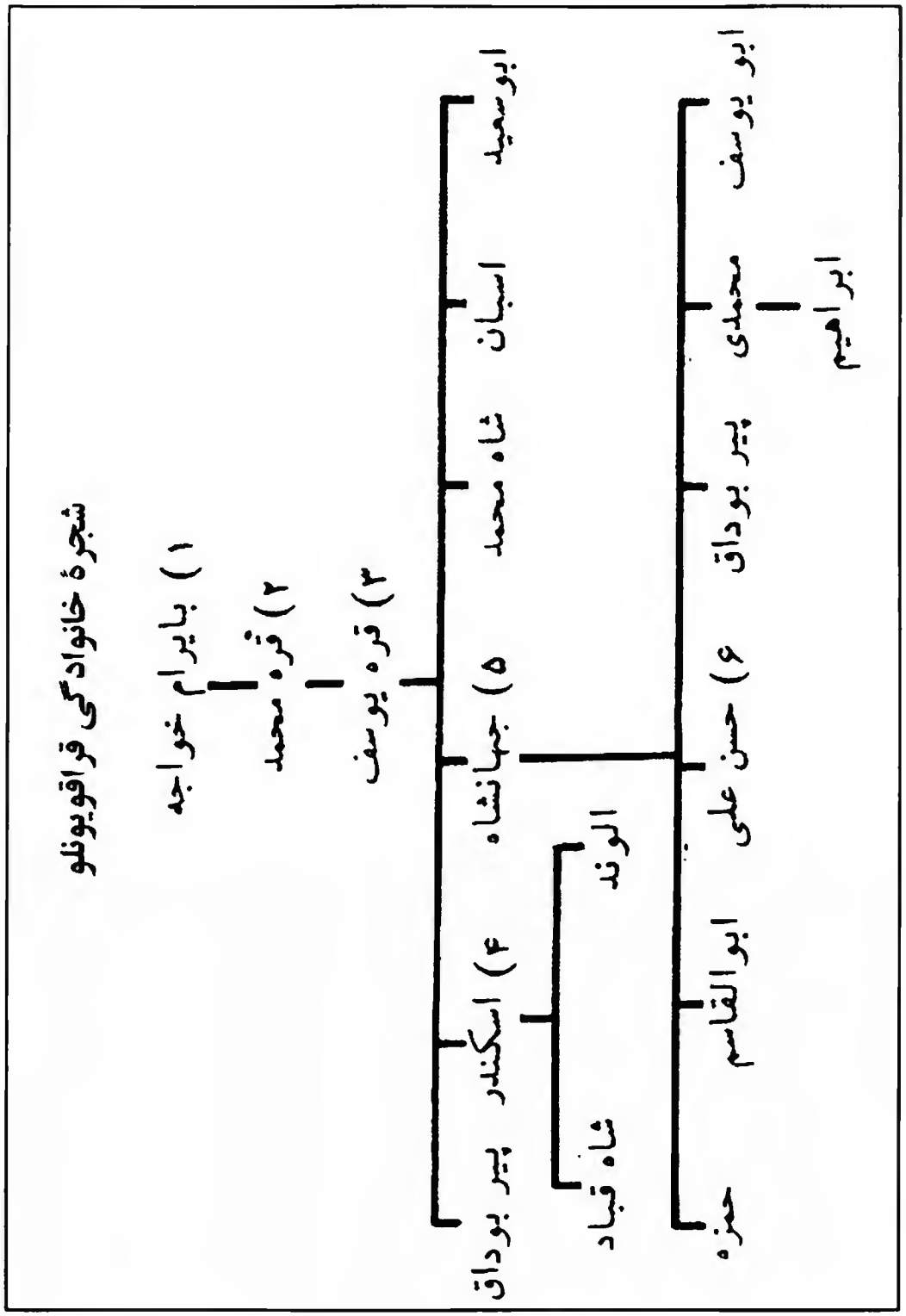
شجرهٔ خانوادگی قراقویونلو
۱) بایرام خواجه
۲) قره محمد
۳) قره یوسف
ابوسعید
اسبان
شاه محمد
۵) جهانشاه
الوند
۴) اسکندر
پیر بوداق
شاه قباد
ابو یوسف
محمدی
پیر بوداق
۶) حسن علی
ابراهیم
ابوالقاسم
حمزه

جهانشاهی مردی پاکدامن است، ملکات فاضله را در خود جمع دارد. در فنّ قضا استاد است. وظایف خود را با شرافت انجام می‌دهد و مورد قبول عامّه است. از این خانواده، عدّه‌ای شاغل مقامات قضایی و اداری هستند و مورد احترام آذربایجانی‌ها هستند. خانواده‌ای به قدمت خانواده جهانشاهی فعلاً در تبریز وجود ندارد. سادات وهابیّه از عهد آق‌قویونلوها در آذربایجان صاحب مقام و نفوذ شده‌اند، در صورتی که سادات جهانشاهی از عهد قراقویونلوها بلکه از عهد غازان‌خان همواره محل توجّه مردم بوده‌اند.»(۱)

«محقّقانی که در تاریخ ادبیات ایران به تحقیق پرداخته‌اند، از جمله دکترذبیح‌الله صفا معترفند که در قرن نهم هجری یک زبان ادبی دیگری نیز رواج می‌یافت و بنیادی استوار پیدا می‌کرد و آن زبان و ادبیات ترکی بود. همو اقرار می‌کند که «شعر ترکی گفتن امری تازه نیست. فهرست شاعرانی مانند میرحیدر مجذوب، لطفی، نصیبی، قطبی، لطیفی، میرعلی کابلی، میرحیدر ترکی‌گوی و جز آنان به نظر ما می‌آید. تا جایی که امیرعلیشیر نوایی حتّی در کتاب «محاکمة‌اللغتین» مدّعی رجحان زبان ترکی بر فارسی می‌شود.»

محقّقان این دوره از ادبیات فارسی، نمی‌توانند از تأثیر شگرف زبان ترکی در زبان فارسی سخن نگویند، زیرا بسیاری از کتب تاریخی ـ ادبی این دوره مانند ظفرنامه شامی، ظفرنامه شرف‌الدّین علی یزدی تا مطلع السعدین، روضة‌الصفا و حبیب‌السیر، کلمات و ترکیبات ترکی دیده می‌شود و معلوم است که بسیاری از آن‌ها در دیوانخانه‌ها و در تشکیلات لشکری و کشوری زمان استعمال می‌شد و از آن طریق در آثار منشیان راه می‌یافت.

دکتر صفا می‌افزاید: در شعر فارسی این دوره نیز بر رسم شعر قرن هشتم، بعضی از لغات ترکی و مغولی می‌یابیم و حتّی در دیوان‌های بعضی از شاعران زمان، غزلیّات یا

---

۱ - دکترمهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت، ص ۶۳.

قطعات ترکی نیز آمده و یا ملمّعات ترکی و فارسی گنجانیده شده است. با این حال محقّقان معتقدند که ادبیات فارسی این دوره به سادگی و روانی کلام متمایل بوده و همراه این سادگی که در شعر این دوره می‌بینیم یک خاصیّت ملازم آن را هم باید تشخیص بدهیم و آن توجّه به نکته‌سنجی، نکته‌یابی و نکته‌بینی است. این دو شرط را در شاعران این دوره می‌بینیم و هرچه از قرن ۸ تا ۱۰ هجری در مدارج زمان صعود می‌کنیم بیشتر می‌بینیم. لازم به ذکر است همین موضوع در شاعران آذربایجان و ترکی‌گوی نیز صادق است، امّا در شعر فارسی، شاعران قدرت فکری و لفظی را از کف دادند و در خیال‌پردازی و باریک‌بینی اسیر شدند. (سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۱۹۵). در حالی که در ادبیات و شعر ترکی، این نکته‌پردازی‌ها سبب بروز سبک‌های زیبا شد و تداوم یافت و آن چنان تنوّعی نیز وارد میدان شد که زمینه را برای خلق مکاتب ادبی مهیّا ساخت. مضمون‌سازی همراه با دقّت در واژگان سبب بروز مکتب رئالیزم شد و ادبیات غنی فولکوریک نیز در غنای ادبیات کتبی شریک شد. روی هم رفته می‌توان ادّعا کرد که ادبیّات ترکی از قرن هشتم هجری رو به تعالی نهاده و هویّت کاملاً مستقلی کسب کرده است و خلق ده‌ها اثر جاودانه به زبان ترکی آذری، سبب ظهور اندیشه‌های والای هنری ـ بدیعی گشته و شاعران بزرگی وارد عرصه شده‌اند.

غنای ادبیات ترکی در این دوره، آن چنان پربار و گسترده است که دیگر ادبیات جاری زمان را به عقب زده است و حتّی بسیاری از شاعران فارس، سعی کرده‌اند هنر و استعداد خود را در این زبان بیازمایند که البتّه موفّق نشده‌اند. لیستی از این شاعران را می‌توان ارایه داد که چیزی برای گفتن نداشته‌اند. ادبیات آذربایجان با این چشم‌انداز به سوی قرن‌های ۱۱ و ۱۲ پا می‌نهد و ادبیات پرباری را برای نسل‌های بعدی به ارث می‌گذارد.»[۱]

---

۱ - م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۲۴۸.

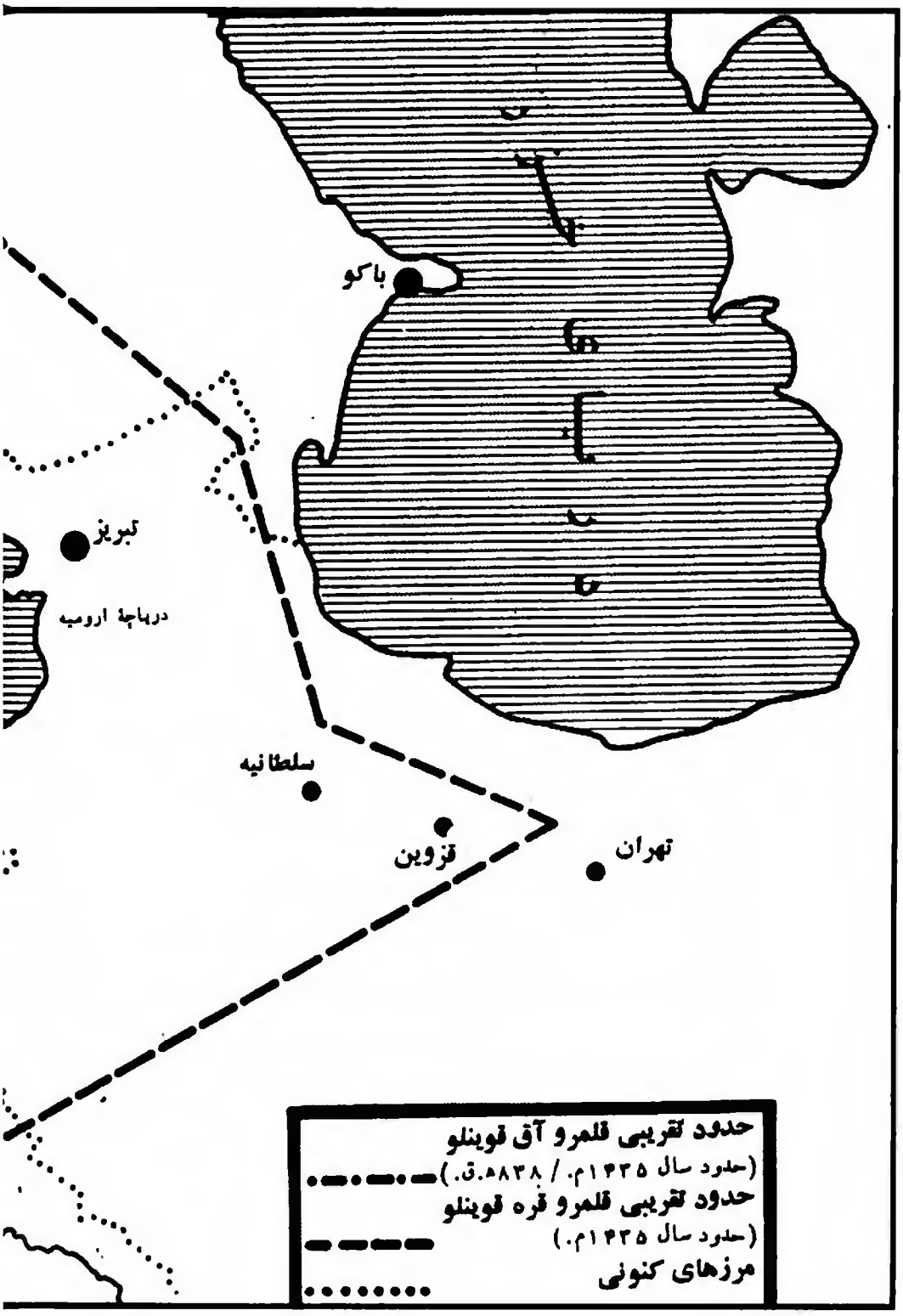
باکو
تبریز
دریاچهٔ ارومیه
سلطانیه
قزوین
تهران
حدود تقریبی قلمرو آق قوینلو
(حدود سال ۱۴۳۵م. / ۸۳۸ه.ق.)
حدود تقریبی قلمرو قره قوینلو
(حدود سال ۱۴۳۵م.)
مرزهای کنونی

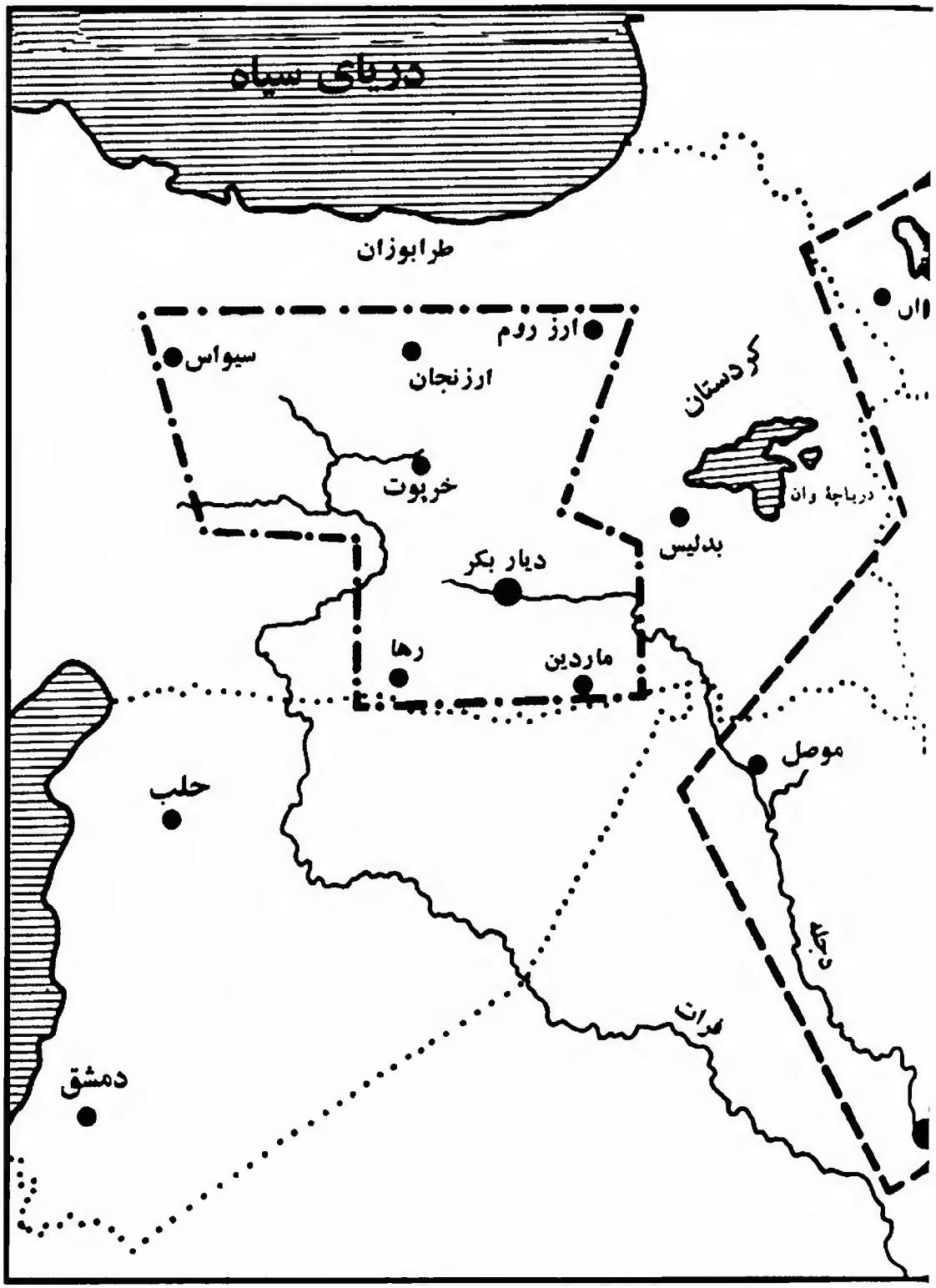
دریای سیاه
طرابوزان
ارز روم
سیواس
ارزنجان
کردستان
خربوت
دریاچهٔ وان
بدلیس
دیار بکر
رها
ماردین
موصل
حلب
دجله
فرات
دمشق

آذربایجان در عهد آق‌قویونلوها

ترکمانان آق‌قویونلو، اتّحادیه‌ای از ترکمانان بودند که مرکزشان در دیار بکر بود. طبقه فرمانروای آن‌ها از طایفه بایندر از طوایف قدیمی غز بود و از این طایفه که در نیمه قرن چهاردهم به طرابوزان تاخته‌اند، در منابع و مآخذ بیزانسی نام برده شده است. مؤسّس واقعی این سلسله، قرایولوک عثمان بود که مادرش کومننانامی بود و خودش یکی از شاهزاده‌خانم‌های بیزانسی را به زنی گرفت. روابط این سلسله با امپراطور طرابوزان، برای مدّت مدیدی بسیار نزدیک بود. قرایولوک، برخلاف امرای قراقویونلو با تیمور از در آشتی درآمد و به طرفداری تیمور با بایزید، سلطان عثمانی در آنکارا جنگید(۸۰۵/۱۴۰۲) و تیمور به پاداش این خدمت، دیار بکر را به او بخشید. راه بسط قدرت ترکمانان آق‌قویونلو را به مشرق، مدّت‌ها ترکمانان قراقویونلو سد کرده بودند، امّا اوزون‌حسن، نام‌آورترین امیر این سلسله، سرانجام جهانشاه را در ۱۴۶۷/۸۷۲ شکست داد. پس از آن اوزون‌حسن با شکست دادن سلطان ابوسعید تیموری، توانست حکومت ترکمانان آق‌قویونلو را در سرتاسر ایران تا خراسان، عراق و خلیج فارس بگسترد.

باری دشمن عمدهٔ اوزون‌حسن، سلاطین عثمانی بودند که در قرن پانزدهم، دولت‌های بازماندهٔ آناطولی را می‌بلعیدند و فشاری بی‌آرام بر مشرق وارد می‌آوردند. سیاست ضدّ عثمانی اوزون‌حسن، وی را با قرامانیان متّحد ساخت. نیز وی کوشید که طرابوزان را که با امپراطوران آن از طریق همسر بیزانسی خویش دسپینا، خویشاوندی داشت، از حملات محمدفاتح نجات دهد. در دوران سلطنت اوزون‌حسن، دولت آق‌قویونلو اهمیّت بین‌المللی یافت. در سال ۱۴۶۴/۸۶۸ باب ارتباط سیاسی با

دشمنان ونیزی سلاطین عثمانی مفتوح گردید و آلات و افزار جنگ از ونیز برای دولت آق‌قویونلو گسیل گشت. با وجود این، قوای اوزون‌حسن از عهده توپخانه عثمانی در جنگ ترجان در سال ۱۴۳۷/۸۷۸ برنیامدند و وی به سختی شکست یافت.(۱)

اوزون‌حسن در کنار خصلت‌های نظامی، دارای توانمندی چشمگیر سیاسی بود. این توانمندی بخصوص در مقطع نهایی سلطنت او آشکار شد که از سال ۱۴۷۱/۸۷۵ تا ۱۴۷۸/۸۸۲ به درازا انجامید. قانون‌نامه حسن‌پادشاه که نوعی قانون اساسی بود و امروزه قسمت اعظم محتوای آن بر ما مشخّص است، به این دوره تعلّق دارد. این دفترچه در برگیرنده مسایلی است پیرامون امور مالی بخش‌های متفاوتی از امپراطوری ترکمانان که به احتمال زیاد از ایّام کهن در آنجا رواج داشته و بیشتر با این هدف تنظیم و گردآوری شده که با عدم اخذ مالیات‌های افزوده بر مالیات موجود و ورود مالیات‌های جدید، از اجحاف بر مردم جلوگیری کند. در ارزیابی اهمیّت رواج قوانین قابل اجرا و مؤثّر مالی اوزون‌حسن فقط کافی است آن استثمار غیرانسانی مردم و ظلم و وحشت از جنگی را به یاد بیاوریم که بیش از یکصد و پنجاه سال ادامه داشت و از ویژگی‌های مسلّط این منطقه بود. این قوانین نه فقط در رفاه مردم، عامل تعیین‌کننده‌ای بود، بلکه از شرایط ضروری حیات اقتصادی سالم نیز به حساب می‌آمد و در واقع «قانون‌نامه اوزون‌حسن» ـ همان طوری که عنوان آن بود ـ سالیان بعد در مناطق امپراطوری ترکمانان به وسیله عثمانیان و نیز در ایران به کار می‌رفت. نویسندگان شرقی آن روزگار با تأیید و موافقت تمام از آن یاد کرده‌اند. بدین ترتیب مبتکر آن که تأثیر پایایی بر حکومت و مالیات گذاشت، در کنار مصلّحان دیگر خاور نزدیک ـ سیاستمدار بزرگ مغول غازان‌خان ـ پایگاه محترمانه و والایی کسب کرد.(۲) این قانون‌نامه تا اواسط قرن ۱۶، یعنی سال ۱۵۵۷ که قانون‌نامه جدیدی از سوی شاه‌طهماسب صفوی ارایه گردید اعتبارش را حفظ کرده بود.(۳)

---

۱ - کلیفورد ادموند بوسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۲۵۳.

۲ - تاریخ ایران، دوره تیموریان، پیشین، ص ۱۸۷.

۳ - پروفسور سیدآقا عون‌اللهی، ص ۸۵.

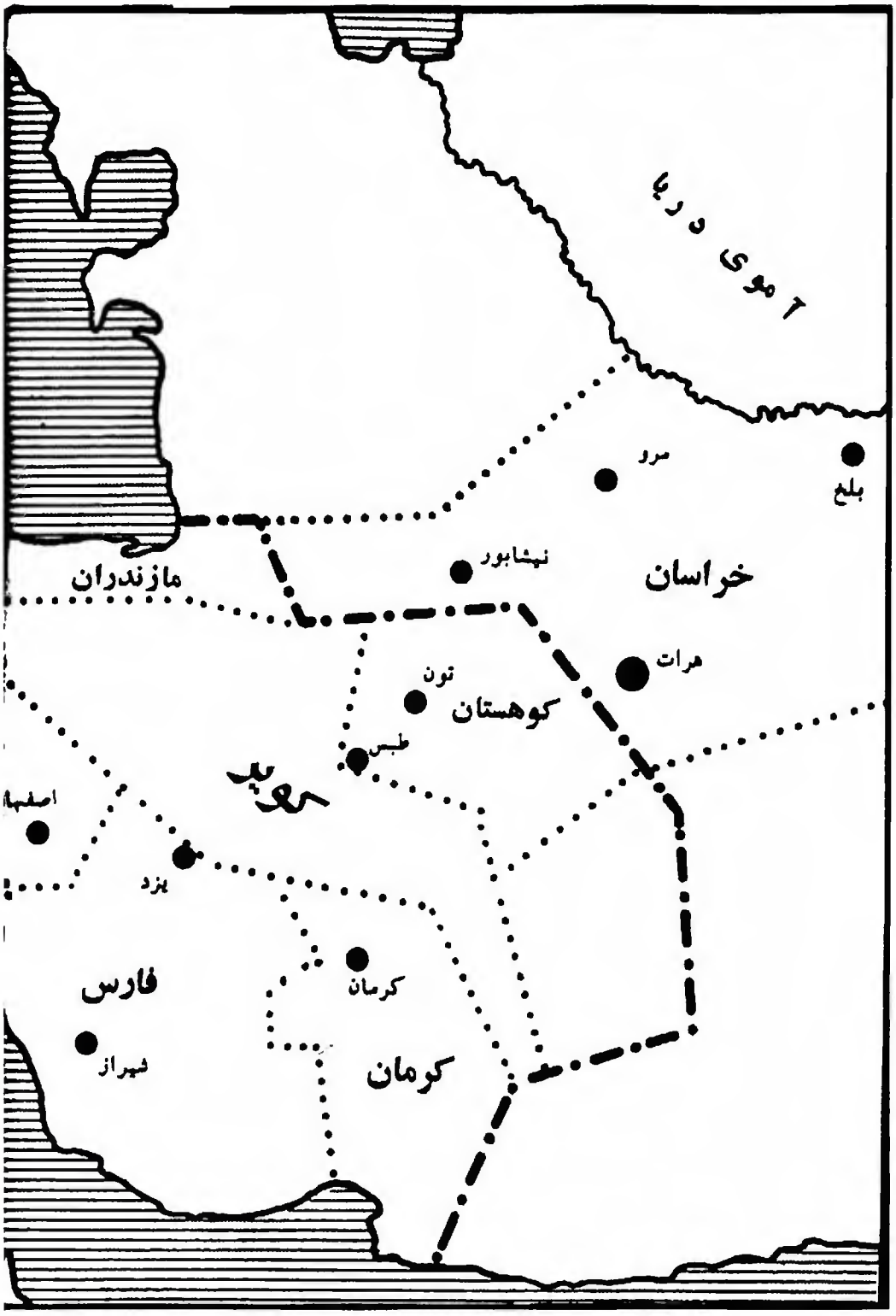
آمویه دریا
مرو
بلخ
نیشابور
مازندران
خراسان
هرات
تون
کوهستان
طبس
یزد
فارس
کرمان
شیراز
کرمان

گرجستان
تفلیس
شیروان
ارمنستان
دولت عثمانی
اردبیل
تبریز
آمد
آذربایجان
گیلان
بین‌النهرین
حلب
موصل
اروین
همدان
عراق عرب
عراق
دمشق
بغداد
خوزستان
دجله
دولت ممالیك
مقر حکومتی اوزون حسن

هنگامی که اوزون‌حسن در اوّل شوّال ۸۸۲/ژانویه ۱۴۷۸ در سن ۵۳ سالگی آخرین نفس‌هایش را کشید، پشت سر خود امپراطوری ترکمانی بجا گذاشت که بسیار وسیع‌تر از امپراطوری‌ای بود که جهانشاه قراقویونلو در یازده سال پیش، از خود به یادگار گذاشته بود. این امپراطوری از شعب علیایی فرات تا کویر نمک بزرگ و ایالت کرمان در جنوب ایران و از ماورای قفقاز تا بین‌النهرین و خلیج فارس کشیده شده بود. اوزون‌حسن تدارکی برای جانشینی ندید، با وجود این چنین می‌فرماید که این امپراطوری برخلاف شماری دیگر از دولت‌های ترک‌بنیاد، آن مایه ثبات داخلی داشته که مؤسّس آن را زنده نگه دارد. با این که پسر او خلیل‌سلطان که به جای وی به سلطنت رسید، فقط چند ماه بر سر قدرت بود، ولی برادر جوان او یعقوب توانست پس از براندازی برادرش، امپراطوری را به مدّت ۱۲ سال در آرامش نسبی نگه دارد. بخت با او یار بود که در این زمان، جانشین محمدفاتح در استانبول، بایزید دوّم ـ جنگجوی کارآمدی نبود و نیز از سوی همسایگانی چون حسین‌بایقرا حاکم تیموری هرات و سلطان مصر قائدبای تهدیدی علیه او صورت نگرفت.(۱)

بنابر نوشته منجّم‌باشی، اوزون‌حسن پادشاهی مقتدر، دانا، مؤمن، نیکوکار و رشید بوده و از ارباب معرفت و اصحاب قلم حمایت می‌نمود و مؤسّسات عام‌المنفعه بسیاری بنیاد نهاد. عدّه بسیاری از فضلا و ارباب معرفت را دور خود گرد آورده بود. فاضل شهیر علی قوشچی به زیارت مکّه رفته و در مراجعت، در تبریز اوزون‌حسن از وی با تشریفات و احترامات بسیاری پذیرایی نمود. «زنو» فرستاده دربار «ونیز» که او را دیده، درباره وی می‌نویسد:

«اوزون‌حسن پادشاهی بسیار جلیل‌القدر است و از داریوش هم جلالت قدرش بیشتر است. مولانا جلال‌الدّین دوانی که مردی حکیم و فاضل و محقّق و شاعر بوده کتاب فارسی خود لوامع‌الاشراق را که به «اخلاق جلالی» معروف است به نام

---

۱ - تاریخ ایران، دوره تیموریان، پیشین، ص ۱۸۷.

اوزون‌حسن تألیف و مصدّر نموده است. تخلّص وی «فانی» بوده است.(۱)

گفتنی است که اوزون‌حسن، نخستین حکمران ترک می‌باشد که به دستور وی، قرآن کریم به زبان ترکی ترجمه شده است.(۲)

«خواجه‌شمس‌الدّین محمد جوینی(صاحب دیوان) [از رجال دوره هولاکو و اباقا] در مرکز تبریز، یک میدان بزرگی احداث کرده بود. این میدان، صاحب‌آباد نامیده می‌شد. اهالی شهر تبریز و روستائیانی که از اطراف می‌آمدند، در همین میدان، چادر برپا کرده و محصولاتشان را می‌فروختند. بعدها در آنجا، دکّان‌هایی نیز برپا گردید. همزمان در این میدان، که ۳۰ هزار نفر تماشاچی را در خود جای می‌داد، با حضور اوزون‌حسن حکمران آق‌قویونلو، رقص گرگ به نمایش درمی‌آمد. در همین میدان، مسابقات کشتی و رشته‌های دیگر ورزشی نیز برگزار می‌گردید.

سلطان‌اویس در همین میدان، ساختمانی با عنوان «دولتخانه» با بیست هزار اتاق احداث کرده بود. کاخ هشت‌بهشت و مسجد اوزون‌حسن در کنار این میدان قرار گرفته بود. از میدان صاحب‌آباد تا کوی دوه‌چی و از آنجا هم به محلّه سرخاب راه بود.

«قیصریه» از محدّثات اوزون‌حسن که در کشورهای مشرق زمین به عنوان زیباترین و وسیع‌ترین بازار مشهور شده بود، بازاری سرپوشیده و هشت‌گوشه بود. رویش با گنبد و طاق پوشیده شده بود. در این بازار، اجناس گرانبها و جواهرات فروخته می‌شد.

تبریز دارای باغات بزرگ و وسیع بود. باغ «نصریّه» از آثار اوزون‌حسن و «باغ شمال» از محدّثات سلطان‌یعقوب، پارک بزرگ را تداعی می‌کردند. در باغ شمال که در جنوب شرقی تبریز واقع شده، درختان زیاد چنار و سرو و انواع گل‌ها کاشته شده بود. قاضی‌احمد قمی (قرن ۱۶) با تشبیه این باغ به بهشت، آن را «جنّت‌آباد» نامیده بود. فضلی اصفهانی، گل‌های سرخ آنجا را به چراغ‌های بهشت تشبیه کرده بود. اطراف

---

۱ - رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، پ، ص ۷۶۷.

۲ - فاروق سومر، روزنامه عصر آزادی، ۱۳۸۳/۷/۲۶، ص ۳.

تبریز با باغ و بوستان‌ها احاطه شده بود. تصادفی نبود که کاتب چلبی (قرن ۱۷) تبریز را «شهری در میان باغچه‌ها» نامیده بود. در منابع آن عهد، به ندرت به اسامی این باغات برخورد می‌کنیم. از این نام‌ها معلوم می‌گردد که آن‌ها به طبقات بالا و پایین اختصاص داشتند. مثلاً باغ کلاهدوزان، باغ پیرمحمد سراج، باغ اسواران، حکیم‌سعدالدّین، شیخ‌خواجه (احتمالاً باغ شاعر مشهور کمال‌الدّین خجندی)، احمدآباد، خواجه مطهّر، دمشقیّه، شاه‌حسین، بیگم، قاضی‌آباد، محمودآباد، تورک محمّد، لیل‌آوا، نوخیز، کولخیز، بورج، شیخ تاج‌الدّین، خواجه‌یوسف، شمس‌آباد، خلفان و دیگر باغ‌ها را می‌توان نشان داد.(۱)

«والتر هینتس» درباره آثار تاریخی به جا مانده از آق‌قویونلوها می‌نویسد:

«مسجد اوزون‌حسن گویا قدری خارج شهر در قریه صاحب‌آباد واقع بوده است. امرای آق‌قویونلو در اینجا دربار و دستگاهی داشتند. این ناحیه توسّط نهری از خود شهر تبریز جدا می‌شده است. طبق توصیف‌های بازرگان ونیزی، گویا در آنجا بنایی وجود داشته که از نظر عظمت و شکوه ممتاز بوده است. مسجد اوزون‌حسن در یک میدان باعظمت واقع بود که خلیل در ژانویه ۱۴۷۸ (۸۸۲ هـ. ق) و یعقوب در ژوئیه همان سال (۸۸۳ هـ. ق) در آنجا به تخت نشستند. این مسجد بسیار بزرگ بود و اطاق‌های بسیاری داشت که همه با گچ‌بری و رنگ‌آمیزی‌های آبی ـ طلایی آراسته بود. در لشکرکشی سلطان‌مراد چهارم در سال ۱۰۴۴/۱۶۳۵ هـ. ق از تمام ساختمان‌های موجود تبریز، فقط مسجد اوزون‌حسن سالم و دست نخورده باقی ماند.

در جانب مغرب میدان وسیع، دروازه بزرگ سفیدرنگی بود و طاقی به روی آن زده بودند که باغ شاه در پس آن واقع بود و با گذشتن از آن به قصر پادشاهی راه می‌شد یافت. این که ساختمان این کاخ عجیب پرجلال که هشت‌بهشت نامیده می‌شد، طبق اعتقاد بازرگان ونیزی از آثار اوزون‌حسن باشد مطلبی نیست که تاکنون به ثبوت رسیده

۱- پروفسور سیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۹۳.

باشد، محتملاً اوزون‌حسن بنای کاخ را شروع کرده، ولی اتمام آن در دوره یعقوب بوده است. زیرا طبق گفته فضل‌الله مورّخ درباری، تاریخ پایان ساختمان این کاخ در سال ۱۴۸۶ (۸۹۱ هـ. ق) بوده است.

بازرگان ونیزی مشروحاً این کاخ را وصف می‌کند. طبق اظهار وی بر روی ساختمان مرکزی یک طبقه‌ای که مشتمل بر چهار اطاق و چهار رختکن می‌شده، قبّه گرد باشکوهی قرار داشته است. همه اطاق‌ها به صورت‌های گوناگون با کاشی و طلاکاری زینت شده است. آن هم به آن زیبایی که من برای وصفش کلمات لازم را به سهولت پیدا نمی‌کنم. این کاخ همان طور که قبلاً گفتم در وسط باغی بر مصطبه‌ای قرار دارد. در هر گوشه این مصطبه، فوّاره‌ای به شکل اژدها از مفرغ گذارده‌اند. این فوّاره‌ها را به قدری با مهارت و هنرمندی ساخته‌اند که گویی اژدهاها جان دارند. در داخل این کاخ بر طاق تالار بزرگ، صحنه‌هایی از نبردهایی از نبردهای متعدّد اوزون‌حسن و همچنین شرفیابی نمایندگان باب عالی را به حضور اوزون‌حسن با طلا، نقره و رنگ آبی تصویر کرده‌اند. از آن گذشته مجالسی نیز از شکار اوزون‌حسن را که سوار بر اسب نمایانده شده است با سگ‌ها، بازها و از آن گذشته اتّفاقات دیگر را رسم کرده‌اند. قالی بسیار بزرگ ابریشمین بر کف تالار گسترده شده است. تقریباً به فاصله برد یک تیر که از کمان رها شده باشد حرمسرای یک طبقه‌ای قرار دارد که در تک اطاق‌های آن هزار زن را می‌توان جای داد. در یک جانب آن یک خانه ییلاقی بسیار مجلّل ساخته‌اند و با کاشی‌های شفّاف، به رنگ‌های طلایی و نقره‌ای آن را آراسته‌اند. در این خانه ملکه و ندیمه‌هایش با سوزن‌دوزی، خود را سرگرم می‌کنند. خود باغ دارای سه در ورودی است رو به شمال، جنوب و مشرق (در شرقی، همان طور که ذکر شد به میدان باز می‌شود).

به مسجد اوزون‌حسن که ذکرش رفت، مدرسه‌ای عالی برای طلّاب علوم ضمیمه بود که اوزون‌حسن را در صحن باغ آن دفن کرده‌اند. این بنا که نیز از آثار اوست مدرسه نصریّه نامیده می‌شود. در نزد یکی این مدرسه باز مسجد مقصودیه واقع است که در

دوره مقصود فرزند دسپینا ساخته شده است. طبق اظهار فضل‌الله، سلطان‌یعقوب در تبریز هم مسجدی ساخته است که مسجد نصریّه نامیده شده است. امّا این وجه تسمیه موجب ظنّ می‌گردد و ما را به یاد نام مدرسه اوزون‌حسن و لقب او ابونصر می‌اندازد. پس نکند در این مورد یعقوب که پس از مرگش در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۴۹۰ (یازدهم صفر ۸۹۶ هـ. ق) در مسجد مزبور به خاک سپرده شد یکی از آثار ناتمام پدرش رابه اتمام رسانده باشد.

در میدان صاحب‌آباد که تاکنون به صورت مکرر ذکر آن به میان رفت به جز یک قصر کوچک‌تر که پادشاهان آق‌قویونلو از ایوان آن، مسابقات و بازی‌ها را تماشا می‌کردند و یا سفرای خارجی را در آنجا به حضور می‌پذیرفتند، یک بیمارستان بزرگ هم وجود داشت که فقط یک دیوار، حدفاصل آن و مسجد اوزون‌حسن بود. مقدّم بر این بیمارستان، سکویی تعبیه کرده بودند و سرتاسر آن را زنجیر مستحکمی از آهن کشیده بودند به صورتی که هیچ اسبی نه به بیمارستان و نه حتّی به دیوار آن می‌توانست نزدیک شود. در دوران اوزون‌حسن و یعقوب به شهادت بازرگانان و نیز بیش از هزار تن مستمند و بیمار در این بیمارستان که اطاق‌های وسیع‌اش با قالی مفروش بود زندگی می‌کردند. تزئینات داخل این بیمارستان بهتر از تزئینات مسجد بوده است. در سفره‌خانه مجاور که به فقرا اختصاص داشت به خرج دربار به تهی‌دستان غذا داده می‌شد.

این تأسیسات اجتماعی که برای آن عصر، امری تازه و غیرعادی شمرده می‌شد با مرگ یعقوب برچیده شد. بر آنچه گفتیم باید بیمارستانی را نیز که جهانگیر برادر اوزون‌حسن در ماردین بنا کرد مزید کنیم. باربارو در سال ۱۴۷۴ (۸۷۸ هـ. ق) سر راه خود هنگامی که از قبرس عازم تبریز بود، در همین بیمارستان مورد پذیرایی قرار گرفت.»[۱]

۱- والتر هینتس، تشکیل دولت ملّی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۱۳۸.

تاریخ وفات اوزون‌حسن آق‌قویونلو را بعضی از شعرا چنین گفته‌اند:

بـــــهر تاریخ وفاتش همه کس (شـــه دین پرور عادل) گـفتند[۱]
۸۸۲

«نقاشی و خطّاطی در دربار سلسله‌های ترکمان در تبریز بـه خـصوص در زمـان اوزون‌حسن و یعقوب آق‌قویونلو (۹۶ ـ ۸۸۳ / ۹۰ ـ ۱۴۷۸) بـه شکـوفایی رسـید. نگارگری دوره ترکمانان اصالت ویژه‌ای پیدا کرد، گو این که در مقایسه با نوآوری‌های نقّاشی تیموری، چندان مورد اعتنا قرار نگرفته است.»[۲]

بر اثر علاقه سلطان‌یعقوب به علم و هنر، دربارش میعادگاه بزرگ‌ترین سخن‌سرایان و عرفا گردید و شاعرانی چون امیرهمایون اسفراینی، مـولاشهیدی، درویش دهکـی، میرمقبول حبیبی و مولابنایی گرد آمدند.

در سال ۸۹۲ هـ. ق که نهمین سال سلطنت یعقوب بود، مبلغ ده هزار سکه شاهرخی که ثروت کلانی به شمار می‌رفت، به عنوان تحفه نزد عبدالرحمن جامی به خراسان فرستاد، در نتیجه مولانا عبدالرحمن جامی منظومه «سلامان وابسال» خویش را به نام سلطان‌یعقوب بایندری ساخت. این عارف سخن‌سرای دوران، در چند بیتی که در آغاز مثنوی سلامان وابسال پیرامون گفت و شنود خویش با حسن پادشاه در عالم خواب ساخته و احساساتی که در سوگ یعقوب به قالب رباعی معروفش ریخته است، ارادت خود را به دودمان بایندری نشان داده است.[۳]

تاریخ وفات سلطان‌یعقوب آق‌قویونلو را نیز بعضی از شعرا چنین گفته‌اند:

تا ماه صفر به چشم مردم نـو شـد خـورشید نشـاط عـیش‌بی‌پرتوشد
کـــیخسرووقت‌بودسلطان‌یعقوب تـاریخ‌وفات‌نیز(کـیخسرو)شـد[۴]
۸۹۶

۱- مواداالتواریخ، ص ۲۷۲.
۲- تیموریان، ترجمه و تدوین دکتر یعقوب آژند، ص ۹۱.
۳- ابراهیم فایقی، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، ص ۶۱۶.
۴- مواداالتواریخ، ص ۲۷۲.

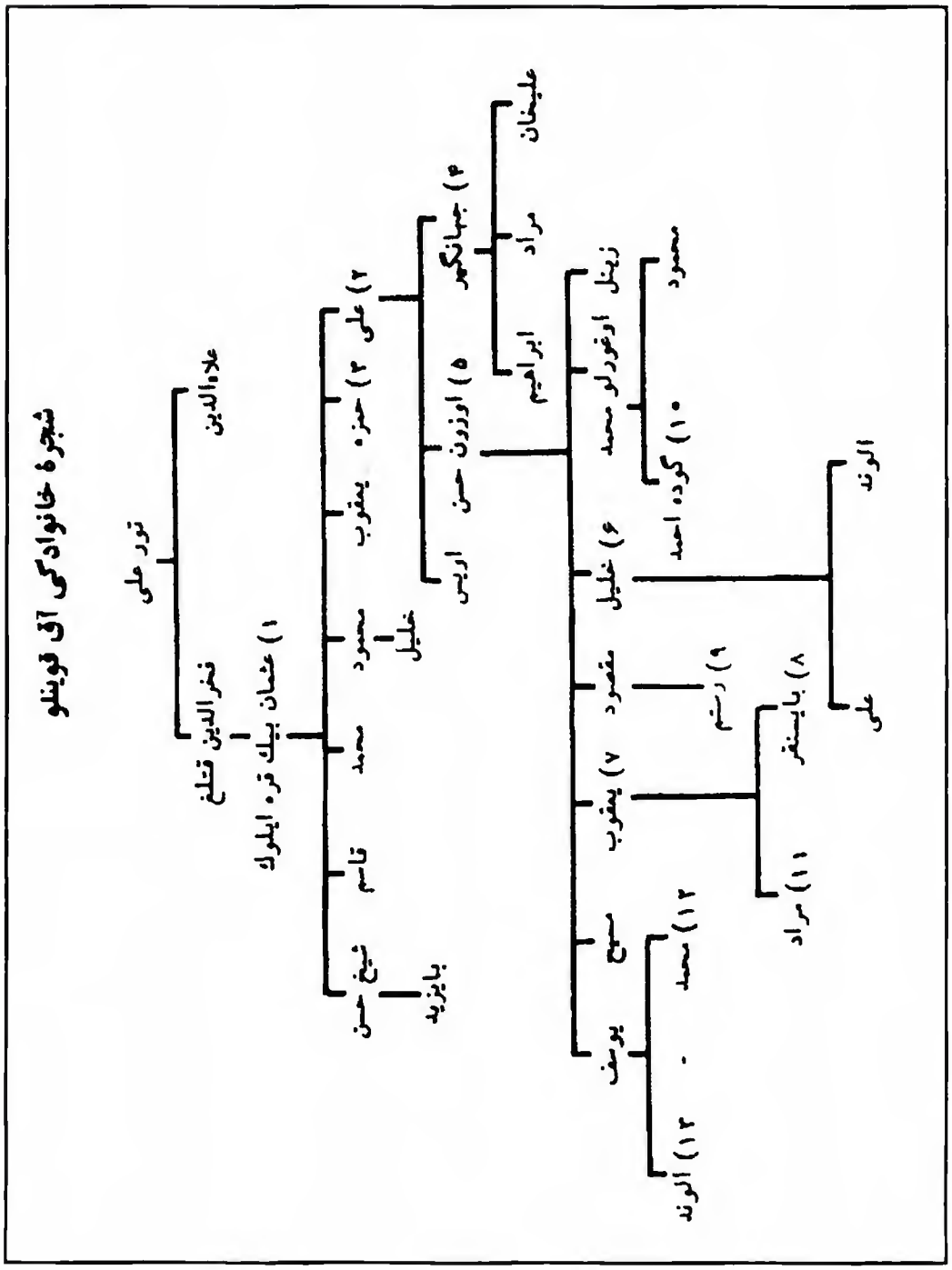
شجرهٔ خانوادگی آق قویونلو
نور علی
علاءالدین
قنبرالدین قتلغ
۱) عثمان بیک قره ایلوك
حمزه
یعقوب
۲) علی ۲
محمود
خلیل
قاسم
محمد
شیخ حسن
بایزید
۴) جهانگیر
۵) اوزون حسن
اویس
علیخان
مراد
ابراهیم
زینل
اوغورلو محمد
۶) خلیل
مقصود
۷) یعقوب
مسیح
یوسف
۹) رستم
۸) بایسنغر
۱۱) مراد
۱۲) محمد
۱۲) الوند
۱۰) گوده احمد
محمود
الوند
علی

آذربایجان در عصر صفویّه

تشکیل دولت صفویّه، یکی از رخدادهای مهم تاریخی ایران و منطقه خاورمیانه می‌باشد. شاه‌اسماعیل صفوی، در اوایل قرن دهم هجری، با از بین بردن حاکمیت‌های محلّی، ایران متّحدی به وجود آورد. وی بر اساس عقاید و افکار مذهبی ـ سیاسی و با رسمیّت دادن به مذهب تشیّع، پس از قرن‌ها گسیختگی اداری ـ سیاسی، توانست اساس دولتی را پی‌ریزی کند که بنیادهای مذهبی ـ سیاسی و دیوان محلّی آن حتّی پس از سقوط نیز همچنان ادامه یافت و به صورت الگویی برای دولت‌های بعدی باقی ماند.

کسروی می‌نویسد: «پادشاهی سترگ و پهناور ساسانیان که از فرات تا سیحون و از دریای هند تا دربند قفقاز را فرا می‌گرفت و به گفته خودشان جهانی بود، این دفعه بخش بخش گردیده، در هر بخش پادشاهی جداگانه بنیاد یافت. سلجوقیان، مغولان و امیرتیمور نیز با آن که هر کدام به نوبت، خود ایران را از این سر تا آن سر بگشاده، حکمرانی نیرومندی بنیاد گذاردند، ریشه ملوک‌الطوایفی را از این خاک، کندن نتوانستند. تا در زمان صفویان، بسیار کوشیده، بیشتری از خاندان‌های فرمانروایی را که بازماندگان ملوک‌الطوایفی بودند، برانداختند.»[1]

و به قول سعید نفیسی: «اساسی که صفویّه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دوره مشروطیّت در ایران برقرار بود و حتّی اصطلاحات ترکی که صفویّه، برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که به سران، کارگشایان و سرکردگان می‌دادند، همچنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار

---

۱ - احمد کسروی، شهر یاران گمنام، ص ۹.

داشتند و یاری که از طوایف چادرنشین می‌خواستند...»[۱]

این دولت در عین حال که از میراث‌های حکومت‌های ترک بهره گرفت، در محدوده جغرافیایی حاکمیّت خود نیز با برقراری مذهب رسمی و ایجاد یک نظام اداری ـ سیاسی متمرکز، امکاناتی را فراهم ساخت تا ابتکارات و خلاقیّت‌های خود را بازیابند. پیدایش دولت صفوی، آغاز عصری است که ایران به عنوان یک قدرت مستقل در روابط بین‌المللی ظاهر شد و بازرگانی گسترده خارجی بر شکوفایی اقتصاد داخلی آن افزود.[۲]

صفویه، جزو آن گروه از نهضت‌هایی هستند که توانسته‌اند برای دستیابی به قدرت، از بستر ضرورت‌های تاریخی و عوامل مؤثّر اجتماعی، هوشیارانه بهره‌برداری کنند.

تأثیرگذاری نهضت صفویّه، از آن گونه تأثیراتی است که محدود به یک یا چند دوره تاریخی مشخّص نیست، بلکه نتایج و بازیافت‌های آن، نه تنها در ایران، بلکه در چندین حوزه جغرافیایی دیگر تا زمان ما هم باقی است و ادامه دارد.[۳]

شاه‌اسماعیل پس از پیروزی بر فرّخ یسار شروانشاه و حاکم آق‌قویونلو در نخجوان، در سال ۹۰۷ هـ. ق با شکوه فراوانی وارد تبریز شد و خود را شاه خواند. بدین ترتیب اساس دولت صفویان، در پایتخت آنان تبریز پی‌ریزی شد. در آغاز، اکثریت اهالی این دولت، ترکان آذری بودند. رهبری نظامی، اداره مالیاتی، اداره ولایات و همه وظایف درباری در دست اعیان ترکان آذری بود. اردو نیز اساساً متشکّل از طایفه‌های ترک آذری بودند. در مکاتبات درباری و نظامی تا حدّی سیاسی نیز زبان ترکی آذری به کار می‌رفت.[۴]

استقرار سلسله‌صفویّه در تبریز به سال ۱۵۰۱ میلادی، تأثیر عظیمی بر توسعه هویّت مردم منطقه و وقایع آن زمان گذاشت. در حکومت صفویان، ایران به حاکمیّت

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، (ج ۱)، ص ۷۲.

۲- پروفسور فاروق سومر، نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، مقدّمه مترجمین، ص بیست و یک.

۳- پناهی سمنانی، شاه‌اسماعیل صفوی، ص ۶.

۴- ن.قولیف، پیشین، ص ۸۵.

محلّی و مرزهای بزرگتر پیش از اسلام خود بازگشت و موقعیّت خود را به عنوان قدرت مهم منطقه بازیافت. صفویّه مردم ایران را با بهره‌گیری از ایدئولوژی اسلام شیعی به عنوان مذهب رسمی سراسر ایران، متّحد کرد، چرا که [مذهب تشیّع] با جدّیت در میان مردمی که اغلب سنّی‌مذهب بودند، رواج داده می‌شد. با این که ریشه‌های قومی بنیانگذار سلسله صفویّه، «شاه‌اسماعیل» مورد بحث قرار گرفته است، او از اردبیل برخاسته و یک ترک‌زبان بومی بود، همان طوری که اشعار وی که به زبان ترکی آذربایجانی و با تخلّص ختایی سروده شده، گواهی می‌دهد. شعر شاه‌اسماعیل، سرمشقی برای توسعه ادبیّات آذربایجانی گشت، زیرا وی یکی از بزرگترین نویسندگانی بود که از زبان محاوره بهره برد و عموماً از به کار بردن لغات فارسی ـ عربی اجتناب کرد. وی سلسله خود را بر پایه قدرت طوایف ترک قیزیل‌باش که با او همزبان بودند، بنا نهاد. در واقع، این پیوندهای زبانی، یکی از پایه‌های اصلی اتّحاد بین آن‌هارا ایجاد کرد. در دربار صفوی و بخصوص در میان اوّلین فرمانروایان این سلسله، ترکی آذربایجانی غالب بود، و در این دوره لغات و دستور زبان ترکی بر فارسی تأثیر گذاشت و بالعکس. در دوره صفویّه ۱۲۰۰ واژه آذربایجانی وارد فارسی شد که بیشتر آن‌ها با امور دولتی و نظامی سر و کار داشت. زمینه‌هایی که در آن عمدتاً در دست ترک‌های ایران بود. ایدئولوژی غالب این سلسله اسلام و شیعه اثنی‌عشری بود و هویّت شیعه و هویّت رسمی صفویّه چنان قدرتمند بود که در طول دوره‌های مختلف، تقابل با امپراطوری عثمانی، موارد معدودی از پناهندگی به عثمانی رخ داد، علیرغم آن که آنان با ترک‌های ایران همزبان بودند. ظهور سلسله صفویّه رویدادی مهم در توسعه هویّت ملّی آذربایجانی بود. امروزه همه آذربایجانی‌ها، صفویّه را سلسله‌ای آذربایجانی می‌دانند و در تاریخ‌نگاری آذربایجانی، آن را سمبلی مهم از هویّت و قدرت آذربایجان می‌شمارند. در همان زمان، ترویج تشیّع بین مردم ایران توسّط صفویّه و خصومت و رقابت آن‌ها با عثمانی‌ها، ازبک‌ها و سلسله‌های بزرگ ترک معاصرشان، آذربایجانی‌ها را از سایر ترکان جدا کرد و بر روابط آنان با فارس‌ها افزود. البتّه به خاطر این که مردم شمال و جنوب ارس تنها اکثریّت شیعی در میان ترکان بودند، به هم وابسته گردیده و

در تکوین هویّت شاخص و مشترک آذربایجانی خود سهیم شدند.[۱]

«تردیدی نیست که شاه‌اسماعیل، شاه کلّ ایران و برخاسته از آذربایجان بوده، یا به عبارت صحیح‌تر، این حکومت آذربایجان است که کلّ امپراطوری ایران را متشکّل ساخته است. باز شبهه‌ای نیست که شاه‌اسماعیل جدّ اندر جدّ، ترک‌زبان بوده و جدّ بزرگوارش شیخ‌صفی‌الدّین اردبیلی، خود به زبان ترکی، آثاری را خلق کرده و بر زبان ملّی خویش تأکید داشته است و شاه‌اسماعیل، چنان به زبان ترکی علاقه داشته است که زبان رسمی امپراطوری را ترکی اعلان کرده و خود خالق سه اثر جاودانه: دیوان، ده‌نامه و نصیحت‌نامه به زبان ترکی است. او شاعران ترکی‌گوی را به دربار خود گرد می‌آورد و در هر کجای امپراطوری باشند مورد حمایت قرار می‌دهد....

در دوران صفویه، زبان ادبی ترکی، در پایتخت این امپراطوری یعنی تبریز متمرکز شده بود و طبیعی است که لهجه و شیوه گویش تبریز سلطه یابد و در زبان ادبی تأثیر عمیق بگذارد. به همین دلیل است که گرامر، سیستم فونتیک، فرم‌های مورفولوژیک و سینتاکتیک تبریز بر زبان ادبی صفویّه مستولی می‌گردد....

فراموش نباید کرد که زبان ترکی در میان ملل اروپا نیز برای خود جایی باز می‌کرد و روابط با کشورهای اروپایی، باعث سرازیر شدن بسیاری از گردشگران، مورّخان، هنرمندان و سیاستمداران اروپایی به آناطولی و آذربایجان می‌شد و روابط فرهنگی مستحکمتر گشته و آنان با فرهنگ و زبان ترکی آشنا می‌شدند. ناگفته نگذاریم که در تداوم همین حرکت، بسیاری از سیّاحان با خواسته‌های فرهنگی وارد خاورمیانه شدند و آثار فرهنگی، تابلوهای نقّاشی، کتاب‌های خطّی، مجسّمه‌های مختلف و در کلّ آثار فرهنگی آذربایجان، آناطوی، ایران و... را به اروپا بردند.

زبان ترکی در ایران به عنوان زبان رسمی اعلان شده و موقعیّت بسیار ممتازی به دست آورده بود. وقتی شاهان بزرگی چون جهانشاه حقیقی و شاه‌اسماعیل به زبان ترکی شعر می‌سرایند، هزاران شاعر دیگر نیز در این زبان به طبع‌آزمایی می‌پردازند و به تبعیّت از شاه خویش به ترکی، دیوان‌های شعر می‌آفرینند و بدین ترتیب نهضت

---

۱ - برند اشیفر، مرزها و برادری، ترجمه یاشار صدقیانی آذر، ص ۴۴.

فرهنگی ادبی شاه خطایی پا می‌گیرد.

یادآوری می‌کنیم با وجود این اوضاع، زبان و ادبیات فارسی نیز مورد حمایت قرار گرفته و هرگز علیه این زبان حرکتی مقابله‌گرانه صورت نگرفته است.»[۱]

درباره اهمیّت و نقش زبان ترکی آذری در پیشبرد سیاست‌های شاه‌اسماعیل صفوی باید گفت، روزی که بنیانگذار سلسله صفویّه تصمیم گرفت با از بین بردن حکومت‌های محلّی، ایران متّحدی بر اساس مکتب تشیّع ایجاد کند و در دوّم رمضان ۹۰۷ هـ. ق، تشیّع را در مسجد جامع تبریز، مذهب رسمی ایرانیان اعلام کرد، برای رساندن پیام خود به توده‌های مردم، امکاناتی را لازم داشت. در شرایط آن روزگار، از وسایل ارتباط جمعی امروزی خبری نبود، ولی مساجد و تکایا نقش بس مهمّی را در این زمینه ایفاء می‌کردند. شاه ختایی که خاستگاهش سرزمین آذربایجان وزبان مادری مردم این دیار نیز ترکی آذری بود، این مرد نابغه با استفاده از این موقعیّت، ادبیاتی را تقویت نمود که ادبیات شیعه‌اش می‌نامند. وی با سرودن اشعاری به این زبان فاخر که از باقاعده‌ترین زبان‌های دنیاست که به شکل دیوان‌هایی به دست ما رسیده است این گام اساسی و تاریخی را برداشت. در آن روزگار شاعران قدرتمندی مثل ملّامحمد فضولی به نحو احسن در این راستا تلاش کردند و شعرا و ادبای بعد از آن‌ها هم این مقوله را پی گرفتند. در واقع توان گفت که زبان ترکی آذری به عنوان محمل فکری ادبیات شیعه، خدمات گرانقدری به آرمان‌های شاه‌اسماعیل ختایی که همانا ایجاد ایران متّحد بر اساس مذهب تشیّع بود نموده است.

به علّت اهمیّت موضوع، لازم است که این ادبیات توسّط محقّقان چیره‌دست مورد کنکاش بیشتر قرار گیرد، چرا که اگر این بخش از ادبیات به صورت علمی بررسی گردد، بخشی از تاریخ اجتماعی مردم آذربایجان نیز از دل آن بیرون خواهد آمد. بدین معنی که برخی آفرینندگان این ادبیات مردمی، با استفاده از ادبیات شفاهی خلق آذربایجان از جمله ضرب‌المثل‌ها، گفتار نیاکان، آغی‌ها، بایاتی‌ها، اوخشاماها و... آثار ماندگاری از خود به یادگار گذاشته‌اند.

---

۱ - م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۵۴ و ۲۴۴.

به قول لیلا نادری: «اگر روزی همه بایاتی‌ها گردآوری شوند و از دید جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، صفحات جدیدی از تاریخ تدوین می‌شود که طرز زندگی، هستی‌شناسی و باورهای فلسفی، اخلاقی، اجتماعی مردمان این سرزمین را منعکس می‌کنند.

آذری‌زبان‌ها مردمان شاعرمسلکی هستند که احساسات خود را در هر موقعیّتی با زبان شعر بیان می‌کنند. به این اشعار که متناسب با شرایط و در مراسم مختلف سروده می‌شود «بایاتی» می‌گویند.

بایاتی‌ها در لالایی مادران، مراسم عروسی و عزا، توصیف باد و باران و آفتاب، هنگام کار و کشاورزی و سوارکاری و جنگ و... جلوه‌گر می‌شوند.»(۱)

در زمان صفویان، ترکان غیر از حاکمیّت بر سرنوشت دولت، صاحب یک فرهنگ قوی نیز بودند و در کنار ادبیات شفاهی، ادبیات منظوم نیز داشتند. در این مورد، تذکره‌نویسانی مانند سام‌میرزا و صادقی در کتاب‌های خود، یک بخش را اختصاص به ذکر اشعار بیگ‌های ترک داده‌اند. مخصوصاً در دربار صفویّه، در کنار آوازهای محلّی «چخور اووا» اشعار شعرای بزرگ ترک چون امیرعلیشیر نوایی و ملّامحمد فضولی نیز خوانده می‌شد... بسیاری از مؤلّفین نیز از میان آن‌ها [روشنفکران ترک] برخاستند که در رأس آن‌ها حسن‌بیگ روملو، اسکندربیگ ترکمان و علیقلی‌بیگ شاملو از مؤلّفین شناخته شده در دوران صفوی می‌باشند.(۲)

استادان علم و ادب و هنرهای زیبا، مورد احترام و حمایت دربار شاه‌اسماعیل اوّل واقع شدند. شاعران معروفی مانند سروری، ماتمی، طفیلی و قاسمی در مجلس شعرای آن دوران، نزد دربار صفوی و تحت سرپرستی ملک‌الشعرا حبیبی مشغول فعّالیّت علمی و ادبی شدند. بنیانگذار سلسله صفوی، شاه‌اسماعیل خود نیز شاعر بوده و با تخلّص ختایی به زبان ترکی آذری شعر می‌سرود. آثار ختایی در پیشرفت ادبیّات آذربایجان تأثیر بسزایی داشت.

---

۱ - ماهنامه سفر، فروردین ۱۳۸۳، زنگان شگفتی‌های معماری و طبیعت، ص ۲۱.

۲ - فاروق سومر، پیشین، ص ۱۰ و ۱۸۵.

با آفرینش شاهکارهای ادبی ملّامحمد فضولی، پیشرفت ادبیات آذری به اوج خود رسید. از آثار خامه خارقه‌آفرین فضولی، منظومه لیلی و مجنون را می‌توان نام برد. در اثر فلسفی وی به نام مطلع‌الاعتقاد، افکار مترقّی آن دوره و اصول انسان‌پروری و بشردوستی به نحواحسن و به زبان علمی بیان گردیده است. در پیشرفت ادبیات آن دوره، آثار محمد امانی، قوسی تبریزی، مسیحی، طرزی افشار، صائب تبریزی و غیره هم تأثیر بسزایی داشته است. از سده‌های مزبور، غیراز آثار گرانبهای شاعران و ادبای کلاسیک، ادبیات شفاهی (فولکور) داستان‌های منظومه تاریخی و حماسی و قوشماهای مردمی زیادی به یادگار مانده است. در داستان‌های حماسی تاریخی شفاهی که آفریده فکری و محصول ذهنی توده‌های وسیع آن شده است ستمگران و اشغالگران به آتش تنقید گرفته شده و قهرمانان مردمی که برای مدافعه حقوق ستمدیدگان و زجرکشیدگان، مردانه مبارزه می‌نمودند به زبان ساده و به طرز خیلی صمیمی ستوده شده‌اند. از این منظومه‌های شفاهی، داستان‌های شاه‌اسماعیل، اصلی و کرم، عاشق غریب، عبّاس و گولگؤز، کوراوغلو و غیره زبان به زبان بین مردم نقل گردیده و به ما رسیده‌اند. در این آثار، مبارزه مردم برعلیه اشغالگران خارجی و استثمارگران فئودال به شیوه ساده بیان گردیده است. بین این آثار، داستان کوراوغلو بیش از همه، زبانزد مردم بوده است. قهرمان این داستان، برای مدافعه حقوق ستمدیدگان و زجرکشیدگان و در راه تأمین سعادت آن‌ها، بدون در نظر گرفتن نژاد، مذهب و عقیده‌شان قد علم کرده، مردانه و پیگیرانه مبارزه می‌نماید.(۱)

داستان کوراوغلو به وسیله ترکان ایران، در بین ترکان آن سوی خزر نیز منتشر شده و جزو داستان‌های ملّی آن‌ها درآمده است. بدین ترتیب، داستان «کوراغلو» و «دده قورقود» از جیحون تا دانوب در بین ترکمنان غربی یعنی اوغوزها (یا اولاد ترکمن) به صورت داستانی مشترک و ملّی درآمد... بدین ترتیب مشخّص و آشکار می‌گردد که دولت صفوی از نظر دیدگاه و تکیه‌گاه اوّلیّه و همچنان فرهنگ و تشکیلات نظامی، با دولت‌های ترک قبلی این منطقه فرق اساسی نداشته در بعضی موارد نسبت به آن‌ها

۱- تاریخ آذربایجان، پیشین، ص ۱۱۰.

اوصاف ترکی بیشتری حمل می‌کرد.[۱]

بدین ترتیب، غیرت و فداکاری بی‌حد جُنید و خلف او، فکری را که امکان عملی شدنش هرگز نمی‌رفت، ممکن ساخت[۲] و شاه‌اسماعیل توانست با کمک قزلباش‌ها وحدت ملّی ایران را تحکیم کند و او پس از حرکت از لاهیجان، سرتاسر ایران را از کرمان و فارس و خراسان تا خوزستان و عراق عرب، تحت پرچم دولت واحدی درآورده و ملوک‌الطوایفی را از ایران براندازد.[۳]

پس از تثبیت قدرت شاه‌اسماعیل صفوی و استقرار سیاست وحدت ملّی در ایران به پایتختی تبریز و با یکپارچه شدن ولایات مختلف آذربایجان، این ایالت به مرکزیّت تبریز به چهار بیگلربیگی تقسیم گردید:

۱ ـ تبریز ۲ـ قره‌باغ ۳ ـ شروان ۴ ـ چخورسعد.[۴]

بیگلربیگی تبریز عبارت از قسمت اعظم استان‌های کنونی آذربایجان شرقی، غربی و اردبیل، به علاوه آستارا، طالش، زنجان، سلطانیّه و منطقه قاپان (زنگه‌زور) که واقع در ارمنستان کنونی می‌باشد.

بیگلربیگی قره‌باغ شامل گنجه، بردع، برگشاط، لوری و جوانشیر.

بیگلربیگی شروان شامل باکو، شکی، قوبا و سالیان.

بالاخره بیگلربیگی چخورسعد شامل ایروان، نخجوان، ماکو و بایزید.[۵]

شاه‌اسماعیل در شب دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ در سن ۳۸ سالگی درگذشت. با این که پانصدسال از مرگ شاه‌اسماعیل می‌گذرد، هنوز هم در بعضی از آبادی‌های آذربایجان، مردم اشعار مرثیه او را می‌خوانند.[۶]

در تاریخ وفات شاه‌اسماعیل صفوی، بعضی از شعرای وقت، ماده تاریخ‌هایی

۱- فاروق سومر، پیشین، ص ۱۰ و ۱۸۵.

۲- فاروق سومر، پیشین، ص ۳۱.

۳- پناهی سمنانی، پیشین، ص ۹۰.

۴- میرزاسمیعا، تذکرةالملوک، ص ۷۰ و ۷۶.

۵- منیژه تراب‌زاده و... ماهیّت تحوّلات در آسیای میانه و قفقاز، ص ۵۱.

۶- فاروق سومر، پیشین، ص ۴۷و ۷۳.

گفته‌اند که ذیلاً نوشته می‌شود:

شـــاه گـــردون پـــناه اســـماعیل　　آن کـه چـون مـهر در نـقاب شـده
ازجهان رفت‌و(ظـلّ)شـدش‌تاریخ　　ســـایه تـــاریخ آفـتاب شـــده
۹۳۰

ایضاً حیرتی گفته است:

(شـــاه‌وشاه‌وشاه)مـــی‌گفتندانـــدرماتمش
۹۳۰
من همان الفاظ را تاریخ فـوتش یـافتم(۱)

بر اثر ضعف و سستی که در اواخر این سلسله بر دولت شاه‌سلطان‌حسین مستولی گشت، افغان‌ها به رهبری محمود افغان به اصفهان یورش برده و بر حاکمیّت سلسله صفوی نقطه پایان گذاشتند.

پـطرکبیر تـزار روسـیّه در ظـاهر بـه عـنوان یـاری طـهماسب مـیرزافـرزند شاه‌سلطان‌حسین، ولی در حقیقت برای تصرّف ولایاتی که این شاهزاده به او واگذاشته بود، سواحل خزر را از دربند تا مازندران تحت استیلای خود گرفت و برای تعرّضات دیگر منتظر فرصت نشست. دولت عثمانی نیز به خیال استفاده از اختلال کار ایران، به گرجستان حمله و تفلیس را محاصره نمود و بار دیگر قفقاز، میدان رقـابت بـین آن دولت و روسیّه گردید. عاقبت دولتین قسمت شمال و مغرب ایران را میان خود تقسیم کردند و قرار گذاشتند که ایـالات سـاحلی بـحرخـزر سـهم روسـیّه و آذربـایجان و کرمانشاهان و همدان از آن عثمانی باشد و در نتیجه این تقسیم، عثمانی‌ها به محاصره تبریز پرداختند که اخیراً بر اثر زمین‌لرزه نیمی از آن ویران و اکثر مردم آن نیز از پا درآمده بودند. ولی اهالی تبریز، مردانه جنگیدند و عثمانی‌ها از عهده تصرّف این شهر برنیامدند.

در زمینه دفاع قهرمانانه مـردم تـبریز، در کـتاب «دولت نـادرشاه افشـار» چـنین می‌خوانیم:

«اهالی تبریز از شهر خود، قهرمانانه دفاع کردند. هنگامی که مبارزه طولانیشان با

---

۱ - موادالتواریخ، ص ۲۷۵.

قوم مهاجم رو به ضعف گرایید و آن‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند، در خیابان‌های شهر، جنگ‌های خونین تن به تن درگرفت و سرانجام چنان که حزین می‌گوید، ترک‌ها که مغلوب دلاوری مردم شهر شده بودند اعلام کردند که مبارزه را قطع می‌کنند. به تبریزیان اجازه داده شد تا با زن و فرزند و آن مقدار از اموال خود که بتوانند حمل کنند، شهر را ترک نمایند. آنگاه پنج هزار نفر (حزین می‌نویسد... فقط این عدّه از شهر پرجمعیّت باقی مانده بود) با شمشیر از تبریز خارج شدند. به گواهد شاهد: «از هنگامی که جهان به وجود آمده تاکنون چنین دلاوری بی‌مانندی در میان ساکنین شهرها ندرتاً اتّفاق افتاده.»(۱)

زمین‌لرزه‌ای که از آن یاد شد، یکی از سهمگین‌ترین زلزله‌های تبریز بود که شرحش در کتاب «زمین‌لرزه‌های تبریز» آمده است. احمد کسروی در «کاروند کسروی، ص ۵۰۱» درباره این فاجعه و پی‌آمدهای سیاسی آن می‌نویسد:

«در سال ۱۱۳۴ در زمان شاه‌سلطان‌حسین صفوی، بار دیگر یکی از سهمناک‌ترین زمین‌لرزه‌ها روی داده، سراسر شهر ویرانه شده و هشتاد هزارتن از مردمان زیر خاک هلاک می‌روند و این حادثه، گذشته از جنبه تاریخی که از حادثه‌های مهم آذربایجان به شمار است، جنبه دیگری را نیز داراست، زیرا که این هنگام، افغانان از افغانستان روی به ایران آورده و دربار شاه‌سلطان‌حسین را ترس و بیم سختی فراگرفته و از ناتوانی و درماندگی چشم به حوادث زمین و آسمان دوخته بودند. در چنین هنگامی این بلای نابهنگام تبریز بر شاه و دربارش تا حدّی ناگوار و سخت می‌افتد و چنان دل خود را می‌بازند که می‌توان گفت یکی از اسباب سپردن تاج و تخت به افغان‌ها همین حادثه تبریز بوده.»(۲)

شهر تبریز، از ابتدای تشکیل دولت صفوی تا سال ۱۵۵۵ میلادی، نه تنها مرکز اداری و سیاسی کشور محسوب می‌شد، بلکه در عین حال، کانون اقتصادی و اجتماعی

۱- ک.ز.اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، ص ۶۶.

۲- یحیی ذکاء، زمین‌لرزه‌های تبریز، ص ۸۰.

این سرزمین هم بود.(۱)

پس از انتخاب اصفهان به پایتختی صفویان، به فرمان شاه‌عبّاس اوّل، تعداد زیادی شاعر، نقّاش، معمار، خطّاط و موسیقی‌شناس، از تبریز به اصفهان کوچانده شدند. در محلّه «عباس‌آباد» و یا «تبریزآباد» اصفهان، کلّاً تبریزی‌ها زندگی می‌کردند. تصادفی نیست که مؤلّفان قرون وسطیٰ، ساکنان آنجا را «تباریزه اصفهان» (تبریزی‌های اصفهان) می‌نامیدند. از تبریزی‌هایی که به اصفهان مهاجرت کرده و در آنجا زندگی می‌کردند، حسین‌چلبی متخلّص به «زاهد»، میرزامحسن متخلّص به «اثیر» و پسرش میرزاقاسم را می‌توان نشان داد. میرزاعرب متخلّص به «ناصح» آثاری همچون «ساقی‌نامه» و «جواب به تحفةالعراقین» را نوشته بود. شاعرمیرزامقیم متخلّص به «جواهری»، چلبی‌بیگ‌بن‌میرزاعلی‌بیگ متخلّص به «فارغ»، محمدامین‌بن‌زیادالدّین تبریزی متخلّص به «خازن»، ملّاعبدالباقی متخلّص به «باقی»، علیرضا که با رباعی‌هایش مشهور بود، حشری تبریزی، عصری تبریزی، طغرایی تبریزی متخلّص به «وحشت»، محمدرضا متخلّص به «شاکر»، محمدصادق تبریزی متخلّص به «ناظم»، حاج‌مظفّربن‌علیرضابیگ تبریزی، از جمله شعرا، ادبا و دانشمندان تبریزی بودند که در اصفهان به خلق آثار خود مشغول بودند. نصرآبادی درباره همین شعرای تبریز معلومات مختصری داده بود. شاعران تبریزی همچون صائب تبریزی، قوسی، عجزی و میرزامحمدحسن متخلّص به «تأثیر» به خلّاقیّت هنری خود در اصفهان ادامه می‌دادند. شاعر عجزی تبریزی در آن سال‌ها که هنوز پایتخت در قزوین بود، همراه با علیرضا عبّاسی، از اعضای فعّال مجلس شعرای آن شهر بود، سپس به اصفهان کوچ کرده بود.

علیرغم سیاست کوچ دادن دسته‌جمعی شاه‌عبّاس اوّل، به زور بردن علما و شعرای تبریز از سوی عثمانی‌ها به استانبول، به شهادت رسیدن تعدادی از شاعران و ادیبان در جنگ و دربه‌در شدن عدّه‌ای از آنان از زادگاهشان، تبریز در اواسط قرن هفدهم باز هم به عنوان کانون تمدّن و فرهنگ آذربایجان‌اشتهار داشت. اولیاچلبی درباره ۷۸ شاعر

---

۱ - تاریخ آذربایجان، پیشین، ص ۹۸.

مشهور که در تبریز به‌خلّاقیّت‌مشغول‌بودند آگاهی‌هایی به‌دست داد و دیدارش‌با شعرایی‌مثل‌یاوری، شامی، صائب، چکری، چایی، رازی، سیّدواحدی، مردان‌آقاخانی، قربانلو، خواجه‌قندی، میرزابیگ، حسام‌آقا، الوندآقا، رضابیگ و کلبعلی را خاطرنشان می‌سازد.»[۱]

«نارضایتی هنرمندان تبریزی و آذربایجانی از این حرکت شاه‌عبّاس در تاریخ خودی نشان داده است. شورش‌های مختلف از جمله جلالی‌لر در آذربایجان قابل ذکر است. حتّی بسیاری از شاعران نیز که از رفتن به دربار شاه‌عبّاس در اصفهان ابا داشتند راه فرار در پیش گرفتند، برخی به دربار عثمانیان پناه بردند و برخی نیز راه هندوستان را رفتند.»[۲]

پس از آن که شاه‌عبّاس اوّل، میدان صاحب‌الامر تبریز را می‌بیند، دستور می‌دهد که نظیر آن را در شهر اصفهان احداث کنند. این میدان، همین میدان نقش‌جهان است که تا امروز باقی است. دکترقره‌نژاد، استاد تبریزی رشته‌جغرافیا در دانشگاه اصفهان، در این زمینه تحقیق جالب توجّهی انجام داده که آن را در همایش ایران‌شناسی که در دی‌ماه ۱۳۸۳ در تهران برگزار گردید ارایه داد.

دکترقره‌نژاد که مقاله‌اش را به همایش بزرگداشت یکصدمین‌سال تأسیس اوّلین شورا و شهرداری کشور درتبریز هم فرستاده بود، در بخشی از آن آمده است:

«معماران شهرساز در طرّاحی شهرهای ایران، به ویژه در معماری شهرهای تبریز و اصفهان، میدان‌های وسیعی در نظر می‌گرفتند که برای سان ورژه سپاه، برگزاری انواع و اقسام مراسم سیاسی، بازی‌های دسته‌جمعی، مراسم عبادی و یا به عنوان مصّلاهایی که در اعیاد اسلامی، مردم برای ادای نماز عید در آن جمع شوند کاربری داشته باشند. از این جمله میدان صاحب‌الامر تبریز را باید نخستین طرح در معماری شهر دوران صفوی ذکر کرد که چه از نظر مقیاس شکل و چه از لحاظ جهت‌گیری هماهنگ با عناصر و پدیده‌های طبیعی، چنان ارزش‌های زیباشناختی اصیل در معماری شهری

۱- پروفسورسیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۲۴۴.

۲- تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۵۵.

عرضه می‌دارد که مهندسین و معماران عالیقدر شهرسازی اصفهان در دوره سلطنت شاه‌عباس صفوی به عنوان برتر از لحاظ ارایه کاربری‌های مختلف، پیش نمونه در طرح خلق میدان نقش‌جهان اصفهان مورد استفاده قرار داده‌اند. آفرینندگان میدان نقش‌جهان سعی کرده‌اند همانند میدان صاحب‌الامر که بر روی اراضی وسیع باغ صاحب‌آباد پیاده شده است اراضی باغ نقش‌جهان از دوره سلجوقی را به عنوان عرضه مناسب جهت طرح میدان نقش‌جهان (میدان شاه سابق و میدان امام فعلی) در نظر بگیرند، تا جایی که چون میدان صاحب‌الامر تبریز و مسجد امام (شاه) را چون بقعه و مسجد صاحب‌الامر واقع در ضلع شرقی میدان صاحب‌الامر تبریز، برای ضلع جنوبی میدان نقش‌جهان بیافرینند. بالاخره طرح مسجد شیخ‌لطف‌الله و بازار مسگران در ضلع شرقی و غربی میدان نقش‌جهان اصفهان را.چون بنای مسجد حسن‌پادشاه، مدرسه دینی مظفریّه در ضلع شمالی و بازار مسگران تبریز واقع در ضلع جنوبی میدان صاحب‌الامر تبریز را اساس طرح در خلق معماری زیبا و بی‌نظیر اضلاع میدان مورد بحث قرار دهند».(۱)

«دوره صفویّه تأثیر مهمّی در نگارگری ایران داشته است. مقارن قرن ۱۶ میلادی و با روی کار آمدن سلسله صفویّه، نگارگری ایران توانست خود را از تأثیر چینی رهانیده و در مسیر توسعه و پیشرفت جدیدی بیفتد. بیشتر کارشناسان، این دوره را اوج رواج کمّی و کیفی هنر نگارگری می‌دانند.»(۲)

«در دوران حاکمیّت صفویان، مکتب مینیاتور تبریز تکامل‌یافته و به پیشرفت می‌رسد. با تلاش شاه‌اسماعیل اوّل، نقّاشانی از بغداد، هرات، شیراز و اصفهان در تبریز گرد هم آمده هنرمندی خود را به معرض نمایش گذاردند. کتابخانه دربار در تبریز به کانون مکتب مینیاتور تبدیل شده بود. شاه‌اسماعیل ختایی، خودش هم به این هنر، شور و اشتیاق زیادی نشان می‌داد. سلطان‌محمد نقاش، رموز هنر نقّاشی را به

۱- خلاصه مقالات همایش بزرگداشت یکصدمین سال تأسیس اوّلین شورا و شهرداری کشور در تبریز - اردیبهشت ۱۳۸۶ - ص ۱۳۳

۲- خبرنامه فرهنگستان هنر، آذر ۱۳۸۲، ص ۷۰.

طهماسب‌میرزا آموزش می‌داد.

مکتب مینیاتور تبریز، نه فقط در آذربایجان، بلکه در پیشرفت مکتب مینیاتور خاورمیانه و نزدیک هم نقش مهمّی ایفاء کرده بود. تربیت‌شدگان این مکتب، اساس مکتب نقّاشی هندوستان، ترکیّه، آسیای میانه و خود ایران را هم پی‌ریزی کرده بودند. تبریز وطن یک نوع نقّاشی، خطّاطی، تذهیب‌کاری، جلدسازی، زرکوبی، کتاب‌شناسی و هنر موسیقی بود. تصادفی نبود که معلّم نقّاش جهان شمول کمال‌الدّین بهزاد، سیّداحمد تبریزی بود. نقّاشانی که از دیگر نقاط به تبریز آمده بودند، نتوانسته بودند به رسوم نقّاشی تبریز بیگانه مانده، با نقّاشان بومی همکاری نموده و آثار هنری زیبا آفریده بودند. به همین علّت هم تصاویری که بر دست‌نوشته‌های تهیّه شده در کتابخانه‌ها و نقش‌هایی که بر روی قالی، قالیچه و پارچه‌های مختلف کشیده شده بود، در خاورمیانه و نزدیک شهرت پیدا کرده بود.

سلطان‌محمّد، سیّداحمد تبریزی، کمال‌الدّین بهزاد، میرزین‌العابدین تبریزی، مانی شیرازی، میرزاعلی، محمدی، برجعلی اردبیلی، احمد قزوینی، حسین قزوینی، حیدرعلی تربتی، نقّاش خواجه‌عبدالعزیز، صادق‌بیگ افشار، سیاوش‌بیگ گرجستانی، مظفّرلی، حسنلی، سیدآقا میرک اصفهانی، شاه‌طهماسب، بهرام‌میرزا و تعداد زیادی نقّاش از تربیت‌یافتگان مکتب نقّاشی تبریز بودند. در قرن ۱۶ هم همچون سده‌های ۱۴ و ۱۵، مکتب نقّاشی تبریز، در شکل‌گیری مکاتب نقّاشی در کشورهای مختلف، نقش بنیانی ایفاء کرده و در پیشرفت مراکز مختلف نقّاشی در شرق نزدیک و میانه جایگاه برجسته‌ای را به خود اختصاص داده بود. میرسیّدعلی در مدّت بیش از بیست سال، در دربار مغولان بزرگ تلاش کرده بود. در سال ۱۵۲۵ از ۲۹ نقّاش دربار عثمانی سه نفرشان (شاهقلی، ملک‌احمد، حاجی‌بیگ) تبریزی بودند. در سال ۱۵۴۵ در نزد دربار ترکیّه، دو گروه نقّاش به نام‌های «رومی» و «عجمی» فعّالیّت می‌کردند. از سال ۱۵۵۷، شاهقلی این دو کارگاه را سرپرستی می‌کرد. در اواخر قرن ۱۴، در زمانی که تبریز نزدیک به ۱۷ سال در تحت اشغال عثمانی‌ها بود، اکثر نقّاشان به استانبول کوچ داده می‌شوند. در همین دوران، در کارگاه نقّاشی دربار استانبول، بیش از ۳۰ نفر نقّاش

تبریزی فعالیّت می‌کردند. ولیجان آن‌ها را سرپرستی می‌کرد.

نقش نقّاشان تبریزی، به ویژه شاهقلی و ولیجان در پیشرفت مکتب نقّاشی ترکیّه را حتّی شرق‌شناسان ترکیّه «آ.س.یئتگین» و «ع.سهیلی» هم اعتراف کرده بودند. آن‌ها می‌نویسند پس از آن که شاهقلی در رأس این کار قرار گرفت «مکتب نگارگری ما مدّتی تحت تأثیر هنرهای زیبای تبریز قرار گرفت.» اولیا چلبی از مهارت نگارگران تبریز بحث کرده می‌نویسد: «استاد کامل نقّاش اینجا... در هیچ دیاری نیست.»

در تبریز خوشنویس هم به طور گسترده پیشرفت کرده بود. در سده‌های ۱۷ ـ ۱۳ تبریز کانون هنر موسیقی و خطّاطی شده بود.»[۱]

از آثار تاریخی آن دوره صفوة‌الصفا تألیف درویش توکلی (بعضی‌ها اشتباهاً او را تولکی خوانده‌اند)بن‌اسماعیل اردبیلی مشهور به ابن‌بزّاز است که درباره تاریخ خاندان صفوی نوشته شده است. مؤلّف از مریدان صدرالدّین صفوی (۱۳۳۴ ـ ۱۳۹۲ م) بوده است. سفیر حاکم نقاره هند در دربار شاه‌طهماسب به نام خورشاه ابوالفتح‌بن‌قبله حسینی هم درباره تاریخ آذربایجان آن عهد کتابی نوشته است.

حسن‌بیگ روملو که از نویسندگان دربار شاه‌طهماسب اوّل است درباره تاریخ آذربایجان کتابی نوشته به نام احسن‌التواریخ که از دوازده جلد آن، فقط جلدهای یازدهم و دوازدهم در دست می‌باشد.

یکی دیگر از منابع تاریخی آن عصر سلسلة‌النسب یا نسب‌نامه پادشاهان صفوی است که توسّط شیخ‌حسین‌بن‌ابدال پیرزاده زاهدی در زمان شاه‌سلیمان و تحت تأثیر صفوة‌الصفا نوشته شده است.

تاریخ عالم‌آرای عبّاسی بهترین اثر تاریخی آن دوران آذربایجان و نواحی مجاور است که توسّط اسکندربیگ ترکمن منشی (۱۵۶۰ ـ ۱۶۳۳) نوشته شده است. مؤلّف در سنّ ۲۶ سالگی در عراق در دربار صفوی داخل خدمت شده و یکی از منشی‌های مورد نظر شاه‌عبّاس اوّل گردید. در این زمان، فضل‌الدّین روزبهان خنجی کتابی به نام تاریخ عالم‌آرای امینی تألیف نمود که در آن، صفوی‌ها را به آتش تنقید گرفته بود،

۱- پروفسور سیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۲۵۹ و ۲۵۴.

اسکندر منشی در ردّ آن کتاب، تاریخ عالم‌آرای عبّاسی را ترتیب داد. این اثر با قلم شیوا و درخور فهم عامّه به رشته تحریر درآورده است.

از کتاب‌های تاریخی آن روزگار، یکی هم «صفوی خاندانی» می‌باشد که مؤلّف گمنامی در دوره شاه‌طهماسب دوّم، آن را به زبان ترکی آذری و به طرز نثر مسجّع نوشته است. اثر علاوه بر جنبه تاریخی، خود نمونه‌ای از ادبیّات ترکی آذری و نثر حماسه‌ای در آن دوره است. مؤلّف اثر در سال ۱۱۴۶ هجری آن را به یکی از سرکردگان شاه‌طهماسب دوّم به نام میرزاسلیمان دیلمانج تقدیم کرده است.

اثر «دون ژوان» ایرانی که در باب دولت صفوی‌ها نوشته شده کتاب تاریخی ـ جغرافیایی مهمّی است که از آن عصر به یادگار مانده است. اروج‌بیگ که از طایفه آذربایجانی بیات می‌باشد، در اروپا به نام دون‌ژوان ایران مشهور شده بود. او در ترکیب هیئت سفارت صفوی‌ها در سال‌های ۱۵۹۹ ـ ۱۶۰۲ به روسیّه، آلمان، چکسلواکی، ایتالیا، پرتغال و اسپانیا سفر نمود که در کشور آخری دین مسیحیّت را قبول نمود و در همان جا درگذشت. اثر اروج‌بیگ در دوران حیات وی به زبان اسپانیایی در سال ۱۶۰۴ م / ۱۰۱۲ هجری به چاپ رسیده بود.[۱]

---

۱ - تاریخ آذربایجان، ترجمه دکترنصرالله اسحقی بیات، (ج ۱)، ص ۱۱۵.

آذربایجان در حاکمیّت نادرشاه افشار

با سقوط اصفهان پایتخت صفویان و تسلّط افاغنه بر ایران، هرج و مرج عجیبی سراسر کشور را فراگرفت. افغان‌ها که در آغاز می‌خواستند، خود را از تسلّط صفویان رها کنند، پس از قبضه کردن قدرت، شروع به توسعه قلمرو خود کردند و در این راستا، ستم را از حد گذراندند. در این آشفته‌بازار، همسایگان نیرومند ایران نیز، چون وضعیّت را این گونه دیدند، شروع به دست‌اندازی به مرزهای ایران کردند. دولت‌های روسیّه و عثمانی، در غرب و شمال غرب ایران که از دیرباز چشم طمع به این خطّه داشتند، مناطق مختلف آذربایجان را مورد تعرّض قرار دادند و بخش‌هایی از آن را به تصرّف خود درآوردند.

در این شرایط حسّاس تاریخی بود که نادرقلی افشار، از میان توده مردم قد برافراشت و در یکی از پرآشوب‌ترین و پیچیده‌ترین گذرگاه‌های تاریخ میهنش، نقشی تاریخ‌ساز بازی کرد و نه تنها کشور ایران را از دست اشغالگران نجات داد، بلکه توانست غرور ملّی تحقیر شده هموطنانش را مجدّداً به آنان بازگرداند و شخصیّت خرد شده ایرانیان را احیاء نماید.

«نادر از طایفه کوچک قرخلو است از ایل افشار و افشارها دسته‌ای هستند از ترکمانان که مقارن استیلای مغول بر ترکستان، از آن دیار مهاجرت کرده، در آذربایجان متوطن شدند و در این سرزمین بودند تا آن که شاه‌اسماعیل اوّل، ایشان را کوچانده، در ابیورد خراسان مقیم نمود. ایل افشار، ایّام تابستان را در ابیورد و زمستان را در دستجرد از محال دره گز به سر می‌بردند و در همین محل اخیر است که نادر در محرّم ۱۱۰۰، پا به عرصه هستی گذاشت و به همین علّت، نادر بعدها در آنجا عماراتی

ساخت و دستجرد مولودخانه نامیده شد.»[۱]

دکتر لاکهارت از ایران‌شناسان نامدار، در یکی از سخنرانی‌های خود، در نوروز ۱۳۱۷ در انجمن همایونی آسیای مرکز لندن، درباره نادرشاه به یک نکته جالب اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «پس از مشهور شدن نادر، هر کشور و شهری در صدد برآمد نادر را به خود منتسب سازد و افسانه‌هایی برای چسباندن این انتساب در خارج و داخل ایران، جعل شد، تا آنجا که ایرلندی‌ها هم نادر را از خودشان دانستند. به این قسم که نادر بعدها چنان که می‌دانیم به «طهماسب‌قلی‌خان» مشهور شد و ایرلندی‌ها آن را تحریف کرده «توماس اوکلی» گفته، نادر را ایرلندی دانستند.»[۲]

وی در ۲۴ شوّال ۱۱۴۸ یعنی ۱۲ روز به عید نوروز مانده، تاج سلطنت بر سر گذاشت و نادرشاه خوانده شد و سلسله صفویّه که در حقیقت در سال ۱۱۴۵ با خلع طهماسب دوّم منقرض شده بود، با عزل عبّاس سوّم به کلّی برافتاد.

نادرشاه پس از جلوس، پسرش رضاقلی‌میرزا را به معاونت طهماسب‌قلی‌خان جلایر به ایالت خراسان و برادر خود ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به حکومت آذربایجان منصوب نمود و ولایات دیگر را هم هر کدام به سرداری سپرد و سفرایی به دربار روسیّه و عثمانی برای اعلام جلوس خود روانه داشت و از آن جمله بود عبدالباقی‌خان زنگنه که به همین قصد و به نیّت بردن شرایط پنجگانه نادر مأمور استانبول گردید.[۳]

نیابت سلطنت در غیاب نادر به رضاقلی‌میرزا تفویض شده بود، امّا ابراهیم‌خان ظهیرالدوله برادر نادر، سپهسالار آذربایجان بود و به قول لاکهارت، همان مقامی را که رضاقلی‌میرزا در شمال خاوری داشت، او در شمال باختری عهده‌دار بود. در کتاب «دولت نادرشاه» آمده که: «ابراهیم‌خان سرفرمانده قشون و حاکم عالی آذربایجان،

---

۱ - عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، ص ۷۱۰ و ۷۲۳.

۲ - نادرشاه، با دیباچه احمد کسروی، ص ۱۷۳.

۳ - عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، ص ۷۱۰ و ۷۲۳.

گرجستان و داغستان بود که همه بیگلربیگ‌ها و خاندان‌های این ایالت تابع او بودند. «آبراهام کرتاتسی» خان‌نشین نخجوان، سردارنشین ایروان و تمام ایالت را نیز به این مجموعه اضافه می‌کند و می‌گوید که ابراهیم‌خان «شاه دوّم» نامیده می‌شد. مقرّ حکومت ابراهیم‌خان تبریز بود.(۱)

باید گفت پس از آن که شاه‌اسماعیل صفوی، ایران متّحدی به وجود آورد ایالت آذربایجان به مرکزیت تبریز ـ در عین حال پایتخت ایران نیز بود ـ شامل چهار بیگلربیگی تبریز، شروان، قره‌باغ و چخورسعد با مدیریت والیان متعدّد که سپهسالار آذربایجان نیز نامیده می‌شدند اداره می‌شد. نادرشاه افشار پس از به قدرت رسیدن، این تقسیمات را لغو و آذربایجان را یکپارچه نمود. نوشته میرزامهدی‌خان استرآبادی در این زمینه خیلی گویاست. چرا که هم حدود آذربایجان مشخّص شده و هم والی یا سپهسالار آن معرّفی گردیده است. وی می‌نویسد:

«... سپهسالاری و اختیار کلّ ممالک آذربایجان را به ظهیرالدوله ابراهیم‌خان برادر والاگهر عنایت و مقرّر داشتند که تمامی بیگلربیگیان و حکّام ولایات آذربایجان از حدّ قپلان‌کوه الی آرپه‌چای و منتهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند.»(۲)

پروفسور واقف پیریف نیز در این زمینه می‌نویسد: «نادرشاه تقسیمات دوران صفویه را که ایالت آذربایجان به چهار بیگلربیگی قره‌باغ، شروان، چخورسعد و تبریز تقسیم شده بود لغو نمود و ایالت آذربایجان را یکپارچه کرد. مرکز این ایالت تبریز و حکمران آن نیز برادرش ابراهیم بود. همین تدابیر از نظر جغرافیای تاریخی ـ سیاسی آذربایجان گام‌های مثبتی بود. لکن حوادثی که بعدها در دوران وی رخ داد سبب تکّه‌پاره شدن آذربایجان گردید. در اواسط دوران حاکمیّت نادرشاه، بخش معیّنی از آذربایجان به گرجستان داده شد. طهمورث حاکم کاختیا که در سال ۱۷۴۳ عصیان

---

۱ - محمدکاظم مروی، عالم‌آرای نادری، ص ۶۵۰ به بعد.

۲ - جهانگشای نادری، ص ۱۳۶.

سام‌میرزای دروغین را در شروان سرکوب کرد، نادر در عوض، علاوه بر حکمرانی کاختیا، محال «آراگو» از اراضی کارتلی و مناطق بورچالی و قازاخ را که قبلاً بخشی از بیگلربیگی گنجه بودند و به طهمورث داد.

در نیمه دوّم قرن هجدهم، سلطان‌نشینی آذربایجانی‌ها در قازاخ به وجود آمد، بورچالی هم تاکنون در ترکیب کاختیا باقی مانده است.

اراضی آذربایجان در نیمه دوّم سده هیجدهم، نسبت به اراضی دوران صفویّه چندان تغییر نکرده بود. تنها فرق، از دست دادن منطقه بورچالی در شمال غرب بود. مساحت آذربایجان، تخمیناً ۳۸۰ هزار کیلومتر مربع بود، در حالی که در عهد صفویان، این وسعت به طور تخمین به ۴۰۰ هزار کیلومتر مربع می‌رسید.»[۱]

ابراهیم‌خان مردی کامجو و زراندوز بود. شجاعت تصمیم‌گیری نداشت. سپاهیان او در ایذاء و آزار مردم ید طولایی داشتند و یکی از علل عصیان طوایف لزگی هم همین بود... وی در سال ۱۱۵۱ هـ. ق در جنگ با لزگی‌ها کشته شد.[۲]

ماجرای جنگ او با لزگی‌ها و قتلش در این جنگ را نیز لاکهارت ناشی از روح حسادت و رقابت او با رضاقلی‌میرزا می‌داند.

ابراهیم‌خان در جنگ با لزگی‌ها به وسیله «ابراهیم دیوانه» فرمانده قوای لزگی، با شلیک دو گلوله به قتل رسید. آن‌ها جسد او را به درختی آویزان کرده و سوزانیدند.

جسد ابراهیم‌خان هم ماجراآفرین شده و گرچه خودبه‌خود امر مهمّی نبود، امّا قتل ابراهیم‌خان، زمینه‌هایی برای کین‌خواهی بعدی نادر به وجود آورد.

چون ابراهیم‌خان کشته شد، انتظام قوایش از هم گسیخت و لطمات سنگینی به آن‌ها وارد آمد. سران لشکر، هر یک از سویی بدر رفتند و جسد به دست لزگی‌ها افتاد. ابتدا آن را در تابوتی از چوب شمشاد نهادند و با احترام از آن محافظت کردند و به

---

۱ - آذربایجانین تاریخی جغرافیاسی، ص ۸۸، باکو، آذر نشریّاتی، ۲۰۰۲.

۲ - محمدکاظم مروی، پیشین.

مسئولان تبریز اطّلاع دادند که چنانچه شانزده نفر از سرکردگان و سر خیلان لزگی را که در زندان سنگی تبریز هستند، آزاد کنند، آن‌ها جسد ابراهیم‌خان را در ازای آن خواهند داد والّا جسد را می‌سوزانند.

این عدّه را محمدمؤمن‌بیگ قوللر آقاسی، هنگامی که بیگلربیگی شروان بود دستگیر و به تبریز نزد ظهیرالدوله فرستاده بود.

سرکردگان تبریز جواب دادند که ما اجازه آزادی زندانیان را نداریم، امّا هم‌وزن جنازه ابراهیم‌خان طلا خواهیم داد. لزگی‌ها این شرط را نپذیرفتند و به دست یکی از یاران زبردست خود به نام احمد، آن شانزده نفر را از محبس فراری دادند.

احمد در لباس سوداگران با مقداری اقمشه به تبریز آمد و شب‌های جمعه به بهانه تغذیه زندانیان و کمک به آن‌ها، توجّه و اعتماد زندانبانان را جلب کرد. روزی هم برای ملاقات آن‌ها داخل زندان شد و در فرصت مناسبی، سوهانی و نامه‌ای در دامان یکی از یاران زندانی خود انداخت. آن‌ها آماده شدند و به وسیله نقبی که از پشت زندان به داخل آن احداث کردند از زندان گریختند.

لزگی‌ها با ورود سران خود، جسد ابراهیم‌خان را از تابوت خارج ساختند و به درختی نگونسار آویزان کردند و سپس آن را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند.[۱]

پس از ابراهیم‌خان، امیراصلان‌خان قرخلو پسرعمّه نادرشاه به حکمرانی آذربایجان منصوب و در تبریز رحل اقامت افکند.

«در دوران حاکمیّت نادرشاه، یکصد نفر صنعتگر ماهر بافنده از تبریز به شاماخی فرستاده شده بود. همین صنعتگران در تبدیل شاماخی به یک مرکز نسّاجی نقش مهمّی بازی کردند.

استادان تبریز در پیشرفت صنعتگری در این شهرها خدمات ارزنده‌ای ارایه کردند. در اواخر قرن ۱۴ در سمرقند، در ربع اوّل قرن ۱۶ در استانبول، در اواخر قرن ۱۶ در

۱- پناهی سمنانی، نادرشاه افشار، ص ۱۷۲.

قزوین و اصفهان، در ربع دوّم قرن ۱۸ در شاماخی.»[۱]

بـه مـناسبت دویست و پـنجاهمین سـالروز کشـته شـدن نـادرشاه، در تـاریخ ۱۳۷۶/۳/۲۰ مطلبی بدین شرح در روزنامه ایران به چاپ رسیده که حاوی نکـات قابل توجّهی است:

«دهم ژوئن ۱۷۴۷، در فتح‌آباد قوچان، نادرشاه در خوابگاهش به دست تنی چند از ژنرال‌هایش به قتل رسید و به این ترتیب، ناپلئون شرق از دنیا رفت. مردی که آرزو داشت ایران را بار دیگر ابرقدرت جهان کند. نادرشاه در سال ۱۷۳۶ میلادی توسّط زعمای ایران، سران قبایل، کدخدایان و معتمدان کشور به فرمانروایی انتخاب شده بود. وی نیروهای روسیّه را بـه آن سـوی داغسـتان فـراری و عـثمانی را گـوشمالی داد، ماوراءالنهر را آرام و گردنکشان افغان را تنبیه کرد، دهلی را در سال ۱۷۳۹ به تصرّف خود درآورد و نه تنها حاکمیّت ایران را بر سراسر خلیج فارس مسلّم ساخت، بـلکه حکمران مسقّط و عمّان را نیز به سوی خود جلب کرد و در صدد تصرّف جزیره زنگبار در حاشیه آفریقا هم بود.

نادر دوسوّم از ایّام عمرش را روی زین اسب گذرانید و لشکرکشی‌هایی پیگیر و خوردن نخود برشته «نخودبوداده» جهت سدّ جوع روی زین اسب، در سال‌های آخر عمر، او را به بیماری سوء هاضمه و سپس کبدی مزمن مبتلاکرده بود و ضعف مزاج و خستگی جسـمانی، وی را بـدخلق و خـوی سـاخته بـود و تـصمیم‌های غـیرمنطقی می‌گرفت...

نادر یادداشت‌های روزانـه‌اش را در پـایان روز بـه مـنشی‌اش «مـیرزامـهدی‌خان استرآبادی» دیکته می‌کرد تا فراموش نشوند. وی جز «پزشک» هرگز از کمک اروپاییان استفاده نکرد. نادر نسبت به اروپاییان بسیار بدبین بود، از همین رو به جای خـرید کشتی از اروپا، از مازندران و از طریق مشهد، چوب به بوشهر حمل کرد و ۱۹ کشتی

۱- پروفسور سیدآقا عون‌اللهی، پیشین، ص ۱۶۲.

جنگی توپدار ساخت. به ابتکار نادر بود که توپ‌های سبک که تا آن تاریخ در جهان سابقه نداشت ساخته شد و «زنبورک» نام گرفت. نادر علاقه عجیبی به جمع‌آوری کتاب و اهدای آن‌ها به کتابخانه‌ها داشت. وی صدها جلد کتاب خطّی نفیس به کتابخانه آستان قدس رضوی تقدیم کرده بود.»

پس از نادر، دو تن از برادرزادگان وی، مدّت کوتاهی سلطنت کردند و سپس نوه‌اش، شاهرخ، نزدیک به نیم‌قرن در خراسان حکومت کرد. امّا با کشته شدن نادر، شکوه سلطنت افشاریّه نیز از میان رفت و ایران که خسته و مانده شده بود پذیرای دوران بالنسبه آرام و پررونق زندیه گشت.

میرزامهدی‌خان استرآبادی، پدربزرگ محمدعلی تربیت منشی نادرشاه فرزند نصیر استرآبادی بود و وقایع سلطنت این پادشاه را تا سال ۱۱۶۰ هـ. ق که سال مرگ نادر است به رشته تحریر کشید و آن را تاریخ جهانگشای نادری نام نهاد و نیز درّه نادره از تألیفات اوست. کتاب سنگلاخ که لغتنامه‌ای ترکی به فارسی است، در ۱۱۷۲ یا ۱۱۷۳ تألیف شده است.»[۱]

درباره این لغتنامه در «زبدةالآثار» آمده است: «مبانی‌اللغه یا مقدّمه سنگلاخ لغتنامه‌ای است از میرزامهدی‌خان منشی استرآبادی که لغات ترکی جغتایی را که امیرعلیشیر نوایی در اشعار و مؤلّفات خود آورده است، گردآوری کرده و پیش از شروع، مقدّمه‌ای در قواعد زبان ترکی به فارسی نگاشته و نام آن را مبانی‌اللغه نهاده است. این کتاب در تبریز چاپ شده است و یک بار هم در کلکته (۱۹۱۰) به طبع رسیده است. کتاب بر شش مبنا و هر مبنا بر ابواب و هر باب را بر فصول و هر فصل را بر اقسام و رسم‌ها منقسم نموده است.»[۲]

فرهنگ شعوری نیز «لغتنامه‌ای است فارسی به ترکی، درد و مجلّد قطور که نام

---

۱ - فرهنگ معین، ج ۶، ص ۲۰۵۵.

۲ - محمدعلی طبری(عمادالدّین آذرمان)، زبدةالآثار، ص ۳۴۶ و ۲۹۰.

اصلی آن «لسان‌العجم» است و مؤلّف آن به شعوری مشهور بوده است و این کتاب در سال ۱۱۵۵ هـ. ق در استانبول چاپ سربی خورده است. مؤلّف چنان که در دیباچه شرح داده، تقریباً همه کتب لغات فارسی به فارسی، فارسی به ترکی و عربی به فارسی و بالعکس را در دست داشته است و محتویات مجموع آن کتب را با امثال و شواهدی که داشته‌اند، نقل کرده است. لیکن این فرهنگ، دارای لغات زیادی است که در محاورات و در نظم و نثر قدیم و جدید ما نیست و کمتر صفحه‌ای است که از چند کلمه از این قبیل خالی باشد. در ۱۳۱۴ هـ. ق یک بار دیگر، این فرهنگ در استانبول چاپ شده است.»[۱]

۱ - محمدعلی طبری(عمادالدین آذرمان)، زبدةالآثار، ص ۳۴۶ و ۲۹۰.

آذربایجان در دوران خان‌نشینی

چنان که دیدیم، نادرشاه افشار، در آغاز قیامش، با نبوغ کم‌نظیری توانست افغان‌ها را از ایران بیرون رانده و اراضی اشغالی را از دست متجاوزین آزاد کرده و استقلال و تمامیّت ارضی ایران را مجدّداً تأمین و استحکام بخشد. وی با آن که در زمینه جهانگشایی و استراتژی، استعداد جبلّی داشت و در اکثر مواقع با نفرات اندکی بر دشمن قوی پیروز می‌شد، ولی متأسّفانه، از اصول کشورداری بی‌بهره بود. بنابراین اراضی باز پس گرفته شده را نتوانست مثل شاه اسماعیل صفوی و دیگران، سازمان داده و آن‌ها را اداره کند. بدتر از همه، ولع نادر به جمع‌آوری پول و طلا بود و در این راه، ستم را از حدّ گذرانید و مردم را نسبت به خود متنفّر کرد و کار را به جایی رساند که به دست نزدیکان خود از پا درآمد.

ناکامی نادر در سیاست داخلی و فشارهای بیش از حدّ وی در چند سال پایان سلطنت او برگرده مردم برای گرفتن مالیات بیشتر، همچنین شکست وی در داغستان که شهرت و حیثیّت سیاسی او را شدیداً خدشه‌دار نمود، سبب خیزش‌ها و عصیان‌های متعدّدی گردید.

نخستین عصیان‌ها از آذربایجان آغاز شد و این خیزش‌ها سبب گردید که کمر رژیم ستمگر در هم شکست و شرایط نوینی در کشور به وجود آمد. «در ایالت آذربایجان، بیست خان‌نشینی، پنج سلطان‌نشینی و پنج ملیک‌نشینی ایجاد شدند. تعداد کمی از آن‌ها در اوایل به وجود آمدند، ولی اکثریتشان در اواسط قرن، تشکیل شدند. برخی از آن‌ها مدّت طولانی (حتّی تا سال ۱۹۲۲) و بعضی هم مدّت کوتاه (بیش از ۳۰ سال) به

حیات خود ادامه دادند.»[۱]

جالب توجّه است، مردمانی که به ندای شاه‌اسماعیل صفوی لبّیک گفته و او را در تحکیم وحدت ملّی یاری رسانده بودند، بر اثر ظلم و اختناق بیش از حدّ نادرشاه، برعلیه او به پا خاستند.

جالب توجّه‌تر آن که در سال‌هایی که پس از قتل نادرشاه و آمدن عبّاس‌میرزا نایب‌السلطنه به تبریز به عنوان حکمران آذربایجان، دوران خان‌نشینی نامیده می‌شود، حکمرانان این خطّه در حوزه ولایت خود با استقلال و یا نیمه مستقل به حکومت پرداختند و حتّی مدّتی از آن برهه، کریم‌خان زند با از بین بردن رقبای خود و باگروگان گرفتن فرزندان و منسوبین برخی از خان‌های آذربایجان و بردن آنان به شیراز، حکمرانان مزبور را در اداره حکومتشان آزاد گذاشت و به قول دکترمحمدامین ریاحی: «سلطنت کریم‌خان زند به تعبیر امروز به صورت «فدراتیو» بود که به حکّام شهرها و ایالات، اختیار و استقلال داخلی داده بود... و این برعکس سیاست نادرشاه بود که با آن سرشت آمیخته به بدگمانی به کوچک‌ترین گناهی، حکّام و سرکردگان را اعدام می‌کرد و نیز برعکس شیوه فتحعلی‌شاه بود که حکومت را منحصراً در حق فرزندان بی‌شمار خود می‌شمرد.»[۲] و در راستای این سیاست، قلع و قمع خان‌ها و سرداران آذربایجان در این سوی ارس به دست فتحعلی‌شاه، به اعتقاد مصطفی سعدآبادی نویسنده کتاب «محمدقولوخان افشار ارومی در تشکیل دولت فدرال ملّی» که خود شاهد و ناظر آن حوادث تاریخی بود، یکی از علل شکست شاه قاجار در جنگ‌های ایران و روس بود.

گفتنی است در دوران سلطنت نادرشاه، تبریز باز موقعیّت ممتاز خود را حفظ کرد. نادرشاه تقسیمات دوران صفویّه را که ایالت آذربایجان به چهار بیگلربیگی تقسیم

۱- آذربایجانین تاریخی جغرافیاسی، پیشین.

۲- تاریخ خوی، ص ۲۶۴.

شده بود لغو نمود و برادرش ابراهیم‌خان ظهیرالدّوله را به حکمرانی آذربایجان به مرکزیّت تبریز منصوب کرد. در عهد جانشینان نادر نیز مرکز رخدادهای مهم تاریخی بود.

در بین خان‌نشینی‌های هشتگانه جنوب ارس، خان‌نشینی ارومیّه، جایگاه مهمّی داشت. بنیاد این خان‌نشینی را فتحعلی‌خان افشار، پسر عموی نادرشاه پی‌ریزی کرده بود.

خان‌نشینی‌های تبریز و خوی، در دست دو تن از طایفه دنبلی‌ها بود. در رأس خان‌نشینی کم‌اراضی و کم‌جمعیّت قره‌داغ نیز رئیس طوایف قره‌داغ، کریم‌خان (۱۷۵۲ ـ ۱۷۴۷) قرار داشت. خان‌نشینی مراغه در دست علی‌قلی‌خان مقدّم بود که از دوران حیات نادر، بر این شهر حاکمیّت داشت. خان‌نشینی اردبیل را تا سال ۱۷۹۲ نظرعلی‌خان شاهسون اداره می‌کرد. او طوایف شاهسون را در اردبیل، خلخال و مغان متّحد کرده و مدیریّتی قوی در این مناطق ایجاد کرده بود. پس از نظرعلی‌خان، پسرش نصیرعلی‌خان جانشین پدر گردید.

خان‌نشینی ماکو را احمدسلطان (۱۷۷۸ ـ ۱۷۴۷) از قبیله بیات و خان‌نشینی سراب را علی‌خان (۱۷۸۶ ـ ۱۷۴۷) از قبیله شقاقی تأسیس کرده بود.

این خان‌نشینی‌ها در پیرامون شهرهایی ایجاد شده بودند که از کانون‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بودند. خان‌ها در درجه اوّل، از میان سران طوایف برمی‌خاستند.(۱)

ف.م.علی‌اوف درباره ساختار حکومتی خان‌نشینی‌ها می‌نویسد: «حاکمان بومی اساساً در زمینه مسایل اقتصادی، نظامی و انتظامی فرمان صادر می‌کردند. لکن متمرکز کردن تمام امور حکومتی در دست خودشان، برای همه خان‌ها میسّر نمی‌شد. در چگونگی اداره کردن خان‌نشینی‌ها خیلی چیزها مربوط به شخص خود خان بود.

۱ـ کریم شوکورلی، تاریخ آذربایجان، سر ویراستار پروفسورسلیمان علیارلی، باکو، ۱۹۹۶، ص ۵۰۹.

خان‌هایی که دارای نفوذ و جسارت بودند، حکومت را شخصاً اداره می‌کردند، مثل فتحعلی‌خان حاکم قوبا و ابراهیم‌خلیل‌خان قره‌باغی. در اغلب خان‌نشینی‌ها دیوانخانه بود که هم در اداره کردن دولت و هم در نظارت به اعمال و رفتار خان نقش ایفاء می‌کرد. اعضای دیوانخانه «دیوان بیگی» نامیده می‌شدند.

در برخی از خان‌نشینی‌ها هم، خان فقط به امور مالی و نظامی رسیدگی می‌کرد، حلّ و فصل بقیّه کارها را به وزیرش محوّل می‌کرد.

از نظر تقسیمات، خان‌نشینی‌هابه محال‌ها تقسیم می‌شدند و آن‌ها هم توسّط نایب‌ها اداره می‌شدند. مأموران شهری، جانشین‌ها هم کار نایب را انجام می‌دادند. علاوه بر نایب‌ها، کارهای قلعه‌بیگی (دژبان‌قلعه)، داروغه، عسس‌باشی(رئیس شبگردان) نیز محافظت شبانه شهر را به عهده داشت. نایب، اقتصادیات را اداره می‌کرد و موظّف بود که مالیات‌ها را به موقع جمع‌آوری کند و برای اجرای نظام وظیفه در برابر خان پاسخگو بود. تعیین مالیات برای صنعتگران و چگونگی پرداخت آن نیز از وظایف نایب بود. برای بهتر اداره شدن انتظامات، شهرها به چند محلّه تقسیم می‌شدند. هر یک از این محلّات، دارای کدخدا و ریش‌سفید(شهربیگی) بود.

نیروهای مسلّح خان‌نشینی‌ها اساساً از چریک‌های سواره و پیاده تشکیل می‌شد. علاوه بر این، خان، از قشون مزدور نیز استفاده می‌کرد.

برای مطیع کردن اتباع خود، خان‌ها دسته‌های ویژه‌ای متشکّل از تعدادی از نوکران و افراد عادی نگهداری می‌کردند که آنان نیز از امتیازات خاصّی برخوردار بودند و از دادن مالیات و انجام وظیفه معاف بودند. در ازای آن، آنان مکلّف بودند که از نظر نظامی در خدمت خان باشند. داروغه‌ها، یوزباشی‌ها، کدخداها و بیگ‌های مناطق، حامی خان بودند. همه این افراد موظّف، از خان هیچ گونه مواجبی دریافت نمی‌کردند، بلکه زندگی خود را از توده‌های زحمتکش تأمین می‌کردند.

ارتش خان از دسته‌های ده، صد و هزار نفری تشکیل می‌شد که آن‌ها نیز توسّط

«دهباشی‌ها»، «یوزباشی‌ها» و «مین‌باشی‌ها» فرماندهی می‌شدند.»[۱]

در شهرها و روستاهای آذربایجان، گسترده‌ترین نوع صنعت، نسّاجی بود. بنیان این صنعت، اقتصاد روستایی، نوغانداری و محصولات دامداری بود. مراکز بزرگ نسّاجی، شهرهای تبریز، مراغه و ارومیه بودند. در این شهرها از زمان‌های قدیم، پارچه‌های ظریف پشمی و ابریشمی تولید می‌شد. محصولات ابریشمی تبریز، از نظر کیفیّت و کمّیت، نسبت به فرآورده‌های دیگر شهرها ممتاز بود. در این شهر، سالانه نزدیک به شش هزار گونی ابریشم تولید می‌شد. قالیچه‌هایی که در میانه سده هیجدهم در آذربایجان به ویژه تبریز بافته شده‌اند، در حال حاضر، اکثر موزه‌های اروپای غربی را زینت می‌دهند. محصولات دامداری برای رشد سرّاجی، کلاهدوزی و چکمه‌دوزی، امکان فراهم می‌کرد.[۲]

دوران خان‌نشینی تبریز[۳] با حاکمیّت نجفقلی‌خان دنبلی آغاز می‌شود و با حکومت فرزندش خدادادخان ادامه می‌یابد. نجفقلی‌خان که بیش از چهل سال تقریباً با استقلال در این شهر حکمرانی می‌کند، هم با مدّعیان قدرت، با تدبیر و دوراندیشی برخورد می‌کند و هم در مقابله با رخدادهای مهم تاریخی، کاردانی و شایستگی خود را نشان می‌دهد.

در دوران حاکمیّت وی، زمین‌لرزه بسیار مهیبی در سال ۱۱۹۳ هـ. ق، شهر تبریز را ویران و تعداد زیادی از اهالی را از پای درمی‌آورد. یکی از پسران لایق وی به نام فضلعلی‌بیگ، زیر آوار جان خود را از دست می‌دهد و پای خود نجفقلی‌خان نیز می‌شکند، ولی این مرد باکفایت، خود را نباخته و شروع به احداث بارویی مستحکم با هشت دروازه در پیرامون تبریز می‌کند که دو دروازه از آن‌ها هنوز هم باقی است.

۱- تاریخ آذربایجان(ان قدیم دورلردن ۱۹ نجی عصرین اوللرینه قدر)، ص ۱۹۷.

۲- نساء مصطفی اوا، جنوبی آذربایجان خانلیقلاری، ص ۴۱.

۳- درباره خان‌نشینی تبریز، کتابی در ۲۳ فصل به قلم راقم این سطور تألیف گردیده و آماده چاپ می‌باشد.

نساء مصطفی‌اوا درباره موقعیّت آن روز تبریز می‌نویسد: «یکی از شهرهای بزرگ و قدیمی آذربایجان، تبریز بود. از دهه نخست قرن هیجدهم تا نخستین ربع قرن نوزدهم، این شهر، مرکز رخدادهای بزرگ سیاسی بود. علاوه بر این، بر اثر زلزله‌هایی که در سال‌های ۱۷۲۷، ۱۷۸۰، ۱۷۸۷ رخ داده بود، شهر تبریز در معرض ویرانی‌های وحشتناکی قرار گرفته بود. لکن در ربع اوّل سده نوزدهم، وضعیّت بهتر تبریز نسبت به دیگر شهرها، این واقعیّت را به اثبات می‌رساند که این شهر جلال و شکوه گذشته خود را تجدید کرده و در بین شهرهای آذربایجان، یکی از موقعیّت‌های برتر را یافته بود.

گردشگر فرانسوی «گاسپاردروویل» که در اوج دوره اوّل جنگ‌های ایران و روس در تبریز به سر می‌برد، این شهر را این گونه به تصویر می‌کشد: «تبریز که زمانی یکی از شهرهای بزرگ آسیا بود، مرکز و شهر مهمّ آذربایجان است. این شهر بارها بر اثر زمین‌لرزه، خسارت دیده است، لکن همیشه نیز پس از ویرانی‌ها مجدّداً قد برافراشته...»[۱]

به قول داود محمدی: «راز تبریز، در سرسختی آن است، سرسختی شهری که بارها در آن، حکومت دست به دست گشت و هر بار هجوم اقوام و قبایل مختلف به سبب کشت و کشتارها، شهر از سکنه خالی شد، امّا بار دیگر قد علم کرد و آبادی یافت. گرچه به واقع، تاریخ شهر پر از ویرانی‌های ناشی از سیل و زلزله و کشتار و غارت قلدران تاریخ است، امّا تاریخ حقیقی شهر، قصّه استقامت و پایداری است. بی‌شک، این راز در متن حوادث تاریخی بزرگتر قابل گشودن است.»[۲]

شهری که بر اثر زمین‌لرزه سال ۱۱۹۳ هـ. ق / ۱۷۸۰ میلادی به کلّی از بین رفته و تقریباً ساکنانش را از دست داده بود و تا به خود نیامده، هفت سال بعد، در سال ۱۲۰۱ هـ. ق / ۱۷۸۷ میلادی نیز زلزله دیگر، ضربات و خسارات سنگینی، هم بر خود شهر و

۱- پیشین.

۲- روزنامه عصر آزادی، ۱۳۸۳/۱۲/۱۸، ص ۳.

هم به نیروی انسانی آن وارد آورده بود، پس از چند سال، نه تنها قد علم می‌کند، بلکه دارای موقعیّت خطیری می‌گردد. چنان که: «دکتر بارنز انگلیسی که در سال ۱۸۳۳ میلادی، پنج سال پس از انعقاد عهدنامه ترکمانچای در ایران سیاحت کرده، نوشته که جمعیّت شهر تهران ۲۵ هزار نفر است، ولی تبریز در آن موقع بنا بر نوشته همان جهانگرد انگلیسی، چهارصد هزار نفر جمعیّت داشته است و اروپاییان در تبریز، تقریباً خود را در یک شهر اروپایی می‌دیدند و احساس ناراحتی نمی‌کردند و به همین جهت ترجیح می‌دادند که در تبریز سکونت کنند.»(۱)

«حکومت‌های کوچک و خان‌نشین‌های آذربایجان برخلاف جریان تاریخی، موجب استحکام فرهنگ آذربایجان شدند و خانات مختلف در شهرهای مختلف آذربایجان همگی به صورت یک‌صدا در جهت توسعه و گسترش فرهنگ و ادبیّات آذربایجان به حرکت درآمدند و شهرهای مختلف آن چون قاراباغ، گنجه، شروان، تبریز، اردبیل مرکز تجمّع مجالس‌الشعرا گردید و هر امیر و حاکمی همّت به توسعه ادبیات آذربایجان گماشتند و در این زمان نیز هزاران شاعر پا به عرصه وجود نهادند.»(۲)

۱- ژان یونیر، دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیّه تزاری، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۶۸۲.
۲- م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، (ج ۲)، ص ۱۰۵.

آذربایجان در عهد قاجاریّه

تهران را اوّلین شاه قاجار، یعنی آقامحمدخان پایتخت قرار داد. وی از اتّحاد و همدستی خان‌نشین‌های آذربایجان به وحشت افتاد. به ویژه که این خان‌نشین‌ها برخلاف دربارهای ایران و عثمانی، اهمیّت تجارتی بین‌المللی خود را نگه داشته بودند، زیرا راه بازرگانی خزر ـ ولگا در اهمیّت خود باقی بود و تجارت میان خان‌نشین‌ها و سرزمین‌های قفقاز با روسیّه رفته‌رفته ترقّی و توسعه می‌یافت و این مسئله برای دربار شاه قاجار ارزش حیاتی داشت.

و همین انگیزه اصلی حمله‌ها و هجوم‌های پی‌درپی لشکریان آقامحمدخان به آذربایجان بود. در تواریخ مسطور قاجاریّه، جای‌جای به این خونخواری‌ها اشاره شده است. صاحب ناسخ‌التواریخ در ذکر وقایع سال ۱۲۱۰ هـ. ق به برخی از این اتّفاقات چنین اشاره می‌کند: «... سلیمان‌خان را با شش‌هزار مرد به طالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را به معرض نهب و غارت درآورده، بزرگان آن جماعت را با زن و فرزند به زنجان فرستاد... شهریار پس از آن فرمان داد تا سراب را خراب کردند و هم به آتش سوختند...»(۱)

به روایت عبدالرزّاق دنبلی در مآثر سلطانیّه: «... صادق‌خان شقاقی را عزم مقابلت با خاقان بلند جناب [آقامحمدخان] به خاطر نقش بست. خاقان مغفور، یک شب ۲۴ فرسنگ ایلغار کرده، به یک تاختن، سراب را خراب و آتش غارت و تاراج در آن حدود برافروخت و خانه‌های آنجا را بسوخت و صادق‌خان شقاقی گریخته به قراباغ

---

۱ - ح.صدیق، واقف شاعر زیبایی و حقیقت، ص ۱۴.

رفت.»[۱]

هنگامی که آقامحمدخان در سال ۱۲۰۵ هـ. ق در قره‌داغ بود، به محض این که شنید لطفعلی‌خان زند با برادرزاده‌اش باباخان(فتحعلی‌شاه بعدی) در اصفهان درگیر است، از رفتن به آن سوی ارس خودداری کرد و رو به جانب تبریز نهاد. در مدّت یک ماه که در تبریز بود به شکم دریدن، کور کردن و سر بریدن عدّه معدودی که زیر بار نمی‌رفتند مشغول بود.

ماجرای آمدن آقامحمدخان به تبریز و توطئه قتل او توسّط چند تن از تبریزیان، به تفصیل در کتاب «محمدقولوخان افشار ارومی در تشکیل دولت فدرال ملّی» آمده است:

«افرادی که دست به این توطئه زدند محمدآقا تاجرباشی، محمدعلی‌خان شوشکا صاحبی تبریزی، تقی‌خان هشترودی و چند تن دیگر بودند. تاجرباشی از محمدقولوخان افشار حکمران ارومیه که او نیز خود را به رکاب آقامحمدخان رسانده بود، برای مهمانی به منزلش دعوت می‌کند. محمدعلی‌خان شوشکا در این ضیافت، پس از آشنایی با خان افشار، از وی و مدعوین دعوت می‌نماید که شب جمعه نیز در منزل وی که در محلّه مارالان قرار داشت مهمان او شوند. در این مهمانی، صاحب‌خانه از سفّاکی‌های آقامحمدخان سخن آغاز نموده و از محمدقولوخان راه چاره می‌خواهد. وی اظهار می‌دارد که چون آقامحمدخان، شخص طمّاعی است شما به دربار پیشنهاد کنید و از شاه وقت بگیرید پیشکش ببرید. هنگام ورود به تالار ارک، فوراً طپانچه‌ها را از زیر روپوش طبق‌ها درآورده و شاه را هدف قرار دهید. این پیشنهاد به اتّفاق آراء تصویب شده و از شاه وقت گرفته می‌شود.

یک روز قبل از اجرای این برنامه، محمدقولوخان افشار، آقامحمدخان قاجار را در

۱- ح.صدیق، واقف شاعر زیبایی و حقیقت، ص ۱۴.

جریان امر قرار می‌دهد و بدین ترتیب توطئه قتل لو می‌رود.»[۱]

لکن بنیانگذار سلسله قاجاریّه، در آخرین لشکرکشی به آن سوی ارس، در شهر شوشا مرکز قره‌باغ کوهستانی، به دست خادمان خود از پا درمی‌آید. وی در آغاز این سفر که گویا مرگ خود را در انتظار داشت، به میرزاشفیع و محمدخان قاجار دوّلو دستور داد که اگر حادثه‌ای رخ دهد، هیچ یک از شاهزادگان و وزرا را به شهر تهران راه ندهند تا ولیعهد به پایتخت برسد.

پس از پایان دوران خان‌نشینی و استقرار سلطنت قاجاریّه، کشور ایران، تحت عنوان «ممالک محروسه ایران» اداره می‌شد و ایالات مختلف، دارای اختیارات داخلی بودند. در این دوران نیز تبریز به علّت اهمیّت تاریخی و موقعیّت برجسته‌اش به عنوان شهر ولیعهدنشین، نقش کانون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران را ایفاء می‌کرد. محیط مترقّی این شهر، در آن سال‌ها مرکز پرورش و عرض اندام رجال نخبه‌ای مثل عبّاس‌میرزا، میرزاعیسیٰ و میرزاابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر، میرزاصالح شیرازی و... بود.

نتایج خفّت‌بار جنگ‌های ایران و روس که ناکارآمدی ساختار سنّتی حکومت قاجار را به وضوح عیان ساخت، منضّم شدن ۱۷ ولایت زرخیز آن سوی ارس به قلمرو امپراطوری روسیّه و دو نیمه شدن سرزمین آذربایجان با شمشیر بی‌عدالتی، مردم آگاه تبریز را به این نتیجه رساند که باید بساط کهنه را برچید و طرحی نو درانداخت. به همین علّت، در فاصله یک قرن، از جنگ‌های ایران و روس تا انقلاب مشروطیّت، تبریز مرکز تجدّدخواهی و اصلاح‌طلبی گردید و مردم بافرهنگ این شهر با ابتکارات، نوآوری‌ها و حماسه‌آفرینی‌های خود توانستند تحوّلات شگرفی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در سراسر کشور به وجود آورند و تبریز به «شهر اوّلین‌ها» شهره گردد.

---

۱ - مصطفی سعدآبادی، محمدقولوخان افشار ارومی در تشکیل دولت فدرال ملّی، ص ۲۲۲.

تبریز شهر اوّلین‌ها

لازمسه جهالت‌له گولشمک
بیر چاره‌وار آنجاق یئنی‌لشمک
«حسین جاوید»

از جمله عناوینی که شایسته نام نامی شهر تبریز است، شهر پیشگامان و به عبارتی دیگر «شهر اوّلین‌ها» می‌باشد. چرا که در هر زمینه‌ای که بنگریم، خواهیم دید یکی از اولاد خلف و با عزم این دیار، با درک موقعیّت تاریخی و شرایط زمان و مکان، با کوچک شمردن دشواری‌های بزرگ، قدم پیش گذاشته و با گشودن راه نوینی در پیش پای هموطنانش، آنان را با یکی از اصول تمدّن جدید آشنا ساخته و با هموار کردن ناهمواری‌ها، صفحه جدیدی را در تاریخ معاصر این مرز و بوم ورق زده است.

به جا خواهد بود که از فرهنگ و ادب و هنر آغاز کنیم. صنعت چاپ که مادر رسانه‌ها محسوب می‌شود، با نصب نخستین ماشین چاپ در تبریز بود که ایرانیان وارد دنیای تبادل گسترده اطّلاعات و دانش گردیده و با مظاهر سیاسی، اجتماعی و با حقوق اساسی خود آشنا گشتند.

میرزازین‌العابدین تبریزی که به حق عنوان «پدر صنعت چاپ ایران» را به خود اختصاص داده، در سال ۱۲۳۲ هـ. ق نخستین ماشین چاپ را که از نوع سربی یا حروفی بود، از روسیّه وارد تبریز کرد و در محلّه ویجویه که آن موقع خارج از قلعه شهر قرار داشت نصب نمود. هشت سال بعد، این صنعت را به تهران برد و شاگردانی را تربیت کرد که با تعمیم این صنعت مادر، آثار علمی، ادبی و فرهنگی، به ویژه روزنامه و

کتاب را در دیگر شهرهای ایران اشاعه دادند.

ترجمه کتب به زبان‌های مختلف نیز، اوّلین بار از تبریز آغاز گردید و از این طریق، ایرانیان با فکر، اندیشه و تجارب دیگر ملّت‌ها آشنا شدند و به وسیله آن، اطّلاعات، دانش، تاریخ و مدنیّت دیگر ملل را در درون فرهنگ خود هضم و مورد مداقّه قرار دادند.

نخستین بار آثار ترجمه شده از زبان انگلیسی به جامه فارسی درآمدند. میرزارضا مهندس‌باشی تبریزی، آثار تاریخی ولتر، یعنی پطرکبیر و شارل دوازدهم را از انگلیسی به فارسی برگرداند.

میرزاعبداللطیف طسوجی تبریزی نیز برای نخستین بار، اثر معروف «هزار و یک شب» را از زبان عربی به فارسی برگرداند. نثر فارسی ترجمه با قلم توانمند و جاافتاده، در عین حال شیوا و دلنشین آن، تأثیر عمیقی بر نوشتار فارسی بر جای نهاد. همچنین دیگر ترجمه‌ها نیز در این شهر به منصّه ظهور رسیدند.

میرزاعبدالرّحیم نجّارزاده تبریزی معروف به طالبوف، مهندس انشای جدید نامیده شده است. وی از قلمی شیوا و روان استفاده کرد و مطالب پرمحتوای خود را با زبانی ساده و بی‌تکلّف نشر داد و در واقع تحوّلی در زمینه نویسندگی به وجود آورد. سبک سیّال، طبیعی و پخته او الگویی برای دیگر قلم به دستان گردید. نوشته‌های او را می‌توان الفبای آزادی نامید و به قول دکترمحمداسماعیل رضوانی: «نوشته‌های مرحوم‌طالبوف تبریزی و حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای در انقلاب مشروطیّت، همان اثر را داشته است که نوشته‌های منتسکیو و ژان‌ژاک روسو در انقلاب کبیر فرانسه.»

طالبوف نخستین نویسنده کودکان ایران هم هست که نوشته‌هایش برای بچّه‌های از نه تا نود ساله قابل استفاده و مفید بوده است. کتاب احمد یا سفینه طالبی او کتابی است برای کودکان که مانند دیگر آثارش به دور از پیچیدگی‌های لفظی و به سبکی ساده و روان نوشته شده است.

جبار باغچه‌بان، نویسنده‌ای که با نوشتن کتاب، نمایشنامه، انتشار فصلنامه و

سرودن شعر برای بچّه‌ها تداومگر این خدمت نیکخواهانه بود. او با آفرینش آثار گرانسنگی، این رشته انسان‌ساز را به مسیر نوینی رهنمون گردید. این مرد وارسته، اوّلین مؤلّف و ناشر کتاب کودک در ایران است.

این رجل انسان‌دوست، برای نخستین بار، بارقه امید را در دل آن دسته از کودکانی که طبیعت از نعمت شنوایی و گویایی محرومشان کرده دمید و با بنیانگذاری اوّلین مدرسه کر و لال‌ها در تبریز توانست به این نوباوگان مطرود اجتماع، شخصیّت و حیات مجدّد ببخشد.

در زمینه شعر کودکان نیز ایرج‌میرزا شاعر نامدار تبریزی پیشگام است. چرا که تلاش در توجّه به تعلیم و تربیت کودکان، ویژگی اساسی خلّاقیّت این شاعر مبتکر است. او در درازنای زندگی خود کوشیده است در کودکان، روح میهن‌پرستی، صداقت و پاکدامنی بدمد و در این راه، آنچه از دستش برآمده، دریغ نداشته است.

فرزند خلف این سه شخصیّت پیشگام، نویسنده‌ای بود که با نوشته‌های خود، تحوّل شگرفی در این زمینه به وجود آورد. او صمدبهرنگی دوست صمیمی بچّه‌ها و مردمی‌ترین چهره ادبیات معاصر کودکان و نوجوانان بود که در عمر کوتاه، ولی پربار خود، با نوشتن داستان‌های متعدّد، نه تنها شیوه درست زندگی کردن را برای بچّه‌ها آموخت، بلکه با نشان دادن واقعیّت‌های جامعه، کودکان را برای مبارزه با ظلم و فساد رهنمون گردید.

سیّدعبّاس رسّام ارژنگی تبریزی را می‌توان نخستین نقّاش ایرانی دانست که در ایران، داستان‌های کودکانه را به تصویر کشیده و این کتاب‌ها اوّلین کتاب‌های داستانی مصوّر برای کودکان ایرانی به شمار می‌روند.

میرزافتحعلی آخوندزاده (۱۸۷۸ ـ ۱۸۱۲ میلادی) این اندیشمند سترگ آذربایجان، نه تنها پدر و استاد نمایشنامه‌نویسان ایران می‌باشد، بلکه با نوشتن نخستین رُمان ایرانی، پیش‌کسوت نویسندگان این رشته ادبی نیز هست. او اوّلین رمان ایرانی را تحت عنوان «ستارگان فریب‌خورده ـ حکایت یوسف شاه سراج» در سال

۱۸۵۷ به زبان ترکی آذری نوشت و به عقیده دکترفریدون آدمیّت: «او پیشرو فنّ نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی اروپایی است در خطّه آسیا... اهمیّت میرزافتحعلی در تقدّم او بر دیگر نویسندگان خاور زمین نیست، در خبرگی او و تکنیک ماهرانه‌ای است که در نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی جدید به کار بسته است.»

بر اثر مبارزات تبریزیان بود که روزنامه‌نگاری ملّی، مردمی و انقلابی در ایران آغاز و راه پرفراز و نشیب خود را طی نمود. اوّلین جراید که در دوران حاکمیّت قاجاریان، نخست در تهران و سپس در تبریز منتشر شدند، همگی درباری و سخنگوی استبداد بودند. ولی چند تن از تبریزی‌های آگاه و مبارز، در شهر استانبول، با انتشار روزنامه اختر، به قول استاد زنده‌یاد دکترمحمداسماعیل رضوانی: «روزنامه‌نگاری ملّی را بنیان گذاشتند.»

میرزامحمدحسن زنوزی تبریزی متخلّص به فانی، از روحانیون عالیقدر آذربایجان، اوّلین دایرةالمعارف اسلامی در میان ملل اسلام و اغلب ممالک مسیحی تحت عنوان «ریاض‌الجنّه» را در سال ۱۲۱۸ هـ. ق، در روزگارانی به پایان برد که از مدارس، دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های امروزی خبری نبود.

نخستین قرائتخانه و کتابخانه عمومی ایران نیز در سال ۱۳۱۲ هـ. ق به وسیله مرحوم‌حاج‌میرزاحسن‌خان خازن لشکر با کتابداری میرزامحمدحسین شریعتمدار در تبریز تأسیس شده است.

شعر نو و نقد ادبی در دوران انقلاب مشروطیّت، در شهر انقلابی تبریز به وجود آمد و می‌توان گفت این دو پدیده ادبی، محصول شرایط تاریخی بودند که در این شهر تاریخ‌ساز پدید آمدند. پیشگامان این نهضت ادبی، جعفر خامنه‌ای، شمس کسمایی و تقی رفعت بودند.

سینما سُولِی، اوّلین سینما در ایران، در زمستان ۱۲۷۹ شمسی، یعنی پنج سال پس از اختراع سینما به دست برادران لومیر در تبریز تأسیس شد. ۲۶ سال بعد، اوّلین سینمای تهران در سال ۱۳۰۵ به همّت یک تبریزی به نام علی وکیلی افتتاح شد و همو

بود که نخستین نشریّه سینمایی را در سال ۱۳۰۹ شمسی منتشر کرد.

میرزاآقا تبریزی با بنیانگذاری ادبیات نمایشی در ایران، در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، ایرانیان را با هنر نمایشنامه‌نویسی و تئاتر آشنا ساخت. دراین دوران بود که شهر تبریز، اجرای نخستین نمایشنامه‌ها را تجربه نمود.

فنّ عکّاسی و عکس‌برداری نیز برای نخستین بار در ایران در شهر تبریز به همّت و ابتکار ملک‌قاسم‌میرزا (۱۲۷۷ ـ ۱۲۲۲ هـ. ق) فرزند فتحعلی‌شاه قاجار آغاز گردیده است.

استاد رسّام عرب‌زاده تبریزی پدر فرش نوین ایران آرزو داشت که دانشکده فرش در ایران تأسیس شود. در روزهایی که این هنرمند ارزنده، چشم از جهان فرو می‌بست، اوّلین گروه دانشجویان نخستین دانشکده فرش ایران در دانشگاه هنر تبریز تحصیل در رشته فرش را در بهمن ۱۳۷۵ آغاز کردند. این دانشکده در زادگاه پدر فرش نوین ایران آغاز به کار کرد که صنعت قالی با فیش شهرت جهانی دارد.

ورزش هنگامی مؤثّر و کارساز خواهد بود که همگانی و با روش‌های علمی انجام گیرد. میرمهدی‌خان ورزنده تبریزی، پیشگام این حرکت ملّی و پدر ورزش نوین ایران است. اوّلین معلّمین ورزش، شاگردان او بودند و نخستین نشریّه ورزشی را وی در سال ۱۳۰۷ شمسی منتشر کرده است.

در زمینه بسط علم و دانش نوین و تکنولوژی نیز مجاهدت‌های نوآورانه تبریزیان، درخور تحسین و قدردانی است.

فرزندان سرفراز این خطّه، طلایه‌داران پزشکی مدرن هستند. نخستین طبیب و محصّل اعزامی به فرنگ از سوی عبّاس‌میرزا نایب‌السلطنه از تبریز بود. اوّلین کتاب‌های پزشکی در تبریز تألیف، ترجمه و چاپ گردید و نخستین آبله‌کوبی نیز در این شهر انجام شد. همچنین نخستین دانشکده پرستاری و مامایی در تبریز تأسیس گردید و برای اوّلین بار، دندان مصنوعی در این شهر ساخته شد و اوّلین عمل قلب باز در سال ۱۳۴۱ و نخستین عمل پیوند قلب بر روی سگ‌ها در سال ۱۳۴۸ و عمل پیوند

کلیه برای اوّلین بار در سال ۱۳۴۷ به وسیله یک جرّاح تبریزی به نام دکترجواد هیئت با موفّقیت انجام گرفته است. علاوه بر این‌ها، نخستین دانشکده‌های پزشکی، داروسازی، دندانپزشکی ایران و انستیتوپاستور به دست یک پزشک تبریزی، دکترمحمدحسین لقمان ادهم تأسیس گردیده و جرّاحی نوین ایران را پروفسوریحیی عدل (تبریزی) بنیان گذاشته است. دکترمحمدنقی براهنی نیز پدر روان‌شناسی ایران می‌باشد.

احمدحسین عدل (تبریزی) طلایه‌دار کشاورزی مکانیزه در ایران و مصطفی عدل پدر حقوق و عدلیّه ایران می‌باشد.

دکترحمید نطقی پدر روابط عمومی نوین ایران و کلنل محمدتقی‌خان پسیان سلطان‌زاده تبریزی نخستین هوانورد ایران می‌باشد. علی وکیلی تبریزی بانی تجارت نوین ایران و حاج‌محمدکاظم ملک‌التجّار تبریزی مؤسّس نخستین شرکت سهامی عام در ایران بوده است. تبریز محل احداث نخستین کارخانه‌ها و ایجاد ضرّابخانه ماشینی در زمان عبّاس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده و در سال ۱۲۸۰ شمسی با همّت عدّه‌ای از رجال دلسوز و دوراندیش از جمله قاسم‌خان والی معروف به امیرتومان که چند سال پس از آن به عنوان اوّلین شهردار تبریز در نخستین بلدیّه ایران برگزیده شد، دارای نخستین مرکز تلفن در ایران گردید.

قاسم‌خان والی که تحصیل‌کرده دانشگاه «سن‌سیر» فرانسه بود، علاوه بر تلفن، در همان سال برای نخستین بار در تبریز کارخانه برق احداث نمود و ترامواى به راه انداخت. نصرت‌الله فتحی می‌نویسد: «قاسم‌خان امیر تومان معروف به والی، اوّلین کسی است که قبل از آغاز مشروطه به تبریز چراغ برق آورد. و در حوالی مغازه‌های مجیدالملک نصب کرده بود.»(۱)

دکتر رضازاده شفق نیز اضافه می‌کند: «وقتی که قاسم‌خان امیر تومان به آذربایجان

۱- نصرت‌الله فتحی، مجموعه آثار قلمی ثقةالاسلام، ص ۴۸۸.

فابریک چراغ الکتریک آورد، در استانبول چراغ‌ها را با نفت روشن می‌کردند و روسیّه تازه طرح راه آهن سیبری را ریخته بود. فابریک را ساختند، چراغ‌های رنگارنگ الکتریک را در خیابان مجیدی تبریز روشن کردند.»[۱]

ایجاد جامعه مدنی که چندی پیش به بحث روز تبدیل گردید، تبریزیان این مهم را در یک سده پیش در دوران انقلاب مشروطیّت، در آذربایجان با موفّقیت به مرحله اجرا درآوردند. این مردمان دوراندیش و مبارز، نه تنها مزایای قانون‌گرایی و حاکمیّت قانون را به هموطنانشان شناساندند، بلکه با تأسیس نخستین شوراهای مردمی در آذربایجان، مردم‌سالاری و قانونمندی را تجربه کردند و با برپایی مؤسّسات تمدّنی جدید از جمله بلدیّه، نظمیّه، عدلیّه و... حاکمیّت قانون را جایگزین استبداد فردی نمودند و بدین ترتیب شعور اجتماعی و توسعه‌یافتگی شخصیّت سیاسی خود را نشان دادند.

تبریز این گهواره سنن انقلابی که خاستگاه خیزش‌های ضدّ استعماری و ضدّ استبدادی بوده، نخستین حرکت قهرآمیز ضدّ استعماری را در واقعه رژی برعلیه بریتانیای کبیر و استبداد ناصرالدین‌شاه آغاز نمود و چنان وحشتی بر امپریالیسم و مزدوران داخلیش تحمیل نمود که کندی وزیر مختار بریتانیا، خطر را بیخ گوشش احساس کرده، به ناصرالدین‌شاه گوشزد می‌کند که چون تبریز به پا خاسته، در نتیجه سلطنتش به خطر افتاده است.

ایجاد ارتش آزادی‌بخش از جوانان برومند آذربایجان در انقلاب مشروطیّت، از جمله ابتکارهای رهبران این دیار بود که در پیروزی انقلاب و سقوط استبداد، نقش بس سرنوشت‌سازی ایفاء کرد.

قیام سلطنت برافکن مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ برعلیه رژیم ستمشاهی پهلوی نیز آغازگر دور نوین مبارزات قهرآمیزی بود که ستون فقرات آن حکومت ننگین

۱- شیخ‌محمد خیابانی، چاپ برلین، ۱۳۰۴، ص ۱۶.

را شکست و به سال‌ها اختناق و خودکامگی پایان داد.

مردم تبریز، هنگامی به پا خاستند و کاخ‌های فرعونی را به لرزه درآوردند که سراسر کشور، در یک سکوت مرگبار فرو رفته و دیو استبداد با چنگال‌های مرگ‌زای خود، نفس‌ها را در سینه حبس کرده و کسی را یارای جنبیدن نبود، در آن شرایط خفقان‌زا، خیزش مردم تبریز، تبدیل به سیلی توفنده می‌گردد که شتابان به پیش رفته و به قول مسعود بهنود: «کم نبودند کسانی که در همین جا دانستند که فاتحه رژیم خوانده شده است و امیدی به نجات آن نیست.»(۱)

نظر بر این که تعالی انسان و تغییر و تحوّلش در جهت تکامل، با فراگیری و آموزش او همراه است و جوامع بشری بدون اهمیّت دادن به تأسیسات آموزشی خود قادر به عوض کردن خود در مسیر پیشرفت و سرعت دادن به آن نیستند، لذا فرزندان برومند تبریز در برهه‌ای از زمان، اقدام به تأسیس این مؤسّسات نمودند که نیاز مبرم جامعه بود. حاج‌میرزاحسن رشدیّه تبریزی، نخستین مدرسه را به سبک نوین و بر اساس اصول فنوتیک در تبریز بنیان گذاشته و سپس آموزش و پرورش نوین را در سایر نقاط ایران اشاعه داده است و امروزه از برکت مجاهدت‌های وی بیش از بیست میلیون دانش‌آموز و دو میلیون دانشجو در سراسر کشور به تحصیل مشغولند. بنا به نوشته فریدون کوچرلی: «در تمام دنیای اسلام، آذربایجان نخستین خطّه‌ای است که تدریس با اصول صوتی را آغاز کرده است.»(۲)

همچنین جبّار باغچه‌بان، مدرسه کر و لال‌ها را، حاج‌میرزاحسن‌خان خازن لشکر کتابخانه عمومی و مدرسه حرفه‌ای را و ابوالقاسم فیوضات کودکستان را نخست در تبریز تأسیس کردند و سپس به دیگر شهرهای ایران تعمیم دادند.

گفتنی است که مردمان تبریز، در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود، همواره منشاء

۱- دولت‌های ایران، از سیدضیاء تا بختیار.

۲- دارالفنون تبریز، صمد سرداری‌نیا، ص ۱۱۰.

این ابتکارات و خلّاقیت‌ها بوده‌اند، لکن در کتاب «تبریز شهر اوّلین‌ها» که در ۸۰۰ صفحه و ۴۳ فصل توسّط راقم این سطور تألیف گردیده، تنها بخشی از نوآوری‌های آنان در تاریخ معاصر آمده است.

مراد ثقفی مدیر فصلنامه «گفتگو» که به علّت اهمیّت این شهر پیشگام، شماره‌ای از نشریّه یاد شده را به «تبریز» اختصاص داده، درباره اهمیّت تبریز در مصاحبه با «همشهری ماه» شماره آذر ۱۳۸۰ می‌گوید:

«تبریز یکی از مهم‌ترین شهرهای این کشور است. شما وقتی تاریخ معاصر ایران را نگاه می‌کنید، جایگاه تبریز، جایگاه خیلی ویژه‌ای است. حالا علاوه بر این که شهر بسیاری از اوّلین‌هاست یا در زمره اوّلین‌ها، از نظر روزنامه، چاپخانه و بعد هم دانشگاه، تولید اندیشه، مشارکت این شهر در خود انقلاب مشروطه و الی آخر. امروز هم همین طور است. امروز هم تبریز از نظر فردیّت و افراد، دایماً در حال تغذیه ایران است، چه از نظر تجارت و چه از نظر علمی.»

نهضت تنباکو درآمدی بر انقلاب مشروطیّت

در فاصله آن یک قرن پس از جنگ‌های ایران و روس، بر اثر تجدّدخواهی و اصلاح‌طلبی آذربایجانی‌ها، آگاهی مردم بیشتر گردیده و توانستند به حرکت‌های ضدّ استعماری و ضدّ استبدادی بزرگی دست یازند. از جمله پیشگامی تبریزیان در نهضت تنباکو بود که نه تنها پیش‌درآمدی بر انقلاب مشروطیّت بود، بلکه تحرّک‌ساز دیگر ملل استعمار زده آسیا نیز گردید.

مردم تبریز، پس از آگاهی از مفاد امتیازنامه‌ای که ناصرالدین‌شاه طبق آن امتیاز توتون و تنباکوی ایران را به ثمن بخس به انگلیسی‌ها داده بود، برای نقش برآب کردن توطئه مشترک استعمار و استبداد، چنان می‌خروشند که هر نوع ابتکار عمل را از دست دشمنان خلق می‌گیرند. توان گفت که در این جنبش ضدّاستعماری، زن و مرد و کوچک و بزرگ به پا خاسته و با چند حرکت تند و تیز، نه تنها همه را با خود همراه کرده، بلکه هر نوع حرکت ضدّ انقلابی را نیز در نطفه خفه می‌کنند. میرزاعلی‌لعلی، شاعر نامدار آذربایجان که خود در آن روزهای حماسه‌آفرین، در تبریز، شاهد و ناظر جنبش تاریخ‌ساز مردم این دیار قهرمانان بود، این بیت را سروده که به یک دیوان می‌ارزد:

خصم امروزی شاهی نه گروه باب است

خصم این‌بار من‌الباب الی‌المحراب است[1]

با اوج‌گیری در تبریز[2]، عوامل استبداد و کارگزاران استعمار، در وحشت و

۱- دکترمهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت، ص ۲۰۳.

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «تبریز در نهضت تنباکو» به همین قلم.

اضطراب فرو می‌روند. مظفّرالدین‌میرزا ولیعهد و امیرنظام گروسی پیشکار مقتدر وی، روزگارشان سیاه گشته و خواب راحت ندارند. ناصرالدین‌شاه قاجار که تا آن روز متجاوز از چهل سال، در اوج خودکامگی سلطنت کرده بود و ملّت ایران را رعایای خود می‌دانست، نه تنها برای آحاد ملّت، کوچکترین امکان حق شرکت در سرنوشت خود قایل نبود، بلکه آن‌ها را جزو آدمیان نمی‌دانست، در برابر سیل حرکت قهرآمیز و ظلم‌ستیز مردم انقلابی تبریز، چنان خود را زبون و حقیر می‌بیند که وحشت و اضطراب، لحظه‌ای او را راحت نمی‌گذارد و به قول دکترفووریه، پزشک مخصوص دربار: «حال روحی را دارد که به عذابی گرفتار آمده باشد.» و عجز و ناتوانی آن سلطان خودکامه، در مقابل عظمت جنبش مردم تبریز به حدّی می‌رسد که به امپراطور روس متوسّل شده و از وی می‌خواهد که او را از این وضع ناگوار نجات دهد. چراکه او خود و رژیمش را در سراشیبی سقوط و نابودی می‌بیند و از زبان مستر کندی وزیرمختار بریتانیای کبیر می‌شنود که خطاب به خاقان‌بن‌خاقان می‌گوید: اینک دیگر مسئله توتون و تنباکو مطرح نیست، تاج و تخت تو به خطر افتاده، چون تبریز به پا خاسته است.

قیام مردم تبریز، از حدود مسئله توتون و تنباکو فراتر رفته و به یک نهضت تمام‌عیار ضدّ استعماری تبدیل می‌گردد. به طوری که این حرکت سرنوشت‌ساز، بعد از لغو امتیازنامه نیز فروکش نکرده و بالاخره منجرّ به انقلاب مشروطیّت و استقرار نظام پارلمانی به جای خودکامگی در ایران می‌گردد.

نهضت تنباکو که نخستین حرکت موفّقیت‌آمیز ضدّ استعماری ملّت ایران بود، نشان داد که یک ملّت آسیایی هم با اتّحاد و از جانگذشتگی و رهبری راسخ، می‌تواند بر بزرگترین ابرقدرت عصر فایق آید. با پیروزی این جنبش، نه تنها دولت بریتانیای کبیر، با آن ابهّت، ترفندهایش نقش بر آب شد و پیر استعمار، برای اوّلین بار، مزه شکست را چشید، شاخ استبداد ناصرالدین‌شاهی هم که نزدیک به نیم‌قرن، با خودکامگی بر ایران حکم رانده بود شکست. در نتیجه ملّت ایران دید که با اعتماد به نفس، انسجام و یکپارچگی می‌توان آزاد و مستقل زندگی کرد و زیر بار خفّت و ذلّت

نرفت. به قول لمبتون: «در خیزش علیه انحصار تنباکو، می‌توان نقاط آغازین ایجاد افکار عمومی را در ایران مشاهده کرد. برای اوّلین بار، علایمی دیده شد که مردم می‌خواستند، راجع به تحوّلاتی که به خود آن‌ها مربوط می‌شد دخالت داشته باشند. در سال ۱۸۹۲ این افکار عمومی صریحاً رخ نمود... وقایعی که منجرّ به واگذاری و الغای امتیاز تنباکو شد، با رشته‌ای از دسایس پیچیده و رقابت‌های سیاسی محصور شده است، ولی در آن سوی این وقایع، علایمی از زایش نوعی روح جدید، در میان مردم دیده می‌شد. جنبش علیه شرکت تنباکوی رژی را می‌توان، درآمدی بر نهضتی دانست که در سال‌های نخستین قرن بیستم در درخواست مردم، برای شرکت در امور حکومت مملکت، به اوج خود رسید.»(۱)

نیکی.ر.کدی نیز بر این اعتقاد است: «... اعتراض به امتیاز تنباکو، نخستین جنبش موفّقیت‌آمیز مردم در تاریخ جدید ایران بود که به شکست دولت و پیروزی اعتراض‌کنندگان در مورد تقاضایشان، برای الغای همه‌جانبه امتیاز منجرّ شد. این موفّقیت، بی‌تردید به مخالفان هوشیار دولت و خارجی، جسارت بخشید تا آنجا که برای نخستین بار دریافتند که می‌توان در مقابل دولت نیز ایستاد، حتّی در موضوعی که پای منافع قدرت‌های اروپایی در میان باشد. این جنبش، متضمّن نخستین اتّحاد موفّقیت‌آمیز علما، اصلاح‌طلبان متجدّد و جماعت ناراضی ایران بخصوص تجّار بود، اتّحادی که می‌بایست مجدّداً در اعتراض‌های بعدی ظاهر شود و در انقلاب مشروطه به ثمر رسد.»(۲)

مردم تبریز که در این نهضت، پیشگام و پرچمدار بودند و در طول تاریخ نیز همیشه در مقابل بیگانگان متجاوز و خودکامگان ستمگر ایستاده بودند، در این جنبش ضدّ استعماری، آگاهی سیاسی و لیاقت اجتماعی خود را نشان دادند. آن‌ها می‌دیدند که

۱- لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۰۵.

۲- تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ قایم‌مقامی، ص ۱۲۷.

استبداد، یال و کوپالش ریخته، ولی با سرسختی به حیات خود ادامه می‌دهد. لذا تصمیم گرفتند که با حفظ آمادگی خود و ادامه مبارزه، ریشه استبداد را برکنند، چون به این نتیجه رسیدند، تا روزی که دربار و حکومت فردی هست، استعمار می‌تواند به آسانی بازگردد.

پیشگامان و منوّرالفکرهای تبریز در طول ۱۵ سالی که نهضت تنباکو، منجرّ به انقلاب مشروطه گردید، از راه‌های گوناگون و در شکل‌های مختلف، مبارزه با خودکامگی را ادامه دادند. یکی از آن طرق، ایجاد انجمن‌های فرهنگی ـ اجتماعی بود. از جمله انجمن‌های معارف، علیهم، اسلامیّه و... این انجمن‌ها به غیر از نشست‌هایی بود که به عنوان انجمن‌های ادبی در گوشه و کنار شهر فعّالیّت داشتند. این انجمن‌ها عمده فعّالیّتشان را در زمینه آگاهی دادن به مردم، آشنا کردن توده‌ها به حقوق خود، افشای چهره کریه استعمار و استبداد و مبارزه با نفوذ و سلطه بیگانگان متمرکز کرده بودند. نخستین اقدام آن‌ها، انتشار نشریّات گوناگون بود. چون مطالب آگاهی‌دهنده روزنامه اختر در براندازی توطئه استعمار و استبداد را پیش رو داشتند. به اعتقاد عبدالرحیم ذاکر حسین: «روزنامه‌نویسان ایرانی که از حکومت ناصرالدین‌شاه، ناراضی بودند، مسئله انحصار تنباکو را دستاویز قرار داده و مردم را علیه دربار و شاه بسیج کردند... در تبریز بخصوص این امر باعث شد که آزادی‌خواهان، از انقلاب و نهضت آزادی‌خواهی صحبت کنند و مدّتی نگذشت که برای اوّلین بار، روزنامه‌های مخفی یا شبنامه در آذربایجان ظاهر شد و مردم را به شورش و انقلاب دعوت کرد.»[۱]

مادام «ورابیچکووا» از ایران‌شناسان چکسلواکی نیز در تحقیق عالمانه خود عقیده دارد: «در خلال مبارزات مشروطه‌خواهی، ادبیات ایران ـ به صورت یک ادبیات سیاسی و پرخاشگر ـ نه در قالب کتاب و یا دواوین، بلکه در قالب روزنامه و مجلّه متبلور شد. به همین خاطر روزنامه‌نگاری، هنوز هم آینه تمام‌نمای ادبی آن عهد، به

---

۱ - مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیّت، ص ۴۴.

شمار می‌رود.

... مدّت‌ها پیش از انقلاب، این روزنامه‌های رسمی نبودند که اثر گذاشتند، بلکه چندین نشریّه غیررسمی، نیمه غیرقانونی انقلابی، با ماهیّت انتقادی، اینجا و آنجا به وجود آمدند و جلوداران واقعی روزنامه‌نگاری مشروطه گردیدند.

اوّلین کانون این بیداری ملّی، تبریز بود... وقتی که روزنامه‌ای با نام تلقین‌نامه ایران در تبریز چاپ شد، همانند ثبت اموات ایران، به صورت یک جزوه بود و نیز وقتی که روزنامه مصوّر طنزآمیز «شب‌نامه» منتشر گشت، ناصرالدین‌شاه هنوز داشت سلطنت می‌کرد.»[۱]

پس از قتل ناصرالدین‌شاه به دست میرزارضای کرمانی در سال ۱۳۱۳ هـ. ق، مظفّرالدّین‌شاه از تبریز، روانه تهران شده و به جای پدرش بر تخت سلطنت جلوس می‌کند و پسرش محمدعلی‌میرزا به ولایتعهدی و حکمرانی آذربایجان منصوب می‌گردد. در دوران فرمانروایی این مرد فاسد و خیره‌سر، خفقان شدیدی در آذربایجان حکمفرما می‌گردد، به طوری که امکان هر گونه فعّالیّت سیاسی سلب می‌گردد، لکن مبارزان تبریز که به اوضاع جهانی آشنایی داشتند، مصمّم بودند که حکومت قانون را جایگزین حکومت فردی کرده و در نتیجه ملّت ایران، خود سرنوشت خویش را به دست گیرد.

آن‌ها علاوه بر انتشار شب‌نامه و نوشتن مقالات در جراید خارج از کشور، دست به انتشار نشریّه‌هایی زدند که در بیداری مردم، نقش بسزایی داشت.

یکی از آن مردان پیش‌کسوت، میرزاسیدحسین‌خان عدالت بود که در سال ۱۳۱۵ هـ. ق روزنامه «الحدید» را در تبریز منتشر کرد. او که اساس پیشرفت را در آن روزگار، توسعه صنعت می‌دانست و آهن را هم شالوده اصلی صنعت، معرفی می‌کرد، لذا نام روزنامه‌اش را «الحدید» انتخاب کرد.

---

۱ - یعقوب آژند، ادبیات نوین ایران، ص ۲۹.

کسروی می‌نویسد: «یک دسته از اینان، بر گرد سر عدالت می‌بودند که در خانه او نشست‌ها برپا می‌کردند و گفتگو از کشور و گرفتاری‌های آن به میان می‌آوردند.»(۱)

یک سال بعد، علیقلی‌خان صفروف، روزنامه احتیاج را در سال ۱۳۱۶ هـ. ق منتشر ساخت. «روزنامه احتیاج تنها روزنامه‌ای است که برخلاف اکثر روزنامه‌های آن زمان، بی‌پرده و جسورانه از وابستگی شدید ایرانیان به صنایع، علوم و دستاوردهای نوین اروپا سخن می‌گوید و ریشخندگونه، قدرتمندان سیاسی و اقتصادی کشور را مورد سئوال قرار می‌دهد.

علیقی‌خان با گزینش عنوان «احتیاج» برای روزنامه خود، در حقیقت خواسته است نیاز علمی و فنّی و صنعتی ایران را یادآور شود و در رفع احتیاجات مصرفی واردات کالاهای خارجی به کوشش برخیزد...»(۲)

دوّمین مجلّه علمی ایران نیز تحت عنوان «گنجینه فنون» در آن روزها در تبریز درخشید. «تاریخ نخستین شماره آن، غرّه ذیقعده سال ۱۳۲۰ هـ. ق می‌باشد که با نهایت نظم و ترتیب یک سال تمام منتشر شده است. این مجلّه توسّط چهارتن از اشخاص عالم و دانشمند، در تبریز اداره می‌شد که آن افراد عبارت بودند از: محمدعلی تربیت، سیدحسین‌خان عدالت، یوسف اعتصام‌الملک (پدر پروین اعتصامی) و سیدحسن تقی‌زاده.»(۳)

دکترمهدی مجتهدی با اشاره به خدمات یوسف‌اعتصام‌الملک و پرورش یافتن آن در محیط مترقّی تبریز می‌نویسد: «با توجّه به این که او به خارج ایران مسافرت نکرده، هر چه یادگرفته در تبریز یادگرفته است مترقّی بودن محیط تبریز قبل از مشروطیّت، از حیث معلومات قدیمه و جدیده برای ما روشن خواهد شد. به جدّ می‌توان گفت که او شعرای مشهور دنیا از قبیل شکسپیر، گوته، شیلّر، هوگو، میلتون، تریلو ایتالیایی،

۱- تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۵۱.

۲- گوئل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، (ج ۱)، ص ۱۸۵.

۳- ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ص ۵۰.

تولستوی و ماکسیم گورکی را به ایران شناسانیده است.»[۱]

این قلم به دستان مبارز که همگی اهل علم و ادب بودند، خواست‌های سیاسی خود را که همانا اصلاحات بنیادین در تمام سطوح کشور بود با حرفه روزنامه‌نگاری به هم آمیخته بودند، در مبارزه خود تا آنجا پیش رفتند که بالاخره به نظام پارلمانی در ایران دست یافتند.

در آن سال‌های پرتب و تاب، علاوه بر نشر جراید، کتاب‌هایی نیز از سوی آذربایجانی‌های اندیشمندی که بنا به عللی، در خارج از کشور به سر می‌بردند منتشر گردید که در روشنگری افکار و متحوّل کردن اندیشه‌ها تأثیر شگرفی بر جای نهاد. از میان آن بزرگان، طالبوف و حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای، از همه بیشتر تأثیرگذار بودند.

در درجه نخست، آثار میرزاعبدالرحیم نجّارزاده تبریزی معروف به طالبوف بود. وی از اهالی محلّه سرخاب تبریز بود که در سال‌های جوانی به آن سوی ارس رفته و در شهر تمرخان شوره، از شهرهای داغستان اقامت می‌کند و سال‌های آخر عمر خود را وقف بیدار کردن هموطنان خود می‌کند.

وی کتاب‌های متعدّدی به رشته تحریر درمی‌آورد که مهم‌تر از همه «سفینه طالبی» یا «کتاب‌احمد» است. در این کتاب، با پسر خیالی خود به نام احمد گفتگو می‌کند و دانش‌های اروپائیان را با زبان ساده، برای پسرش تشریح می‌کند. ضمناً پیشرفت اروپا و عقب‌ماندگی ایران را نشان می‌دهد. کتاب دیگر او «مسالک‌المحسنین» نام دارد. در این کتاب، چند تن، به عنوان گردش به قلّه دماوند می‌روند. ضمن شرح آن‌ها، گرفتاری‌های کشور ناتوانی و درماندگی آن را با بیانی بسیار شیرین نشان می‌دهد.

نویسنده دیگر، حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای است. این مرد بزرگ که در تاریخ بیداری ایرانیان نام خود را جاویدان کرده است، کتابی نوشت تحت عنوان «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ» که چنان مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت که در مدّت کوتاهی،

---

۱ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت، ص ۱۸.

چهاربار، آن هم در خارج از کشور، تجدید چاپ گردید. کسروی درباره این اثر سترگ چنین نوشته است:

«امّا سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ، ارج آن را کسانی می‌دانند که آن روزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید می‌آورد به یاد می‌دارند. این کتاب، داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر می‌سراید که به آرزوی دیدن میهن خود، همراه لله‌اش یوسف‌عمو، به ایران آمده و در پایتخت و دیگر شهرها هر چه دیده، از ناآگاهی مردم و سرگرمی آنان به کارهای بیهوده و ستمگری‌های حکمرانان و بی‌پروایی دولت و مانند این‌ها، با زبان ساده و شیرینی و با آهنگ دلسوزی، به رشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آن روز، خو به این آلودگی‌ها و بدی‌ها گرفته بودند و جز از زندگانی بد خود، به زندگانی دیگری گمان نمی‌بردند، از خواندن این کتاب، تو گفتی از خواب بیدار می‌شدند و تکان سخت می‌خوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.

در نتیجه این هنایش او در خوانندگان بود که به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمی‌دادند و تا دیرگاهی، مردم آن را در نهان خواندندی.»[۱]

و به قول دکترمحمداسماعیل رضوانی: «نوشته‌های مرحوم‌طالبوف تبریزی و حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای در انقلاب ایران، همان اثر را داشته است که نوشته‌های منتسکیو و ژان‌ژاک روسو در انقلاب کبیر فرانسه.»[۲]

پیشگامان تبریز که بعدها رهبری جنبش مشروطه را به دست گرفتند، در آن شرایط حادّ و خفقان‌زا، شروع به تقویت مدارس، تأسیس کتابخانه و انجمن‌های ادبی ـ فرهنگی، نشر مطبوعات و بالاخره رواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از فزونی و اجناس

---

۱ - کسروی، پیشین، ص ۴۵.

۲ - انقلاب مشروطیّت ایران، ص ۴۸.

بیگانه کردند.

حاج‌میرزاحسن‌خان خازن لشکر، در سال ۱۳۱۲ هـ. ق، نخستین کتابخانه عمومی را در سطح کشور، برای اوّلین بار در تبریز بنیان گذاشت و انجمن‌های متعدّد ادبی - فرهنگی در سطح تبریز، شروع به فعّالیّت کردند.

انجمن ادبی صفا از سال ۱۲۹۲ هـ. ق در منزل شاعر نامدار آذربایجان، زنده‌یاد حاج‌رضا صرّاف تبریزی، در محله مقصودیّه کوچه عزبدفتری‌ها تشکیل می‌شد. از جمله اعضای این انجمن، لنکرانی، مشکوة، تبیان، بنان، صفوت و افسر را می‌توان نام برد.

در سال ۱۳۱۸ هـ. ق، زیر نظر ادیب‌الممالک، انجمنی ادبی با شرکت قاسم‌خان والی، سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی تربیت، فخر ادهم و... در مدرسه لقمانیّه تبریز برپا گردید.

نخستین مدرسه به مفهوم امروزی که در سال ۱۳۰۵ هـ. ق یعنی در دوران پیش از نهضت تنباکو، به دست حاج‌میرزاحسن رشدیّه تبریزی پاگرفته بود، بر اثر مخالفت و کارشکنی‌های عدّه‌ای واپسگرا، منحلّ و رشدیّه مجبور به عزیمت به تهران می‌گردد. لکن معلّمین آن مدرسه، از جمله میرزاحسین کمال و عدّه‌ای دیگر از معارف‌پروران، با تلاش شبانه‌روزی خود نمی‌گذارند این مشعل فروزان خاموش گردد. آن‌ها مدارس متعدّدی از جمله کمال، تربیت، لقمانیّه، رشد و قدس، بصیرت، ثریّا، جلالت، معرفت و اقبال را یکی بعد از دیگری تأسیس می‌کنند و بالاخره آموزش و پرورش نوین را در سال‌های قبل از مشروطیّت نه تنها در تبریز، بلکه در سطح کشور تعمیم می‌دهند.

بنا به نوشته فریدون کوچرلی، در تمام دنیای اسلام، آذربایجان نخستین خطّه‌ای است که تدریس با اصول صوتی را آغاز کرده است. دبستان کمال که در سال ۱۳۱۶ هـ. ق به دست میرزاحسین کمال پایه‌گذاری شده بود، در سال ۱۳۲۱ هـ. ق که به دست اوباش غارت و منهدم می‌گردد، مدارس دیگری از جمله تربیت، لقمانیّه و دیگران رسالت سوادآموزی را به دوش می‌کشند.

این مردان باایمان و معارف‌پرور که در آن برهه از زمان، تمام نیرویشان را صرف بیداری مردم کرده بودند، علاوه بر تأسیس مدارس و باسواد کردن نوباوگان و بزرگسالان، در همان مدارس، با نشر روزنامه نیز وظیفه خطیر خود را در زمینه آگاه کردن مردم تکمیل می‌کردند. روزنامه‌های ادب، کمال و معرفت در سال‌های ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۹ به ترتیب در مدارس لقمانیّه، کمال و معرفت تبریز توسّط کارگزاران آن مدارس انتشار می‌یافتند.

بر اثر این تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی و معنوی، نسلی آگاه تربیت شد که در انقلاب مشروطیّت، دموکراسی نوپا را از اضمحلال حتمی نجات داد.

دکتراقبال قاسمی پویا در رابطه با پیوند روزنامه و مدرسه در آن دوران می‌نویسد:

«روزنامه‌های عهد قاجار، در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی... به روشنگری می‌پرداختند و بسیاری از آن‌ها، ضمن بحث درباره موضوع‌های مختلف، از لزوم و ضرورت تأسیس جدید و اهمیّت و تأثیر آن در پیشرفت اجتماعی سخن می‌گفتند و از دستاوردهای کشورهای پیشرفته نمونه‌ها می‌آوردند تا انگیزه‌ای برای آگاهی و بیداری مردم باشد.

از این رو بود که دشمنان علم و آزادی، هر زمان که فکر برچیدن بساط ترقّی‌خواهی و فرهنگ‌پژوهی را در سر می‌پروراندند، نخست بر روزنامه‌ها و مدارس یورش می‌بردند. هنگامی که در تبریز ریختند و مدرسه‌ها را ویران کردند، به همراه آن‌ها، روزنامه‌ها و چاپخانه‌ها نیز به غارت رفت و این دو را همراه میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها به ویرانی کشیدند.

جراید پیوسته بر کارکنان و دانش‌آموزان مدارس، ارج فراوان می‌نهادند، به گونه‌ای که برای تقویت آنان، در بهای روزنامه تخفیف‌های فراوانی قایل می‌شدند و این را رسماً در روزنامه‌هایشان اعلام می‌کردند. حتّی گاهی روزنامه را رایگان در اختیار مدارس قرار می‌دادند و آگهی‌های آنان را مجّانی یا نیم‌بها چاپ می‌کردند. از این نمونه بود روزنامه آزادیستان یا صدای ایران یا روزنامه سعادت و چند روزنامه دیگر. در

روزنامه سعادت[۱] که مدیرمسئول آن، سعیدزاده ناظم مدرسه سعادت تبریز نیز بود، ضمن اعلام آمادگی برای چاپ مقالات علمی مربوط به مدارس نوشته شده است: «این جریده... فقط طرفدار ترویج علم و ازدیاد مدارس در ایران، خصوصاً آذربایجان بوده و از معارف ملل متمدّنه عالم صحبت خواهد نمود... اعلانات دایر بر امورات معارف مجّاناً قبول می‌شود.» حتّی برخی از روزنامه‌ها در مدارس چاپ و توزیع می‌شد و بیشتر نویسندگان یا مدیران و صاحبان جراید، خود مدیر یا معلم و یا ناظم مدرسه بودند.»[۲]

مدارس نو پاکه در آن ایّام، آن‌گونه مورد تهاجم قرار می‌گرفتند و در نتیجه زحمات شبانه‌روزی آن مردان فرهنگ‌دوست به یغما می‌رفت، عدّه‌ای از رجال پیش‌کسوت و دوراندیش تبریز بر آن شدند که با تشکیل انجمنی نه تنها جلوی این حرکات ناهنجار را بگیرند، بلکه با اقداماتی در تقویت مدارس بکوشند. مرحوم صفوت در مورد تشکیل انجمن معارف و تقویت مدارس در آن روزگار چنین می‌نویسد:

«پیش از تغییر رژیم حکومت، هر آموزشگاهی که از سوی دانشوران بلندهمّت و آگاه تأسیس می‌شد، در اثر جهل و تزریق بدخواهان داخلی و خارجی، مانند ستاره سحر به افول می‌پیوست، بنابراین یک عدّه از معارف‌خواهان دور هم گرد آمده و انجمنی به نام انجمن معارف تشکیل دادند، مرام آن جمع، نگهداری و حمایت مدارس و تنظیم امور داخلی آن‌ها بود.

محض حق‌گزاری و یاد خیر از آن نیک‌مردان، اسامی آنان ذکر می‌شود، به راستی تا جایی که مقدور بود، از یاری و نگاهداری دبستان‌ها و تنویر افکار با آن تضییق و بگیر و ببند حکومت وقت دریغ نکردند: میرزاعلی‌خان پزشکی، سیدحسن شریف‌زاده، میرزامحمود حکّاک‌باشی، حاج‌میرزاآقا فرشی، ابراهیم شمس‌آوری، سیّدحسین‌خان

۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع کنید به کتاب مشاهیر آذربایجان، مقاله روزنامه و مدرسه سعادت، به همین قلم.

۲- مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ششم، آبان ۱۳۷۱ ص ۴۶.

عدالت، حاج‌محمّدعلی بادامچی، سیّدحسن تقی‌زاده، حاج‌میرزاعبدالعلی مدیر، محمّدعلی تربیت، میرزاجواد ناطق، سیّدمحمّد شبستری (ابوالضیاء)، حاج‌میرزامحمدحسین مدرّس (در بازار شیشه‌گرخانه مکتبی داشت)، محمدجعفر خیّاط معروف به مخترع[۱]. این افراد در محلّه لیلاوا و عمارت امیرآقاخان جلسات داشتند. ضمناً روزنامه الحدید به مدیریت مرحوم عدالت و همکاری انجمن انتشار می‌یافت. سپس انجمن به اسم نشر معارف تسمیه گردید و محل آن به عمارت قایم‌مقام (تکیه‌حیدر) انتقال داده شد.

از جمله کارهای انجمن یا نشر معارف، ترویج امتعه داخلی بود که خود از پارچه وطنی لباس پوشیده و دیگران را هم ترغیب می‌کردند، از یاد نرفته که در دالان کاروانسرای حاج‌علی‌النقی، روضه‌خوانی بود، مرحوم بادامچی، آنجا تجارتخانه داشت، عوض چایی، به مردم شیر و عسل می‌داد، نظر به تحریک حسّ وطنخواهی و تقریب اذهان و افکار به فداکاری بود که تا سال ۱۳۲۵ هـ. ق جمعیّت نشر معارف فعالیت می‌کردند.»[۲]

در زمینه مبارزه با کالاهای خارجی و رواج اجناس وطنی در آن دوران، در تاریخ مشروطه نیز این مطلب را می‌خوانیم: «در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) یا اندکی پیش از آن بود که اینان [روحانیون] هم نشستی به نام «انجمن اسلامیه»[۳] برپا کردند که به نام روضه‌خوانی و کوشش به رواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از فزونی کالاهای بیگانه با هم نشستندی و به گفتگو پرداختندی. ما از اینان نام‌های حاج‌میرزاابوالحسن چای‌کناری، شیخ‌اسماعیل هشترودی، شیخ سلیم، میرزاجواد ناصح‌زاده و میرزاحسین

۱- محمدجعفر خیاط در سال ۱۳۲۲ قمری با استفاده از چرخ‌خیاطی‌اش، توپی اختراع کرده بود که آوازه‌اش در جهان پیچیده بود. شرح احوال و اقدامات وی به همین قلم در جلد دوم کتاب «مشاهیر آذربایجان» درج شده است.

۲- محمدعلی صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، ص ۳۰.

۳- با انجمنی که به همین نام بعدها میرهاشم دوه‌چی تأسیس کرده است.

واعظ را می‌شناسیم. جلوگیری از رواج کالاهای بیگانه، یکی از کوشش‌های آن زمان می‌بود... در تبریز هم اینان، همان را عنوان کردند، ولی خود به خواست بزرگ‌تری می‌کوشیدند.»(۱)

علاوه بر این فعالیت‌های فرهنگی ـ اجتماعی، مردم تبریز، همیشه در حال مبارزه با دول استعمارگر، رژیم جبّار قاجار، محتکران ستمگر، خان‌ها و فئودال‌ها بودند. به عقیده ریچاد کاتم: «تبریز از عمده‌ترین شهرهای ایرانی بود که فعّالانه در تحریم تنباکو شرکت جست و در سال ۱۲۸۰ شمسی، مبارزه پرشوری را برای اخراج بلژیکی‌های مسئول گمرک ایران رهبری کرد.»(۲)

طاهرزاده بهزاد که خود در آن روزها در تبریز، شاهد و ناظر جریانات بود، در این زمینه می‌نویسد:

«اگر قدری به عقب برگردیم و اوراق تاریخ آذربایجان را ورق بزنیم، خواهیم دید که محیط تبریز، هیچ وقت آرام نبود و مردم بیدار تبریز، از اوضاع حکومت‌های سست‌پایه ایران، ناراضی بودند. این عدم رضایت را باید در وقایع ایام جستجو کرد. اگر چه داستان‌های شورانگیز حاج‌اللهیار، حلاج‌اوغلو و زینب‌پاشا تا امروز نوشته نشده است، ولی دهان به دهان، به نسل معاصر رسیده و کم و زیاد، هر کس از هنرنمایی‌های پرارزش رشادت و هنرنمایی‌های سواره‌های (شوار سه هزارین)(۳) اتریشی و آلمانی را به خاطر می‌آورد.

حاج‌اللهیار هم مثل سواره‌های مذکور، تا زنده بود با بیگلربیگی‌ها و کدخداها می‌جنگید و چندین بیگلربیگی را در محل حکومتی خود او به قتل رسانیده بود و همه وقت، قضات را تهدید می‌کرد که در صدور رأی خود، حقوق ضعفا و بیچارگان را

---

۱ - کسروی، پیشین، ص ۱۵۲.

۲ - ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدیّن، ص ۱۴۳.

۳ - یک عده مردان فداکار که لباس سیاه پوشیده و شب‌ها بر علیه حکومت جابری که به نفع ملل بیگانه کار می‌کردند، حمله برده و روزها مجدداً در دامنه کوه‌ها و غارها زندگی می‌کرده‌اند.

رعایت نمایند و بالاخره در این راه با دست حکومت جابر به قتل رسید.

باید به این موضوع، توجه مخصوصی داشت که حاج‌اللهیار را افکار عمومی تقویت می‌نمود و عده‌ای از جوانمردان، وی را حمایت و هزینه زندگیش را مردم به طور محرمانه تأمین می‌کردند. پس از کشته شدن حاج‌اللهیار، افکار عمومی، حلاج‌اوغلو را به مخالفت با حکومت جابر وادار نمود.»(۱)

این رادمردان شیردل، چون دارای تشکیلاتی نبودند و از یک دست، صدایی برنمی‌خیزد، بعد از مدتی جنگ و گریز، یا به دست عمّال استبداد سر به نیست شدند و یاره به جایی نبردند. ولی این بار، رهبران دوراندیش و هوشمند تبریز، با استفاده از تجارب غنی خلق خود، یک سازمان منظم با تشکیلات انقلابی را پی‌ریزی کردند که بعدها رهبری جنبش را به دست‌های توانای خود گرفت. این سازمان، اجتماعیون عامیون بودند که کمیته مرکزی آن، مرکز غیبی تبریز نامیده می‌شد.»(۲)

---

۱ - طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۷۹.

۲ - برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «مرکز غیبی تبریز» به همین قلم.

آذربایجان منجی مشروطیّت

شاید هم‌اکنون نیز این سئوال برای کسانی مطرح باشد که چه طور شد، مشروطیت با یک کودتای ضدانقلابی محمدعلی‌شاه در دوم تیرماه ۱۲۸۷ شمسی، در عرض یک روز از سراسر ایران برچیده شد، ولی آذربایجان، این مهد دلیران، نه تنها به این سرنوشت شوم تن درنداد، بلکه با مقاومت و پایداری مردمان غیور این خطّه دلاورخیز، دژخیم قاجار از تخت سلطنت به زیر کشیده شد و دموکراسی به سراسر ایران بازگشت.

حرکت مشروطیت با تظلّم، عدالتخواهی و تحصّن از تهران آغاز شد و منجر به صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ / ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق از سوی مظفرالدین‌شاه قاجار گردید. مردم تهران به ویژه رهبرانشان به این فرمان دل خوش کردند و کار را تمام شده تلقی نمودند. ولی مردم آذربایجان، دوراندیش‌تر از آن بودند که کار را پایان یافته بدانند. آن‌ها می‌دانستند محمدعلی‌شاه از واژه‌های دموکراسی و آزادی نفرت دارد و آنی تن به حاکمیّت قانون و مردم‌سالاری نخواهد داد. به همین علت از همان روزهای اول، دست به تهیه مقدماتی زدند که دموکراسی نوپا را از هر گونه گزند محفوظ نگه دارند. رویدادهای بعدی نیز نشان داد که پیش‌بینی آن‌ها چقدر دوراندیشانه بوده است. رهبران تهران که صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس را برای رسیدن به هدف کافی می‌دانستند آمادگی انقلابی تبریزیان به ویژه اقدامات آنان برای مهیا شدن به یک جنگ مسلحانه را مسخره می‌کردند، ولی پیشامدهای ناگوار بعدی ثابت نمود که راهبری و به سرمنزل رساندن انقلاب، کار افراد ساده‌لوح و خوش‌باور نیست.

کسروی که خود در آن روزهای سرنوشت‌ساز، این رخدادهای تاریخی را با باریک‌بینی، نظاره می‌کرد، در این زمینه جمع‌بندی جالبی ارایه می‌دهد. او می‌نویسد:

«در تبریز، چون اندیشه‌ها بلندتر و آگاهی از معنی مشروطه و قانون بیشتر و خوی‌ها استوارتر می‌بود و از این سو پیشروان دلسوز و کوشنده پا در میان داشتند، در نتیجه این‌ها جنبش و کوشش، پایه استواری یافت و به یک رشته کارهای ارجدار و سودمندی از پدید آوردن دسته مجاهدان و بنیاد نهادن دبستان‌ها و مانند این‌ها پرداخته شد و چنان که دیدیم، در آن نه ماه، تبریز چند بار با خودکامگی نبرد کرد و در همگی فیروز در آمد.

در تبریز، هر چیز را به معنی درست خود می‌فهمیدند و هر کاری را دلسوزانه پیش می‌بردند. خرده گرفتن این شهر به قانون اساسی، برخاستن آن به شمردن کمی‌های قانون و ایستادگی‌اش برای پیشرفت خواست خود که یاد کردیم، بهترین نمونه از نیک‌فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان می‌باشد.»[۱]

از میان این مردم آگاه و سلحشور، تشکیلات منضبط و مدبری به نام «مرکز غیبی تبریز» به رهبری زنده‌یاد علی مسیو سر برآورد که به زودی رهبری انقلاب را به دست‌های توانای خود گرفت و آن را به سرمنزل مقصود رساند. رهبران این تشکیلات آهنین با پیش‌بینی حرکات ضدانقلابی دربار قاجار، در کنار دیگر اقدامات انقلابی و تاریخی خود به ایجاد یک سازمان آزادی‌بخش به نام سازمان مجاهدین دست زد و با تربیت سیاسی ـ نظامی هزاران جوان آذربایجانی توانست در برابر یورش‌های مسلحانه مستبدین ایستادگی کرده و دماغ پرباد آنان را به خاک مذلّت بمالد.

این گام مؤثر و کارساز رهبران مرکز غیبی تبریز سبب شد افرادی که تا دیروز اسلحه نمی‌شناختند و تنها چیزی که به فکرش نبودند زندگی اجتماعی و سرنوشت کشور بود در این کلاس‌های سیاسی ـ نظامی بر اثر آموزش‌های انقلابی مبدّل به مردان

---

۱ - تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۶۲.

مبارز و مجاهدان جانبازی شوند. از بین همین افراد زحمت‌کش بود که شخصیت‌های انقلابی و قهرمانان نامداری بر روی صحنه مبارزات مردم ایران ظاهر شدند. به قول رحیم نامور: «مردانی که در تمام مدت عمر، فرمان برده به تحمل ذلّت خو گرفته بودند تحت تأثیر روحیه معجزنمون انقلابی گرد و غبار ذلّت و زیردستی قرن‌های گذشته را از دامن تکان داده راه سازمان‌دهی را یاد گرفتند. آن‌ها که هیچ تجربه‌ای از جنگ نداشتند مبدّل به سلحشوران نامداری شدند.

آن‌ها که برای رهایی از چنگال ستم و استبداد حکّام به قلّه کوه‌ها پناه می‌بردند به رهبران قیام مبدّل گردیدند.

ستارخان قهرمان انقلاب مسلّح، باقرخان دوست نزدیک و همکار او، حسین‌خان باغبان که نامش تالی ستارخان و باقرخان بود و در عنفوان جوانی، جان بر سر آرمان انقلابی خود گذاشت، میرهاشم‌خان که از پشت ترازوی نانوایی به میدان نبرد انقلابی قدم گذاشت، ده‌ها و صدها نفر دیگر همه از بین خلق برخاسته از کوره آزمایش گذشتند و در رأس انقلاب قرار گرفتند.»(۱)

مجاهدین آذربایجان با مقاومت و پایداری مردانه خود، نه تنها مشروطیت را از اضمحلال حتمی نجات دادند، بلکه شهر تبریز را نیز از دستبرد و یغمای ناجوانمردانه دشمنان آزادی مصون نگه داشتند.

با آغاز به کار نخستین شورای مردمی ایران در تبریز، در تاریخ ۱۴ مهرماه ۱۲۸۵ شمسی، تحت عنوان «انجمن ایالتی آذربایجان» سنگ بنای ایجاد جامعه مدنی در این خطّه قهرمان‌پرور گذاشته شد. این انجمن تاریخ‌ساز، به زودی لیاقت و شایستگی خود را نشان داد و کاری کرد کارستان. این شورای مردمی با انتشار نخستین نشریه دوره آزادی به نام «انجمن» توانست ارتباط گسترده‌ای با آزادی‌خواهان دیگر نقاط ایران و مجامع بین‌المللی به ویژه مراجع تقلید شیعیان در نجف و انجمن سعادت ایرانیان در

۱- برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، ص ۱۸۰.

استانبول برقرار کرده و مجاهدت‌های خود را در حفظ و برقراری مشروطیت گسترش دهد. منصوره رفیعی می‌نویسد:

«پس از بمباران مجلس و دستگیری و اعدام عدّه‌ای از مشروطه‌خواهان، اقدامات انجمن در حفظ و نگهداری اساس مشروطیت شدت یافت و در واقع انجمن تبریز، جانشین مجلس شورای ملی گردید و خلع شاه را از سلطنت اعلام کرد و همین امر محمدعلی‌شاه را بر آن داشت تا با لشکرکشی به آذربایجان، در واقع به فعالیت‌های انجمن در جهت تهییج مشروطه‌طلبان و بسیج آنان علیه سلطنت استبدادی پایان دهد. به هنگام محاصره تبریز از طرف قوای دولتی، انجمن در شکل دادن پایداری مردم تبریز نقش اساسی خود را ایفاء کرد.

و در طی یازده ماه جنگ، برای جلوگیری از رخنه دولتیان به شهر و سرکوبی مخالفین از هیچ کوششی فروگذار نکرد و شاهزاده عین‌الدوله که از طرف شاه با عنوان والی و برای سرکوب مردم تبریز آمده بود نتوانست به این شهر داخل شود.

اقدامات انجمن در زمینه‌های اقتصادی، اداری و... بسیار درخور توجه است. انجمن در طی عمر کوتاه خود (شعبان ۱۳۲۴ تا محرم ۱۳۳۰) موفق شد به اوضاع اقتصادی و انتظامی آذربایجان سر و سامان دهد و تثبیت نرخ نان و گوشت، مبارزه با محتکرین و مصادره غلاّت آن‌ها و توزیع آن، اصلاح اوزان و مقیاس‌ها، لغو رسوم اجحاف‌آمیز از آن جمله است.

تأسیسات و تشکیلات اجتماعی نوینی چون نظمیّه، بلدیّه، عدلیّه را انجمن پایه‌گذاری کرد و از طریق دادگاه استنیاف به تظلّمات مردم رسیدگی و جلوی اجحافات و کج‌رفتاری‌ها را گرفت. در عین حال باید توجه داشت که قدرت اجرایی انجمن تبریز محدود بوده و در بسیاری موارد ناگزیر می‌شد با سازش و مدارا و احیاناً طرفداری از مقامات محلّی، کارهای خود را دنبال کند.

انجمن در برابر اشخاصی که بعد از انقلاب، در لباس مشروطه‌خواهی بر مسند امور قرار گرفتند جداً پایداری کرد و سیاستمداران کهنه‌کاری چون امین‌السلطان نتوانستند

اعتماد انجمن را جلب نمایند.»[۱]

شاهکار بزرگ انجمن ایالتی آذربایجان، زمینه‌سازی برای مشارکت مردم آذربایجان در سرنوشت سیاسی ـ اجتماعی خود بود و این نکته بسیار شایان توجه و قابل بحث و بررسی است، چراکه این واقعیت تاریخی، یکی از علل اساسی مقاومت مردانه و پیروزی مردم این خطه مردخیز می‌باشد.

انجمن ایالتی آذربایجان با ایجاد نهادهای مردمی مثل بلدیّه، نظمیه، عدلیه و... توانست کار مردم را به دست خود مردم بسپارد. در تمام شهرهای آذربایجان، علاوه بر انجمن‌های ولایتی، انجمن‌های بلدی تشکیل یافت و نمایندگان این نهادهای مردمی و انقلابی، سامان‌دهی شهر و انقلاب را به عهده گرفتند. در نتیجه مردمانی که تا دیروز، رعیت شاه شناخته می‌شدند و جان و مال و ناموسشان از دست فرّاشان درباری مصون نبود، امروزه با احساس شخصیت که مستقیماً در سرنوشت خود شرکت کرده و در تعیین چگونگی اداره جامعه خویش تصمیم می‌گرفتند به کشور و جامعه خود علاقه‌مند گردیده و به آینده امیدوار می‌شدند و در نتیجه در برابر سخت‌ترین شرایط ایستادگی کرده و در راه آرمانشان فداکاری و جان‌نثاری می‌کردند.

در اینجاست که اهمیت وجود نهادهای مدنی در جامعه هویدا می‌گردد. چراکه این نهادهای مدنی، حائل و محافظ بین مردم و دولت می‌باشند. در صورت فقدان این نهادها، مردم در برابر دولت خودکامه بی‌پناه می‌شوند. در جامعه آن روزی آذربایجان نیز این نهادهای مدنی و در رأس آن‌ها انجمن مقتدر ایالتی آذربایجان، در برابر استبداد و زورگویی حاکمیت فاسد و ضدّمردمی آن روز ایران، سپر بلاگردیده، هم از جان و مال و ناموس مردم دفاع کردند و هم از مشروطه نوپا و حاکمیت قانون و مردم‌سالاری مدافعه نمودند. دفاع مردانه آن‌ها از ملت و مشروطه با سامان‌دهی مردم آذربایجان و مشارکت توده‌ها در سرنوشت جامعه و پیکارهای یازده‌ماهه رهایی‌بخش بر علیه دربار

۱- منصوره رفیعی، انجمن ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، ص ۱۶۴.

قاجار میسر گردید.

مردم آگاه و غیرتمند آذربایجان، با مشاهده کارآیی و مدیریت کارساز این نهادهای مدنی و رهبران شایسته و دوراندیش آن‌ها، با پشتیبانی تاریخی از آن نهادها توانستند صحنه‌های حماسی بسیاری بیافرینند و در تاریخ پرافتخار این مرز و بوم، صفحات زرّینی از خود به یادگار بگذارند. این مردم سلحشور در تشکّل‌های منضبط و با مقاومت‌های دلیرانه توانستند نه تنها آزادی و دموکراسی را مجدداً به سراسر ایران بازگردانند، بلکه نماد استبداد، محمّدعلی‌شاه قاجار را از تخت سلطنت به زیر کشیده و به زباله‌دان تاریخ افکنند.

در اهمیّت وجود نهادهای مدنی در بهروزی و بهزیستی آحاد یک جامعه سخن بسیاری می‌توان گفت. از جمله در صورت وجود نهادهای مدنی در یک جامعه، با تزلزل و اضمحلال حکومت، جامعه فرو نمی‌پاشد و این نهادها جای دولت را گرفته و وظایف آن را به دوش می‌کشند. این واقعیت تاریخی، در نقاط مختلف دنیا تجربه شده است. در دوران اشغال فرانسه توسط نیروهای مسلح آلمان دیدیم که با وجود فقدان حکومت، جامعه نه تنها از هم نپاشید، بلکه به مقاومت خود در برابر اشغالگران، ادامه داد، زیرا نهادهای مدنی بودند و وظایف دولت فرانسه را به عهده گرفتند. ولی در جوامعی که توده‌ای هستند و از نهادهای مدنی خبری نیست، با از بین رفتن حکومت، جامعه از هم می‌پاشد.

تبریزی‌ها علاوه بر این که فرزندان خود را مسلح کرده و به مصاف مستبدّین فرستادند، خود در پشت جبهه که اهمیتش کمتر از جبهه نیست، مجاهدان را از هر نظر، چه مادّی و تسلیحاتی و چه معنوی و روحی مورد پشتیبانی قرار داده و در مقابل تمام ناملایمات ایستادگی می‌کردند و خم به ابرو نمی‌آوردند، چرا که می‌دانستند در چه راه مقدّسی وارد شده و چه آرمان والایی را تعقیب می‌کنند. حتّی پس از آن که نیروهای دولتی راه آذوقه را سد کردند و در نتیجه خواربار و نان در شهر نایاب شد، مردم تبریز نه تنها تسلیم این فشارهای ناجوانمردانه نشدند، بلکه به هر ترتیبی بود سدّ جوع کرده و

در برابر زورگویان ایستاده و شرف و غیرت خود را به جهانیان ثابت کردند.

روز دوّم تیرماه ۱۲۸۷ شمسی، محمدعلی‌شاه قاجار، مجلس شورای ملی را به توپ بست و مشروطه را از سراسر ایران برمی‌چیند. تنها شهر تبریز است که در برابر دژخیم قاجار قد علم می‌کند و مردم این شهر، هفتم تیرماه خیزش خود را بر علیه کودتاچیان آغاز می‌کنند. لکن رحیم‌خان چلبیانلو به دستور محمدعلی‌شاه با هفت هزار نیروی جنگی از اهر حرکت کرده وارد تبریز می‌شود و قبل از رسیدن او به تبریز، با حیله و نیرنگ سرکنسول روسیه تزاری، اغلب محلات تبریز با برافراشتن پرچم سفید بر سر در خانه‌هایشان تسلیم استبداد می‌شوند. تنها ستارخان و معدودی از اطرافیانش هستند که مقاومت می‌کنند. نظر عموم هم بر این است که ستارخان نیز به زودی تسلیم و یا فرار خواهد کرد.

رحیم‌خان چلبیانلو پس از ورود به تبریز در باغ‌شمال این شهر جا خوش می‌کند و در دیدار با ریش‌سفیدان تبریز از آنان می‌خواهد که مشروطیت را پایان یافته تلقی کرده و از این به بعد حرفی از دموکراسی و حاکمیت قانون بر زبان نیاورند و با تقدیم یک لیست ۹۰ نفری از رهبران آزادی و سران مجاهدین از آن‌ها می‌خواهد که به زودی این افراد را دستگیر کرده و به او تحویل دهند تا وی مجازات لازم را در حق آن اشخاص اجرا کند. از طرف دیگر پاخیتانوف سرکنسول روسیه تزاری در ملاقات با ستارخان سردار ملی به وی می‌گوید: «شما نیز دست از جنگ بردارید و راه مسالمت پیش گیرید، من خودم از دولت تقاضا می‌کنم که شخص شما را مورد توجه قرار داده و درجه‌ای که مناسب مقامتان باشد برای شما معین کند و بیرقی هم می‌دهم که در محل مناسب بزنید و بیرقی دیگر هم به شخص شما می‌دهم که به درب خانه خود نصب کنید. ستارخان همین که این سخن شنید، روی صندلی راست نشست و گفت: «جناب قونسول من می‌خواهم هفت دولت زیر سایه بیرق امیرالمؤمنین باشند، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟! هرگز چنین کاری نخواهد شد.» پاخیتانوف چون این حرف را از

ستارخان شنید سخت برافروخت و دیگر چیزی نگفت، برخاست و رفت.»[۱]

ستارخان سردار ملّی این شیربیشه شجاعت، چند روز پس از دیدار با پاخیتانوف عزم خود را جزم کرده و روز ۲۶ تیرماه ۱۲۸۷ شمسی با ۱۷ نفر از یارانش از خانه حاج‌مهدی کوزه‌کنانی «ابوالمله» که امروزه به عنوان «خانه مشروطه» در محله راسته‌کوچه نگهداری می‌شود بیرون آمده و پرچم‌های سفید را یکی پس از دیگری پایین می‌آورد و با این شاهکار تاریخی خود، همان کاری را که محمدعلی‌شاه انجام داده بود و با کودتا مشروطه را از سراسر ایران برچیده بود، سردار ملی بر عکس با این حرکت تاریخ ساز، مشروطه را به سراسر ایران بازگردانیده و به همین علت است که کسروی می‌گوید: «در تاریخ مشروطه، هیچ کاری به این بزرگی و ارجداری نیست... آن لکه سیاهی که در نتیجه زبونی و کارندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران، به دامن ایران نشسته بود، این مرد با جانبازی‌های خود آن را پاک گردانید.»

دکتر رضازاده شفق که در آن روزها دانش‌آموز مدرسه مموریال تبریز و عضو فوج نجات به فرماندهی هوارد باسکرویل آمریکایی بود و این رخدادهای تاریخی را نظاره می‌کرد، درباره شاهکار تاریخی ستارخان سردار ملی می‌نویسد:

«با بمباران مجلس ملی، مصیبتی عظیم و یأسی بزرگ به عموم آزادیخواهان و وطن‌پرستان ایران روی آورد و درهای امید به روی مردم بسته شد... ولی در این موقع بود که ستاره امیدی از افق آذربایجان از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی یافت تا... آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود آهسته آهسته روشن کرد.»[۲]

پس از آن که این جانبازی‌ها جو اختناق و ارعاب را شکست و به مردم دل و جرأت داد، در چندین نقطه کشور، خیزش‌هایی بر علیه استبداد صغیر آغاز شد. گیلان و اصفهان از آن نقاط بود.

۱- حاج‌اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۱۲۹.

۲- مردان خودساخته، ص ۷۱.

مقاومت مردم تبریز در آن روزهای خطرناک و پیروزی‌های درخشان‌شان بر دشمن بی‌رحم و سرتا پا مسلح، نه تنها ملت ایران، بلکه جهانیان را به حیرت انداخت. ملل دنیا با احترام خاصّی، مبارزات مردم این دیار را نظاره کرده و با آن همدردی می‌کردند. چنان که مخبرالسلطنه وقتی که می‌خواسته از اروپا به ایران بازگردد، به صاحب‌خانه‌اش می‌گوید چه سوغاتی برای شما از ایران بفرستم؟ او جواب می‌دهد من از شما سوغاتی نمی‌خواهم فقط از شما این تمنّا را دارم که سلام مرا به ستارخان برسانید.»(۱)

جراید دنیا نیز که چندی قبل، پس از سقوط مجلس ملی ایران، ایرانیان را مورد تمسخر قرار داده و نوشته بودند دیدید که ملل شرق لایق این چنین آزادی‌هایی نیستند پس از پایداری مردانه مردم تبریز، از رشادت و شجاعت مردم این دیار عاشقان تجلیل‌ها کرده و مقالات تحسین‌آمیزی نوشتند. کسروی پس از شرح داستان بمباران مجلس، درباره انعکاس این رویداد می‌نویسد:

«برای آن که دانسته شود این پیشامدها تا چه اندازه از ارج ایرانیان، در دیده دیگران کاست، یکی دو جمله از روزنامه «تایمز» را می‌آورم. این روزنامه که بزرگ‌ترین روزنامه لندن و خود زبان نیمه‌رسمی دولت انگلیس است در همان روزها دو سه گفتاری درباره ایران نوشته که سراپای آن‌ها نکوهش و بدگویی است. در یکی از آن‌ها که دو روز پس از داستان بمباران (۲۵ ژوئن) نوشته، پس از آن که نکوهش‌ها از مجلس می‌کند و ناشایستگی آن را باز می‌نماید، از گفته‌های خود چنین نتیجه می‌گیرد: «این نمونه‌ای به دست داد از آن که شرقیان شاینده زندگانی آزاد نمی‌باشند.» ببینید چه جمله زهرآلودی نوشته است.

آنچه این ننگ را بدتر می‌گردانید این بود که چون در تهران این داستان رخ داد و آگاهی از آن به شهرها رسید، در بیشتر آن‌ها بی‌هیچ گونه ایستادگی، دستگاه مشروطه را

---

۱ - امیرخیزی، پیشین، ص ۵۱۵.

برچیدند و آن های و هوی‌ها به یک بار فرو نشست و این نمونه‌ای از رویه‌کاری‌های توده ایران می‌بود و زبان همگی را به بدگویی بازگردانید.

جای خشنودی است که این لکّه سیاه را از دامن ایران، ایستادگی‌های مردانه تبریز بسترد و این است ما به آن شهر و ایستادگی‌هایش ارج می‌گذاریم.»[۱]

مقاومت دلیرانه و پیروزی‌های درخشان مردم تبریز به قول حاج‌سیّاح که دور دنیا راگشته بود نه تنها «در تمام دول زینت روزنامه‌ها گردید.»[۲] بلکه سبب بیداری ملل تحت ستم شده و به صورت الگویی برای آن‌ها درآمد. نام ستّارخان سردار ملّی که آن موقع نماد قهرمانی‌های آذربایجانی‌ها شناخته شده بود، در صفحه اول جراید دنیا چاپ شده و از سوی آن نشریات، بوگاچف آذربایجان و گاریبالدی ایران لقب گرفت و در زمینه دلاوری و غیرت و مردانگی سردار ملّی، مقالات و اشعار فراوانی نوشته و سروده شد. مرحوم علاّمه‌محمد قزوینی که در آن هنگام ساکن اروپا بوده و اخبار جنگ‌های تبریز را از طریق مطبوعات خارجی تعقیب می‌کرد، درباره آوازه دلاوری سردار ملّی می‌نویسد:

«متدرجاً شهرت او از داخل به خارج ایران سرایت کرد وصیت شجاعت و مردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت. در غالب جراید اروپا و آمریکا هر روز با خط درشت، اسم ستارخان در صفحه اول روزنامه‌ها با تفصیل جنگ‌های او و مقاومت‌های سخت او در مقابل قشون دولتی چاپ می‌شد و خوانندگان آن جراید را قرین اعجاب و تحسین می‌نمود... باری این اعمال حیرت‌آور ستارخان، روی ایران را در اوایل قرن چهاردهم، در تمام خارجه سفید گردانید و فی‌الحقیقه می‌توان او را بطل‌الباطل ایران و مبارزترین نمونه شجاعت و دلاوری و مردانگی و وطن‌پرستی نژاد ایران محسوب نمود. فی‌الواقع مقاومت... این شخص که از طبقه سوم مردم بیرون آمده بود، در مدّت

۱- تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۷۰.

۲- خاطرات حاج‌سیّاح، ص ۶۸.

۱۱ ماه تمام در مقابل چهل هزار نفر قشون بی‌رحم و خونخوار دولتی، تولید یک حس احترام و اعجاب و تحسین برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود که نظیرش را در تاریخ ایران در دو سه قرن اخیر من سراغ ندارم.»(۱)

«آوازه این گرد دلاور تا کشور مراکش، در قاره آفریقا نیز رسیده بود و مردم عرب‌زبان آن سرزمین، ترانه‌هایی در تعریف و تمجید ستّارخان سردار ملی سروده و اغلب اوقات آن‌ها را به آواز می‌خواندند.»(۲)

کوتاه سخن تحقیری که بر اثر بمباران مجلس و استیلای استبداد صغیر به ایرانیان عارض شده بود، مردم دلاور تبریز نه تنها آن را با خون جوانان جان‌برکف خود شست، بلکه کشور ایران را آبرو و عظمت تازه‌ای بخشید و کاری کرد که ایرانیان مورد احترام جهانیان قرار گرفتند.

۱- محمد قزوینی، و فیّات معاصرین، شماره ۱ و ۲ مجله یادگار.

۲- امیرخیزی، پیشین، ص ۴۶۹.

منابع و مآخذ

کتب

۱ ـ آتورپاتگان، دکتر جمال‌الدین فقیه.

۲ ـ آذربایجان آتابیگلری دولتی، ضیاء بنیادوف، چاپ دوم، باکو، ۲۰۰۴.

۳ ـ آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، سیداسماعیل وکیلی

۴ ـ آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا

۵ ـ آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، ابراهیم فاتقی

۶ ـ آذربایجانین تاریخی جغرافیاسی، پروفسورواقف پیریف

۷ ـ ادبیات نوین ایران، یعقوب آژند

۸ ـ از پیدایش انسان تا رسایی فئودالیسم در آذربایجان، ن. قولیف، اقتباس و ترجمه ح. صدیق

۹ ـ از سعدی تا جامی، ادوارد براون

۱۰ ـ امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده

۱۱ ـ انجمن ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، منصوره رفیعی

۱۲ ـ انقلاب مشروطیت ایران، دکترمحمداسماعیل رضوانی

۱۳ ـ اورتا عصرلرده تبریز شهرینین تاریخی، پروفسور سیدآقا عون‌اللهی

۱۴ ـ ایلخانان، ترجمه و تألیف دکتر یعقوب آژند

۱۵ ـ بابک، جلال برگشاد، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، رضا انزابی

۱۶ ـ بابک خرّم‌دین، دلاور آذربایجان، سعید نفیسی

۱۷ ـ برخی ملاحظات پیرامون انقلاب مشروطیت، رحیم نامور

۱۸ ـ پیدایش تمدن در آذربایجان، دکترمحمدتقی سیاهپوش

۱۹ ـ تاریخ آذربایجان، ترجمه دکترنصرالله اسحقی بیات

۲۰ ـ تاریخ آذربایجان، سرویراستار پروفسور سلیمان علیارلی

۲۱ - تاریخ آذربایجان، (ان قدیم دورلردن ۱۹ نجی عصرین اوللرینه قدر)
۲۲ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی
۲۳ - تاریخ ادبیات آذربایجان، دکترمحمدرضا باغبان کریمی
۲۴ - تاریخ اردبیل و دانشمندان، آیت‌ا... حاج‌سیدفخرالدین موسوی اردبیلی نجفی
۲۵ - تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ترجمه احمد آرام
۲۶ - تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ترجمه حسن انوشه، جلد ۴ و ۵
۲۷ - تاریخ ایران باستان، حسن مشیرالدوله پیرنیا
۲۸ - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری
۲۹ - تاریخ ایران، دوره تیموریان (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، مترجم دکتریعقوب آژند
۳۰ - تاریخ تمدن، ویل دورانت
۳۱ - تاریخ حقوق، علی پاشاصالح
۳۲ - تاریخ خوی، دکترمحمدامین ریاحی
۳۳ - تاریخ زبان ادبی آذربایجان، توفیق حاجیف
۳۴ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکترجواد هیئت
۳۵ - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، دکترگوئل کهن
۳۶ - تاریخ فتوحات مغول، ج ج ساندرز، ترجمه ابوالقاسم حالت
۳۷ - تاریخ فرهنگ آذربایجان، محمدعلی صفوت
۳۸ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی
۳۹ - تاریخ مغول در ایران، برتولد اشپولر
۴۰ - تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی
۴۱ - تاریخ مردم اورارتو، دکترمحمدجواد مشکور
۴۲ - تاریخ مردم ایران، دکترعبدالحسین زرین‌کوب
۴۳ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ادوارد براون
۴۴ - تبریز در نهضت تنباکو، صمد سرداری‌نیا
۴۵ - تبریز شهر اولین‌ها، صمد سرداری‌نیا
۴۶ - تحریم تنباکو در ایران، نیکی، ر. کدی

۴۷ ـ تذکرةالملوک، میرزا سمیعا
۴۸ ـ تشکیل دولت ملی در ایران، والتر هینتس
۴۹ ـ تیموریان، ترجمه و تدوین دکتریعقوب آژند
۵۰ ـ تیمورلنگ، پناهی سمنانی
۵۱ ـ جنوبی آذربایجان خانلیقلاری، نساء مصطفی اوا
۵۲ ـ جهانگشای نادری، میرزامهدی‌خان استرآبادی
۵۳ ـ چنگیزخان چهره خونریز تاریخ، پناهی سمنانی
۵۴ ـ خاطرات حاج‌سیّاح
۵۵ ـ خاطرات مهندس‌مهدی بازرگان
۵۶ ـ خاقانی شروانی، حمید آراسلی
۵۷ ـ دارالفنون تبریز، صمد سرداری‌نیا
۵۸ ـ دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت
۵۹ ـ دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه تزاری، ژان یونیر
۶۰ ـ دولت نادرشاه افشار، ک. ز. اشرفیان
۶۱ ـ دولت‌های ایران، از سیدضیاء تا بختیار، مسعود بهنود
۶۲ ـ دیوان سالاری در عهد سلجوقی، کارلا کلوزنر، ترجمه یعقوب آژند
۶۳ ـ رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، دکترمهدی مجتهدی
۶۴ ـ روضات‌الجنان و جنّات‌الجنان، حافظ‌حسین کربلایی
۶۵ ـ روضه اطهار، ملاّمحمدامین حشری
۶۶ ـ زبدةالآثار، محمدعلی طبری (عمادالدین آذرمان)
۶۷ ـ زمین‌لرزه‌های تبریز، یحیی ذکاء
۶۸ ـ زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم حاج‌محمدآقا نخجوانی
۶۹ ـ سلجوقیان، ترجمه و تدوین دکتریعقوب آژند
۷۰ ـ سلسله‌های اسلامی، کلیفورد ادموند بوسورث
۷۱ ـ سلماس در سیر تاریخ و فرهنگ آذربایجان، دکترتوحید ملک‌زاده دیلمقانی
۷۲ ـ سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، س. لمبتون

۷۳ - شاه‌اسماعیل صفوی، پناهی سمنانی

۷۴ - شاهنامه، حکیم‌ابوالقاسم فردوسی

۷۵ - شهریاران گمنام، احمد کسروی

۷۶ - شیخ‌محمد خیابانی، چاپ برلین، ۱۳۰۴

۷۷ - صحاح‌العجم، به اهتمام غلامحسین بیگدلی

۷۸ - عالم‌آرای نادری، محمدکاظم مروی

۷۹ - فرهنگ آذربایجانی، فارسی، بهزاد بهزادی

۸۰ - فرهنگ عمید، حسن عمید

۸۱ - فرهنگ معین، دکترمحمد معین

۸۲ - قراقویونلوها، پروفسور فاروق سومر

۸۳ - قره‌باغ در گذرگاه تاریخ، صمد سرداری‌نیا

۸۴ - قره‌باغین کئچمیشینه سیاحت، رشید گویوشوف

۸۵ - قره‌داغ خاستگاه تمدن اولیه انسان، محمد حافظ‌زاده

۸۶ - قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رقیه بهزادی

۸۷ - قیام بابک خرم‌دین، ناصر نجمی

۸۸ - کاروند کسروی، احمد کسروی

۸۹ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، دکتر ضیاء صدر

۹۰ - ماهیت تحولات در آسیای میانه و قفقاز، منیژه تراب‌زاده و...

۹۱ - مجموعه آثار قلمی ثقةالاسلام، نصرت‌الله فتحی

۹۲ - محمد قولوخان افشار ارومی در تشکیل دولت فدرال ملی، مصطفی سعدآبادی

۹۳ - مردان خودساخته، دکتر رضازاده شفق

۹۴ - مرزها و برادری، برندا شیفر، ترجمه یاشار صدقیانی آذر

۹۵ - مرکز غیبی تبریز، صمد سرداری‌نیا

۹۶ - مسایل عصر ایلخانان، منوچهر مرتضوی

۹۷ - مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، عبدالرحیم ذاکرحسین

۹۸ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، م. کریمی

۹۹ - موادالتواریخ، حاج‌حسین نخجوانی
۱۰۰ - نادرشاه، با دیباچه احمد کسروی
۱۰۱ - نادرشاه افشار، پناهی سمنانی
۱۰۲ - ناسیونالیسم در ایران، ریچارد کاتم
۱۰۳ - نظری به تاریخ آذربایجان، دکترمحمدجواد مشکور
۱۰۴ - نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، پروفسورفاروق سومر
۱۰۵ - نگاهی به آذربایجان غربی، ایرج افشار (سیستانی)
۱۰۶ - واقف، شاعر زیبایی و حقیقت، ح. صدیق
۱۰۷ - هفت مقاله، ح. صدیق

نشریات

۱۰۸ - آذربایجان شوروی امروز (۵ - ۱۹۸۱)
۱۰۹ - اختر، روزنامه، ویژه‌نامه بابک، ۱۳۸۱/۴/۱۱
۱۱۰ - اطلاعات، روزنامه (ضمیمه)، ۱۳۷۴/۲/۲۴
۱۱۱ - امید زنجان، هفته‌نامه، ۱۳۷۳/۲/۱۵
۱۱۲ - ایران، روزنامه، ۱۳۸۰/۷/۲۵
۱۱۳ - باستان‌شناسی و تاریخ، دو فصلنامه، آبان ۱۳۷۱
۱۱۴ - حیات نو، روزنامه، ۱۳۷۹/۶/۲۶
۱۱۵ - حیدربابا، هفته‌نامه، ۱۳۸۵/۸/۲
۱۱۶ - خبرنامه فرهنگستان هنر، آذر ۱۳۸۲
۱۱۷ - دنیای سخن، شماره ۶۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۴
۱۱۸ - سفر، ماهنامه، فروردین ۱۳۸۳
۱۱۹ - شرق، روزنامه، ۱۳۸۳/۴/۹
۱۲۰ - عصر آزادی، روزنامه، ۱۳۸۳/۷/۲۶
۱۲۱ - کتاب نکته، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۶
۱۲۲ - گنجینه تاریخ، خرداد ۱۳۸۲

۱۲۳ - نوید آذربایجان، هفته‌نامه، ۱۳۸۳/۴/۲۳
۱۲۴ - وارلیق، فصلنامه، پاییز ۱۳۸۵
۱۲۵ - یادگار، مجله، شماره ۱ و ۲
۱۲۶ - کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، آذرماه ۱۳۸۲